

اشال و حکم
در زبان
محلی آذربایجان

بکوشش: میرویس مقدم

تألیف: استاد علی اصغر مجتهدی



استاد علی اصغر محمدی

امثال و حکم

چاپخانه آذربایجان

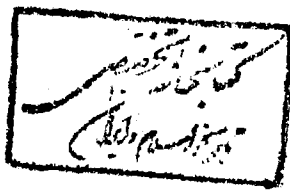
مؤلف کتاب در سال ۱۳۸۴ در تبریز درگذشت پس از
 انجام تجهیزات تقداتی به خراسان غربیت پس از اخذ
 و بیام عالی به زادگاه خود مرصحت و در بانک ملی تبریز
 مشغول بکار شده و در حین انجام وظیفه ضررانی بارش
 خوشیدسخ تبریز را جده گرفته از آثار ایشان
 کتاب حاضر ترجمه و ریوس و تصنیف شده پسندانه
 را فی قیام شهرت ایشان در سال ۵۱ فوت ایشان را
 در بسم و یکم تقریبی نموده کتاب حاضر را بکار در نموده
 ایشان بشمار برود



این کتاب بر پایه کتابخانه فردوسی بکار آئی قاضی سعید جعفری
 نشر شده



۱۸۵۰



ترکی دیننده مشلر

تالیف

استاد علی صغر مجتهدی

بکوشش سروس قمری
ناشر

بنیاد کتابخانه فردوسی تبریز

کلیه حقوق چاپ و نشر بوجه بنیاد ناشر محفوظ است



کتابخانه شخصی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الف

آئینه نجه باخمان اوزووی دایله گوره رسن - نظیر: آینه
چون قد تو بنمرد راست خودشکن آئینه شکستن خطاست (نظامی)
آبادانلیق بابی دگل ✽ - نظیر: از پشت کوه آمده .

آباد اولار بلبلیه م، خراب اولار بایقوشی - نظیر: هر که
در میشود ما دالانیم هر که خر میشود ما بالانیم مراد آنکه تغییر اوضاع
و احوال بحال ما فرق نمیکند

✽ آبرونی بیب حیانیده استوندن ایچیپ یا بلینه باغلیب - نظیر:
آب دردیده ندارد - دست و رو را بآب مرده شوخانه شسته
آب نباتلقدان دوشدی ازوایه دوزندی - (رباحی) ترجمه:
این دیگر آب نبات نشد «ازوای» (۱) شد

آبی دونوم پاریلدار باغرساقلاریم قریلدار - نظایر: پوز
Ventre de son robe بطن جانی و وجه مدهون
de velour عالی جیب خالی

✽ آبار اونی سال یوقوردا کسمه مالیمو منیم - سالاسان برک
بنیره او خام خیالوندی سنون - (تمثل) بزاج در مورد کندی کرد و
سلاحهای سرد استعمال کنند

آت آت اولونجا ییه سی مات (۲) اولار - نظایر: تا کوساله
کاو شود دل صاحبش آو (آب) شود . جگر ها خون شود تا کره خر مانند
خر گردد .

آت آتنان ساواشار آرادا اشکین قیچی سینار - نظیر:
یتصادم الفحلان و العنتر یضبط بینهما .

آت آلمامیش طویله تیکدیر (استانبولی) - نظایر: اول
آخور به بند بعد گاوش را بغیر - ثبت العرش ثم انقش

۱- داروی تلخی است که بفارسی صبر زرد گویند .

۲- معنی «مات» در این مثل برای نگارنده مفهوم نگردید

آتا آنا تخت یار ادیب بخت یار ادا نمیب - نظیر: شاهان تخت
توانند بخشید اما بخت نتوانند

آتا آنا زشوتسیز دوستدولار - ترجمه: پدر و مادر دوستان
بی زشوتند
آتا آنا کوچک تاریدور - ترجمه: پسر و مادر خدایان
کوچکند

☆ آت اوسته کیم گوره جاق - پیاده نینده بویی چاتماز - ترجمه:
روی اسب کسی نخواهد دید پیاده هم که قدش نمیرسد نظیر: بی خیالش!
آتا اوغولا بیر باغ ویردی - اوغول آتیه بیر سالخومده
ویرمدی - ترجمه: پدر پسر را باغی بخشید ولی پسر خوشه ای را نیز
از پدر مضایقه کرد.

آتا اولمیان آتا قدرینی بولمز - نظیر: قدر مادر دانه آنکس
کو خودش مادر شود

آنادان مال قالماسا اوغول نیلاسون - (نق) ترجمه: اگر
از پدر میراثی نماند پسر چه خواهد کرد.

آتا دوغرایب اوغول ییمدور - (نق) ترجمه: پدر تلبیت کرده
و پسر خورده است رجوع شود: او تو کوب...

آتام اولومین قایرمم (۱)، عزرائیل قابومی تانور - (نق)
ترجمه: مرگ پدر را تهیه نه بینم که مبادا عزرائیل در خانه ام را بشناسد.
آتا مالین درج ایله، اونا گوره خرج ایله - (نق) ترجمه:
میراث پدر را درج کن به نسبت آن خرج کن

آتا یتیره قیزارنور، آنا یتیره اوغول قیزلانور (نق) -
ترجمه: دختری را که پدر تربیت کند مرد از آب درمی آید. پسری را که مادر
بار آورد زن صفت باشد.

آت اله دوشر میدان اله دوشمز - رجوع شود آت اولاندا ...
☆ آت اوزگه نین که ... اوزگه نین - نظیر: خرازخواجه خرمن از
خواجه. مراد آنکه مال خودت نیست که دلسوز باشی

آت اوغرلند قدنصکره می آخورك قبوسینی قاپارسن
(استانبولی) - نظیر: نوشدارو که پس از مرگ بسهراب دهند

۱- در این مثل قایرمم بمعنی خواستن و آرزو کردن است

آت اولاندا میدان اولماز ، میدان اولاندا آت - ترجمه :
 وقتیکه اسب هست میدان نیست وقتیکه میدان هست اسب دست نمیدهد
 آت اولنده ایتین بایرامیدور - نظایر : بمرگ‌خبر بود سگ
 را عروسی - مصائب قوم عند قوم فوائد
 آت اولنده یهری قالار ، آدام اولنده آدی - نظیر : آنچه
 جاوید بماند نام است

آت اونوندا دونوندا - نظیر : C'est dans la vielle
 marmite qu'on fait la meilleure soupe
 آت یینه نیک قلیچ قوشا نایک (استانبولی) - نظیر : کار را
 بکاردان بسیار - اعط القوس باریها رجوع شود سپور که ...
 آت تپیکینه آت دوزهر - نظیر : رخس باید تا تن رستم کشد
 آتش یانماسا کول اولماز (استانبولی) - ترجمه : تا آتشی
 نسوزد خاکستری نباشد

آت طویلله میخی چکر ایکی اوزینه ویرار بیر یره - نظایر :
 هرچه کنی بخود کنی گر همه نیک وبد کنی - عمل هرکس پایبج خودش
 می شود

* آت قاجدی بالان دوشدی - نظایر : کفری شد - کفرش بالا آمد
 از کوره دررفت (مثلا وقتیکه فلان را بوی گفتند « آت ... »
 * آت گوزنده آقسار سوگورنده سوسار - ترجمه وقت دیدن اسب
 می لنگد موقع دیدن آب تشنه اش می شود مراد آنکه بچه طبیعت است
 آتلانان دوشور شوخوم باغیندا (۱) - نظیر : یک دم نشد
 که بی سر خر زندگی کنیم . مورد استعمال : امان از دست این میهمانان
 نا خوانده

آتلی پیادیه گوله - ترجمه : سوار به پیاده می خندد
 آتلیله پیاده نین سوداسی اولماز - ترجمه : پیاده و سوار

۱- از سیاق مثل چنین استنباط میشود که « شوخوم باغی » نام
 تفرجگاهی بوده است

معامله شان سر نمیگیرد

✱ آتلینی آتندان اندیره - ترجمه: سوار را از اسب پیاده کند.
مراد آنکه چرب زبان عجیبی است

آت مینه نین تانیر - نظیر: اسب ران می شناسد

آت مینه نیندور دون گیه نین - نظیر: من استولی علی شیئی
فوله (حدیث)

آت مینیش اؤرگدهر دون یریش - ترجمه: اسب سواری
آموزد و قبا طرز راه رفتن

آنتان آروادا اعتبار یوخدور - نظایر: اسب و زن و شمشیر
وفادار که دید (اسکندر رومی) - زن پیماش را برریگ نویسد (فرانسوی)
محبت مرد در دل زن مهمان است (آلمانی) ریح الصبا و عهد من سواء
(منسوب بحضرت علی ع)

آنتان قاطر ساواشدی آرادا اشک اؤلدی (مراغی) - رجوع
شود آت آنتان ...

آتوا اشک دیمیشم یا دوه وه کوشک؟ - نظیر: مگر اسب
شاه را یا بو گفته ام. رجوع شود تو یوقووا کیش ...

آتون دایدی (دایدور) ایشون زایدی (زایدور) - ترجمه:
Vous voila dans le bon نظیر: کارت زار. نظیر:
drap

آته آته آوچی گوره گوره گوزچی (نق) - نظیر: کارنیکو
کردن از پر کردن است.

آته قرخ یاشیندا تعلیم ویرسن قیامت میدانیندا چا بالار
نظایر: در چهل سالگی سنتور یاد میگیرد در کور استاد خواهید شد -
الدرس فی الصغر. رجوع شود سکسنده ساز ...

آتی آت یانیندا باغلاسان همرنگ اولماسا هم خوی اولار -
نظایر: آلوچه به آلو نکرد رنگ بگیرد. بگو بمن با که آمیزش میکنی
تا بگویمت کیستی (حضرت سلیمان). المجالسه مؤثره

✱ آتی اودوزوب چولو ناکوه نور - ترجمه: اسب را باخته بجوش مینازد

آتی ایتیروب نوختاسین آختاریر - نظیر : اسب را ول کرده
بی نعلش مینگردد

آت یریمکله انسان یریمکله - ترجمه : اسب را با روش (راه
رفتن) و آدمی را بادانش شناسند .

آت یرینه اشک باغلاما - نظایر : هرستوری را صطبلای دیگر
است (مولوی) لبهای الاغ مثل دهان اسب نیست (چینی) کلم الناس علی
قدر عقولهم

آتیم اؤزومدهن دونوم اؤزومدهن بیگه نوکرم - ترجمه :
از کیسه خود خرج کردن و خدمت خان انجام دادن !

آتین آریغینا قاری دیلله ایگیتین یوقمولونا دلی - ترجمه :
اسب لاغر را پیر و مرد مستمند را دیوانه خوانند .

آج آدامی قوردیمهز - نظیر : برهنه فارغ است ازدزد و طرار
آج آجی آلدی آجدان للوون توره دی (رباحی) - ترجمه :
کدا با کدا ازدواج کرد از این وصلت لوس و نثر بوجود آمد

آجالدون چوبانه یورولدون سروانه - نظیر : بایاران همدم
می نوش شعر را باشاعر از برکن (چینی)

آج اولوب ییهن ناساز اولماز - نظیر . التبعة راس کل داء
والحمية راس کل دواء (بختیشوع)

آج ایت گلمیش توخ ایتین گ ... یالیر (نق) - ترجمه : سگ
گرسنه سرین سگ سیر را می لیسند . مراد آنکه : تملق و چاپلوسی انسان
را بتمام رذایل و امیدارد .

آج تو یوق دیشینده بوغدا گوره (نق) - رجوع شود به مثل زیر
آج تو یوق یوخودا داری گوره - نظایر : شتر در خواب

بیند پنبه دانه - آرزو بر جوانان عیب نیست - الحلم والمنی اخوان

آج تو یوقی دیشینده گوره (نق) رجوع شود به مثل بالا
آجدان او ماق اولماز (نق) - ترجمه : از گرسنه نباید توقمی

داشت . نظیر : کف دست که مو ندارد چه میخواهند از او . رجوع شود
نه ایتیرسن با جوندان ...

آج دوغرار توخ ییه - ترجمه : گرسنه تلیت کند سیر بخورد
مراد آنکه سر آدم عجول کلاه میرود

آج دیهر توخالمارام توخ دیهر آجالمارام - ترجمه : گرسنه
گوید که سیر نخواهم شد و سیر مدعی است که گرسنه نخواهم گردید

آج قاتیق ایستمز یوخولی یاسدیق - ترجمه : گرسنه خورش
نخواهد و خواب آلوده بالش نظیر : کوفته را نان تهی کوفته است

آج قاریننان آجی سفیز (سقز) چینیرسن ! (نق) - ترجمه :
باشکم گرسنه سقز خالی میجوی ! نظیر : شکم لیز و هندوانه !

آج قلینجا چاپار - ترجمه : گرسنه بشمشیر تازد

آج قودورقان اولار چیلاق اویناغان - نظایر : برهنه خوشحال
است - کل معلوک جواد

آج قولاغیم دیش قولاغیم - ترجمه : گوشم بی گوشواره باشد
و راحت - نظیر : درویشی و دل‌نوشی

آجلیغی ویرمیشوخ دیشلیغا (دینجلیغا) - ترجمه : گرسنگی
را با فراغ خاطر معاوضه کرده ایم .

آجمیش اشک آندان یوگروک (یوگورهک) اولور (نق) -
ترجمه : الاغ تهییج شده از اسب تیزروتر باشد

آجون آندی آند اولماز (نق) - ترجمه : سوگند گرسنه را اعتماد
نشاید

آجه میته حلالدور - نظیر : المیته مباح عندالمخمسه (حکم شرعی)

آجی دیندیرمه (۲) توخی ترپتمه - ترجمه : گرسنه را سلام ممکن
و سیر را مزاحم نشو

آجیمدان گوزلریم دروازه لندی - نظایر : روده بزرگه
روده کوچک را خورد . صاحت عصفیر بطنی - ضرم شده

۱- در امثال ترکی آذری کلمه «آج» بمعانی گرسنه ، لغت ، عور ،
گدا ، عاری و غیره استعمال شده است .

۲- نسخه (نق) ایشلمه

آجین ایمانی اولماز - نظیر : کدالقران یکون کفرأ .
 ☆ آجیندان قوروت قاپیر - یاگون اورتا چاغی دورور - ترجمه :
 از زور کرسنگی کشک می بلعد یا وقت ظهر بیدار میشود
 آجین قارنی دویار گوزی دویماز - نظایر : حریص دائم در
 غم است هرچه دارد ندارد کم است . حریص باجهانی گرسنه است
 آجین قورشا قیندا چوره ک دایانماز - نظیر : قرار در کف
 آزادگان نگیرد مال، مراد آنکه اشخاص تنک مایه از پس انداز محرومند
 آچماروق ! (۱) - نظیر : veto درموارد مخالفت بایشنهادی
 مورد استعمال است

آچیق آغز آج قالماز (۲) - ترجمه دهن باز بی روزی نماند
 مراد آنکه اشخاصیکه تنک سؤال را بر خود هموار کنند مرفه زندگی
 کنند

آچیلما میش سفره نین عیبی اولماز (نق) - نظیر : سفره
 نگسترده بوی مشک دهد

آچیلما میش سفره نین بیر عیبی وار آچیلما میشین مین - نظیر :
 چو در بسته باشد که داند کسی که گوهر فروش است یا بیله ور

☆ آخار چایه گیتسه قورور - نظیر : کر بدر پارسد بر آرد دود
 آخار سویون گونول آچماقین گورالی باشیم قوروماز -
 (نق) - ترجمه : از روزیکه صافی آب روان را دیده ام تنم خشک نگردیده است
 آختاران تاپار - نظایر : جوینده یساینده است. من طلب

۱- در انقلاب مشروطه وقتیکه ناطقین مردم را بیاقشاری ترغیب نموده
 و در موضوعات مهم پیشنهاد میکردند که بازار را بسته و در تلگرافخانه و
 انجمن متحصن شوند مستمعین که اغلب غیر بازاری بودند فریاد میزدند
 آچماروق ... آچماروق

۲- زنی بواعظی اعتراض کرد که حضرت آقا شما هرچه پاداش
 اخروی بود بمردان بخشیدید پس نصیب ما زنان در آخرت چه خواهد بود ؟
 وی کمی فکر کرد و گفت : « ضعیفه دهن باز ... »

وجد Qui cherche trouvera

آخترماقنان دگل راست گلماقینا ندور - ترجمه : جستن شرط نیست تصادف شرط است

✱ آخوری آلچاق بری یوموشاق - ترجمه : آخورش کوتاه زیر اندازش گاه رجوع شود: سودگولونده دور ...

آخوند اولماسون آزار (۱) - ترجمه : آخوند خدا بد ندهد محل استعمال : بمزاج درباره بیمارانی که ظن تمارض رود بکار برند
آدام آدام اتی یر - ترجمه : آدمیزاد گوشت آدمیزاد میخورد مراد آنکه قحط و غلای عجیبی است

آدام آدامه گره کدور - نظیر : الانسان مدنی بالطبع
آدام آلتیندا سوز قازان آلتیندا کوز - ترجمه : فرمایشهای چون خودی مانند اخگر زیر دیک سوزان است
✱ آدم ایچی گورمیوب - نظایر : سرفره باباش بزرگ شده - پشت تابو بزرگ شده

آدام بیللمیر هانکی سازویله اویناسون - نظیر : نمیدانم با کدام سازت برقصم

آدام دانشا دانشا اشك قارپینا قارپینا - ترجمه : آدمیان با صحبت و خران با گاز گرفتن مأنوس شوند
✱ آدم قباخته چیخارتمالی دگل - نظیر : توی سر و همسر نمیتوان درش آورد

آدم گرهك عمره ده آغلیه علییه ده - نظیر : Qui n'entend qu'une cloche n'entend qu'un son
مراد آنکه قضاوت باید یکطرفه نباشد

آدم گرهك یا مکتبخانه دن چیخا یا دیوانخانه دن - نظیر :

۱- روزی بچه مکتبی ها قرار گذاشتند که هر کس از در وارد شد بآخوند بگوید : « آخوند ... » آخوند بیچاره در نتیجه تلقین بگمان اینکه مریض است مکتب را تعطیل کرد و رفت در بستر خوابید .

دبستانی که باز میشود در زندانی بسته میگردد

آدم مین آجینی اودار بیر شرینین خاطرینه - نظایر : ان الحسنات ینھبن السيئات -- عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو
آدم وار که دیندیرمه سن یاخشیدور . آدم وار که آدملرین نقشیدور آدم وار که اشک اوندان یاخشیدور آدم وار که دیندیرمه سن جان دییه ر آدم ... (تمثل)

آدم وار که قال ایلن قول تا پار آدم وار که آقچه ایلن پول تا پار (نق) - ترجمه : اشخاصی هستند که باحرف برده پیداکنند و نیز اشخاصی هستند که باصرف سیم بشیز پیداکنند

آدم یکلمکله معرفتلو اولور - نظیر: عقل باریش درمیآید
آدملیق پولونان دغل که بازاردان آلاسان - نظیر :

L'homme ne se mesure pas à l'aune

آدملیقی آدممن ایسته خوش اییی قزیل گلدن (ریاحی) -
ترجمه : آدمیت را از آدم بخواه وبوی خوش را از گل سرخ
✽ آدممن خاتمه گوروکمیوب - ترجمه : از آدم (ابوالبشر) تا خاتم (خاتم الانبیاء) دیده نشده است . نظیر : تاجهان بوده وبوده است که داده است نشان - سابقه ندارد

آدمه سوزی بیر یول دییه لدر - ترجمه : حرف را بآدم بکبار گویند . نظیر: اسب نجیب را يك تازبانه

آدمی آدم ایلین پارادور - پاراسیز آدمین یوزی قارادور
تمثل است

آدمی پالتارینان تانیمازلار - ترجمه : آدمی را بالباس نشناسند
نظایر : اگر با خرقه کس درویش بودی - رئیس خرقه پوشان میش بودی
المرء فی طی لسانه لافی طیلسانه
L'habit ne fait pas le moine - (فرانسوی)
It is not the gay coat that makes the gentleman (انگلیسی)

آدمی تانیهن یرده قورد یسین - ترجمه : آدمی را جامی که می شناسندش گرک بخورد ! رجوع شود بمثل زیر

آدمی تانیهن قورد یسین - ترجمه : آدمی را اگر گ آشنا بغورد؛
 نظیر : آنکس که دهر جا دوستانی دارد همه جا را مطبوع می بیند (چینی)
 محل استعمال : وقتی که با ادارات یا سایر مقامات مراجعه و آشنائی پیدا
 میکنند که ارائه طریق مینماید بکار برند

آدمین سفیهی شاطر (۱) اولار ایتین سفیهی تازی - ترجمه :
 آدم سفیه شاطر شود سک سفیه تازی. رجوع شود بمثل زیر

آدمین سفیهی یا پهلوان اولار یا شاخسیده طبلچی -
 ترجمه : آدم سفیه یا کشتی گیر شود یا در دسته شاه حسینی طبال. مراد آنکه
 ابلهان کارهای پر مشقت بیفایده اختیار کنند

آدون ندور داش دمیر یوموشانیسان یوموشانیسان - ترجمه :
 اگر از آهن سخت تر هم باشی آخر سر نرم خواهی شد. نظایر : الدهر احذق

المؤدین Le temps est un grand maitre

آدون ندور رشید بیرین دیه بیرین ایشید - ترجمه : نامت چیست
 رشید. یکی گفت یکی شنید (۲) نظیر : یکی بگو یکی بشنو. مراد آنکه
 این طرز مباحثه نیست

آدون هیبت الله دور یا منی قور خود و سان؟ (۳) - ترجمه : راستی
 نامت هیبت اله است یا مرا میترسانی ؟ مورد استعمال : چرا داد میزنی مگر
 خیال میکنی که خواهند ترسید

* آدی نوزوندهن یوکدور - ترجمه : نامش از خودش کلانتر است
 نظیر : نامش کلان دهش ویران . مراد آنکه شهرتش بیش از واقع است
 * آدی ایت دفتر بنده یو خودور - ترجمه : حتی در فهرست سگان نیز

۱- شاطر ها فراشان پیاده بودند که هر کدام تر که ای بدست گرفته در
 اطراف اسب یا درشکه حکام میدویدند

۲- گفت و شنید در ترجمه بجای مصدر مرخم بکار برده شده است

۳- کاشی از ترکی پرسید نامت چیست ترک با صدای تتراشیده و
 تتراشیده ای جواب داد هیبت اله این بار کاشی با ترس ولرز گفت :
 < راستی ... >

نامش نیست. محل استعمال : آدم بی اهمیتی است

✱ آدی قولاقنه یتیشیب - مراد آنکه مشتبه شده است

آدین ییلممیش نیه ایوینه گیدیرسن (نق) - ترجمه : نامش را ندانسته چرا بخانه اش میروی

✱ آدی وار اوزی یوقدور - ترجمه و نظیر : نامش هست و نشان نیست. یعنی وجود خارجی ندارد

آدین ایشید اوزون گورمه - نظیر : و تسمع بالمعیدی خیر من ان ترام

آدین دیمه قوی بلیمه (۱) - نظیر : نامش را نیار خودش را بیار
آراچی باشین قولین سینمیش گوروب آراچیلیق ایدور (نق)
ترجمه : میانجی تن بشکستن سر و دست خود داده وارد معرکه میشود

آرا خلوت تولکی بیگ - نظیر : مهر درخشنده چوپنهان شود
شب پره بازیگر میدان شود

آراچی گوگلی گن اولور (نق) - ترجمه : میانجی دست و دل باز باشد

✱ آرا دا بییر اورتادا گزیر - ترجمه : میانه خوراست و کناره کرد
مراد آنکه کلاش عجیبی است

آراز آشیقینداندور کر توپوقیندان - ترجمه : ارس بز انویش
نمیرسد و کر به پاشنه اش. نظایر : زینب غازچران است. میرود از آسمان
شوربا بیاورد

۱- سلطان بهرامشاه غزنوی با آنکه ۲۰۰ فیل جنگی همراه داشت در جنگ باغوران شکست خورده و مجبور شد یکه و تنها از برابر دشمن فرار کند پس از آنکه مدتی اسب تاخت بدر آسیابی رسید. آسیابان که جوان مودبی بود از میهمان کنارجوی آب پذیرائی کرد و نان و پودنه و پنیر برابرش نهاد. سلطان پس از سیر شدن میل استراحت کرد از جوان درخواست که رختخوابی تهیه کند آسیابان عرض کرد غیر از جل الاغ پوشاکی وجود ندارد سلطان گفت : «آدین..»

✱ آرازا ایت ... - ترجمه و نظایر: فضله سگ به میانه تان - باهم بخورید مراد آنکه چرا دعوا میکنید.

✱ آرا قاریشیب مذهب ایتوب - ترجمه: اوضاع چنان آشفته که دین از میان رفته نظایر: شرب الیهود است. جهان درهم افتاده چون موی زنکی - کی بکیه

آرالیق آتی کور فاطی - ترجمه: فاطمی کوره است و اسب همگان نظیر: کالحمارالحاجات. مراد آنکه شغل حسابی ندارد. و لگردد و و لنگار است

آرالیق سوزی ایو ییخار - ترجمه: اراجیف خانه ها برباد داده است. منظور آنکه بحرف این و آن گوش نده درباره مردم سوء ظن مبر
آراندا خرمدان اولدوم ییلاقدا بوغدادان (۱) - ترجمه:
هم از خرمای گرمسیر ماندم هم از گندم سردسیر. نظایر: هم از شوربای قم مانند هم از هلمیم کاشان. لاحصل غن الشام و لا کرم الیمین. مراد آنکه از هردوسود محروم شدیم

آرپا اکن بوغدا بیچمز - ترجمه: هر که جو کاشت گندم ندرود نظایر: ای نورچشم من بجز از کشته ندروی (حافظ). من یزرع الشوک لم یحصد به عنبیا

آرپا چوره کی تورش آیران آدون ندور خانلار خان (ریاحی) - ترجمه عنوانش بیگ است خوراکش نان جوین و دوغ. نظیر: آج خاندور

آرپا چوره کی تورش آیران قارنمی خراب ایلدی - یانی قودوقلی دول آرواد ایویمی خراب ایلدی. تمثیل است
آرپادان بوغدادان الیم چییخدی امیدیم سنه قالدی داری

۱- لك لك تصمیم گرفت اول بیفداد که گرمسیر است رفته از خرما استفاده بکند و سپس در نواحی سردسیر از گندم برخوردار شود ولی از بس که دیر جنبید تا بیفداد رسید خرما تمام شده بود و تا بسردسیر آمد خرمن کوبی گندم پایان رسیده بود، خود راملامت کرده گفت: «آراندا ...»

خرمنی - ترجمه : دستم از گندم و جو تهی است تنها امیدم بخرمن ارزن مانده است

آربانین دنی قزیلدور سامانی گوموش - ترجمه : جو را دانه زر و کاه سیم است مراد از مثل آنکه اهمیت کاه از برای زارع کمتر از جو نیست .

آربانی تو کوبلر ایتین قباقنه ، سوموکی آتین - ترجمه : جو را جلو سگ و استخوان را جلو اسب ریخته اند

آرتیق تاماه (طمع) باش یارار - ترجمه : طمع بسیار سرشکستنک دارد نظایر : الطمع الکاذب مدق الرقبه - طمع زیاد مایه جوانمردگی است
آرتیق خرج ایو ییخار (نق) - ترجمه : اسراف خانه بر بادده است. نظیر: کلوا و اشربوا ولا تسرفوا

آرخالی کوپک قورد باسار - ترجمه : سگی که پشت و پناه داشته باشد بر کرگ چیره شود

آرواد ایوده ایکی اولسا ایو سپورولمه میش قالار - ترجمه : خانه ای که دوزن باشد نا رفته ماند . نظایر : خانه ای که دو کدبانو بود - خاکروب به تازانو بود . رجوع شود به ماما ایکی ...

آرواد ایو یاپار - آرواد ایو ییخار - ترجمه : زن خانه سازد، زن خانه ویران کند نظیر: زن خوب فرمانبر پارسا ، کند مرد درویش را پارسا

آرواد بلادور الله هیچ ایوی بلاسینز ایلمه سین - ترجمه : زن بلاست ، خدا هیچ خانه ای را بی بلا نکند. این مثل عیناً در زبان فارسی مستعمل است . مراد آنکه زن با تمام معایش برای خانه ضروری است
آرواد بنادور کیشی فعله - ترجمه : زن بنا است و مرد کارگر .

آرواد سن ایچریده ن اشیکده ن یاخشی ایواو للوق (۱)
رجوع شود بپاورقی

آرواد سوزینه باخان آرواددان استیک دور - نظیر: چون
 بفرمان زن کنی ده و گیر - نام مردی مبر به تنگ بمیر
 آرواد کج قاپیرقادر - ترجمه: زن کج دنده است. نظایر:
 زن يك دنده اش کم است. زن از بهلوی چپ شد آفریده ...
 آرواد وارکه آریا اونون آش الہر - آرواد وارکه
 ککلیک باشین یاش الہر (۱) - نظیر: خلق الله للحروب رجالا ورجالا
 لقصة وثرید
 آروادون پیسدی بوشا قور تول - ترجمه: زنت نا اهل است
 طلاقش ده و خلاص شو رجوع شود به یامان قونشی ...
 آروادون شریکلی اولسون - مالون شریکلی اولماسون -
 ترجمه: زنت مشترک باشد به که مالت
 آرواده جهاد حرامدور - ترجمه: برای زن جهاد حرام است
 (حکم شرعی) هنگام دعوا بزاح دو باره اشخاصیکه بخواهند از مرحله حرف
 بمرحله کتک برسند گفته میشود
 آرواده کیشی کیشیه آرواد گر کدور - ترجمه: زن را شوی
 و مرد را همسر ضروری است
 آروادی اری ساخلار پیری دری ساخلار - یا - آروادی ار
 ساخلار بوستانی ور - ترجمه: زن را شوی نگاه دارد و پنی را خیک
 یا زن را شوهرش حفظ کند چالیز را کرت
 آروادی کوچک آل ایشلی چیخدی بختوه - ترجمه: همسر

بقیه از صفحه ۱۳

داده و قسمتی از اثاثه خانه را بقیمت ناچیزی فروخته بود پس از مراجعت بخانه
 سرسفره متوجه دستهای زنش شده و میپرسد: پس النگوهایت کو؟ زن جواب
 میدهد: چون دیدم لبو فروش میخواهد سرم کلاه گذارده و لبو را سبکتر
 وزن کند بدینجهت النگوها را پنهانی در کفه وزنهها انداختم تا پدیری ازش
 درآرم! ملاخندید و گفت: «آرواد ...»

۱- ککلیک باشین یاش ایلماق تعبیر است از مواقعه

خردسال اختیار کن اگر خانه دار از آب درآید چه سعادتى . مراد آنکه اصل درانتخاب زن جوانى و زیبائى وی است

آروادى گوزل آتى يورقايله يولداش اولما (مراغى) -
ترجمه : باکسى که زن زیبا واسب يورقه دارد همراه مشو . منظور آنکه این قبیل اشخاص که مرکب راهوار دارند برای دیدار یار تند خواهند راند و تورا تنها خواهند گذاشت

آروادین قاریسی ایکی اللى یاپیشار - ترجمه : زن پیرودوستى می چسبد . نظیر : بیشتر دل بستگى باشد بدینا پیر را . منظور آنکه پیران حریص تر باشند

آروادین یاخشیسینادا لعنت پیسینه ده - ترجمه : زن نجیب و زن شیطان لعنت بهر دو تا شان ! نظیر : لعنت بهر چه مار چه بیضا چه خالدار

آروادین یالاقى سمنو قویار کیشینین یالاقى بقال دکانى
آچار - زن دله سمنو گذارد مرد دله دکان بقالى باز کند . مراد آنکه اشخاص شکمو و دله باید برای خوردن چیزى دردسترس داشته باشند

آرواد ییخان ایودهن آلهین خبری یو خودور - ترجمه : از خانه ای که زن بر باد داده خدا نیز خبر ندارد . نظایر : ان کید کن عظیم . النساء حبائل الشیطان . مکر زنان بار خراست

آرى شیره باشنا یغیشار - ترجمه : مکس دور شیره جمع میشود نظایر : مشرب العنب مزدحم (از حضرت علی ع) - ناگزیر است مکس دکه حلوائى را

آرى قهرین چکمهین بال قدرینی بولمز - ترجمه : کسى که قهر زنبور را نکشیده قدر غسل را نداند . نظایر : دو دوست قدر شناسند حق صحبت را - که مدتی بپریدند و باز پیوستند . رجوع شود : زمستان چکمهین ...

آرى یواسنا چوپ اوزادیلار - ترجمه : چوب بلانه زنبور کرده اند . نظیر : آب بلانه مورچه ریخته اند - این تعبیر را وقتیکه جماعت کثیری از روبرو پیدا شوند بکار برید

آرى یواسنا چوپ اوزاتما - ترجمه : چوب بلانه زنبور مکن . نظایر : مست خفته را فنجان مزین - الفتة نائمة لمن اله من ايقظها . رجوع

شود به آنقران اشکین

به آریه فوطه آندیلار - ترجمه: لنگ بوسطانداختند. یعنی آشتی دادند
 آزاچیق آشیم غوغاسیز باشیم - ترجمه: آشم کم باشد سرم
 بی غم. نظیر: درویشی و دل خوشی - درویشی و قناعت در گوشه فراغت
 رجوع شود به آج قولایم...

آزارلیق اولسون ییزارلیق اولماسون (نق) - ترجمه: بیماری
 به از ییزاری

آزاندایشخیم ایوینه تزهنده ده شخیم ایوینه (ریاحی) -
 ترجمه: در موقع کم کردن راه هم بخانه شیخ در موقع فراری بودن هم. مراد
 آنکه خوب ناندانی گیر آورده ای

آز اولسون آری اولسون - رجوع شود به آزجا آریجا

آز اولور کوسور چوق اولور قوسور - ترجمه: کمش دهی
 قهر میکند زیادش دهی قی. در مورد اشخاصیکه بچه طبیعت هستند بکار
 میبرند.

آز ایشدهن چوخ ایش توره ر - ترجمه: از کار جزئی کارهای
 مهم بوجود آید

آزجا آریجا - ترجمه: کم باشد و نظیف باشد. مراد آنکه
 کیفیت مهم است نه کمیت

آزجا هارا گیدیرسن چوقچا یاننا؟ - نظیر: مگر از زمین
 با آسمان می بارد؟

آز چوق یاننا گیده ر - ترجمه: کم بروی یا بنزد زیاد میرود.
 مراد آنکه جزء تابع کل است

آزدان آز اولور چوقدان چوق - ترجمه: ز کم کم باشد از
 بسیار بسیار

آز دیریل شاد دیریل (نق) - ترجمه: کم زی شاد زی
 آز سویله چوق دیگله (استانبولی) - ترجمه: کم گوی بیش نبوش

نظیر: دوشنو و یکی بیش مکوی
 آز واریدی آج آدام بیریده دوشدی باجادان (مراغی) -

نظایر: سورنائی کم بود یکی هم از غوغه درآمد. ازدست گدایان نتوان کرد
نوابی. رجوع شود: ایت الیندهن ...

آزون وار آزه چوقون وار چوق (ریاحی) - ترجمه: کم
داری کم بخور بیش داری بیش. نظیر: اندازه نکه دار که اندازه نکوست.
آزه قانع اول چوقی اللهدان ایسته - ترجمه: بکم بساز زیاد
را از خدا بخواه. نظیر: بهرچات خداداده خرسند باش

آزی ییلمیهن چوقودا ییلمز - نظیر: من لم یشکر القلیل لم
یشکر الکثیر

آزینان چوقون او یونی اولماز (مراغی) - ترجمه: غنی و فقیر
بازیشان سر نمیگیرد. رجوع شود: آجینان تو خون ...

آز به اوزوه بیر نوکر دوت - نظیر: یک نان کم بخور برای
خودت نوکری بگیر. رجوع شود: الون قوی ...

آز به همیشه به - ترجمه: کم بخور همیشه بخور. نظیر: کم کم
بخور دمدم بخور

آزییهن راحت گوره ر چوق ییهن جراحت (نق) - نظیر:
عز من قنع ذل من طمع. رجوع شود: آرتیق تاماه ...

آسان دوتانا آسان گچر (نق) - ترجمه: هر کس زندگانی را
آسان گیرد روزگارش آسان گذرد. نظیر: آسان گذران کار جهان
گذرانرا

آستا ایله اوستا ایله - یا - آستاجا اوستاجا - ترجمه: آهسته
اما ماهرانه. نظیر: کار آهسته اجناس زیبا بوجود آورد (چینی)
* آستاری اوزوندهن باها دوشور - ترجمه: آسترش از رویه گرانتر
تمام میشود

* آستا قاچان نامرد دور (۱) - نظایر: الفرار من ملایطاق
من سنن المرسلین. Sauve - qui - peut

۱ - کودکان موقع بازی این تعبیر را برای تهییج یکدیگر بکار برند و
بطور مزاح حین فرار از برابر دشمن نیز مورد استعمال است

آستا گیده‌ن یورولماز - ترجمه : هر آن کس که آهسته‌رود خسته نشود. نظیر: اشتر آهسته می‌رود شب و روز
آشاقیدان یوخاری گلنده خیر اولماز (نق) - ترجمه : نوکیسه اهل خیر نباشد.

آشاقی کتده کبین (کابین) کسیر - ترجمه : در ده پائین کابین می‌بندد (صیغه عقد جاری میکند) مراد آنکه یواش یواش وارد کار میشود
آشپزدهن کوسن ایوینه آج گیده‌ر (نق) - ترجمه : هر که از آشپز قهر کند گرسنه بمنزل رود

آش پیشدی هوا دوشدی ؟ (۱) - ترجمه : آش پخت تک هوا شکست ؟ محل استعمال : چه شد يك دفعه تغییر عقیده دادی ؟

آش داشاندا چمچه نین ییری بیرقیزیل اولور - ترجمه : وقت سر رفتن ديك بهای چمچه دانه‌ای يك سکه طلا میشود. نظیر : وفي الليلة الظلماء یفتقد البدر

آش درسیدور ! - ترجمه : درس آش است (۲). نظایر : هم فال است هم تماشا - هم تجارت است هم زیارت

آش قابویه‌جه یولداش - ترجمه : آش تا دم در رفیقت است. مراد آنکه آش غذای سهل‌الهضمی است

آشنا آشنا چیخیر او جاق باشنا ! - نظیر : اندا را رو دهی صاحبخانه میشود !

۱- صبح یکی از روزهای سرد زمستان که برف آمده بود پیر زنی پسرش را بیدار کرد تا پشت بام را بارو کند. هر قدر پسر را احاج کرد که مهلت ده تک هوا بشکند بعد برویم مادر قبول نکرد ناچار پسر پشت بام رفت و پیر زن ديك آش را بار کرد. و قتیکه آش پخت و حاضر شد مادر فرزندش را آواز داد و گفت : قربانت برم حالا دیگر تک هوا شکسته بیا آشت را بخور و سپس کارت را ادامه ده ، پسر خندید و جواب داد : « آش ... ؟ »

۳- بعضی از روحانیون که صبحها در منازلشان مجلس درس دارند علاوه بر افاضه معنوی از وجوهات بطلاب کمک‌های مادی نیز می‌رسانند ، این قبیل مجالس درس بین طلاب به «آش‌درسی» معروف است.

☆ آشی ایچدون قاشقلاری هارا قویدون ؟ - نظیر: عمو یسادکار
خوایی یا بیدار ؟ برای آنکه بفهمند کسیکه دراز کشیده خوابیده است یا نه
این تعبیر را بکار برند
☆ آشی ایچیر نخودین - پیچیر - ترجمه: آش را میخورد و نخودهایش
را سوا میکند

☆ آشی پیشیب - نظیر: گاوش زائیده است
آشین سیوقلیقی (سولو قلیقی) ده نین یوقلو قینداندور -
ترجمه: آبکی بودن آش از فقدان بنشن است. مراد آنکه اگر قصوری در
پذیرائی ملاحظه کردید ناشی از فقدان وسایل بود
آطه ده قورد آزییدی بیریده گمیله گلدی (استانبولی) - ترجمه:
در جزیره گرگ کم بود یکی هم با کشتی درآمد. نظیر: سرنوشتی کم بود
یکی هم از غوغه درآمد (۱)

آغاج آجی جان شیرین - ترجمه: چوب تلخ است جان شیرین
مراد آنکه در برابر شکنجه غیر از اقرار چاره نیست
آغاج بار گتدیقجا باشین یره تیکر - ترجمه: درخت هرچه
پر بارتر شود سرش را پائین اندازد. نظیر: درختان بارور خم و مردان
دانشمند متواضع هستند (انگلیسی)

آغاج باشندا قووت خلق الانسان بالتفووت (بالتفاوت) -
رجوع شود بیاورقی (۲)

آغاج بهشتدهن چیخیب - ترجمه: چوب از بهشت آمده. نظیر:
گر نباشد چوب تر فرمان نبرد گاو و خر
☆ آغاجدان آدام یونورام - ترجمه: از چوب آدم میتراشم. مراد
آنکه از حیث کارگر در مضیقه هستم
آغاجدان تندیر کردهن اولیا اولماز - ترجمه و نظیر: از چوب

-
- ۱- غوغه نام دهی است در اطراف قزوین
 - ۲- این مثل کاملاً عامیانه بوده مراد آن است که اختلاف طبقاتی مربوط
بخلقت است. قووت یا قاووت حلوانی است که بهر بی سوبق گویند

تُور ناید از کرد ولی. نظایر: از خمره نیل چلوار سفید بیرون نتوان کشید (چینی). اجنه‌دهن ...

آغاچدان دوشماقین گنلماقه نه ربطی وار (۱) - ترجمه: از درخت افتادن چه ربطی با فراخی دارد. نظیر: چه ربطی گوز دارد با شقیقه. رجوع شود به هونگین ...

آغاچدا یا تمیشدون؟ - ترجمه: مگر بالای درخت خوابیده بودی محل استعمال: چه عجب صبح باین زودی بمنزل ما آمده‌ای؟

آغاچ دونان یاراننان چوقدر - ترجمه: ترکه گیر (۲) از تیغ زن افزون است. رجوع شود به مات قالاسان ...

آغاچ گتیره نین اول اوزون دو ۴۴ لار - ترجمه: اول خود چوب آورنده را کتک زنند. نظایر: چه ممکن بهر کسی اول خودت دوم کسی. من حفر بشراً لایحه وقد وقع فیه. رجوع شود به اوزکیه ...

آغاچی اوز ایچیندهن قورت ییه ر - نظایر: کرم درخت از خود درخت است. زنک از آهن خیزد و آهن را بخورد (هندی). افاربک عقاربک. زاید خسرو درید سینه خسرو. ازماست که برماست

آغاچیم الیمدن دوشوب - ترجمه: عصایم از دستم افتاده. نظیر: بجای عنانم عصا شد بدست (فردوسی) محل استعمال: پیر شده‌ام. بعضاً مرگ پسر را نیز از این تعبیر قصد کنند

آغاچین قوردی اوز ایچیندهن تورهر (نق) - رجوع شود به آغاچی اوز ...

۱- مردی دختری را بحیالۀ نکاح درآورد. شب رفاف که با وی هم بستر شد دید که دوشیزه نیست از دختر علت را پرسید مشارالیها جواب داد که درهفت سالگی از درخت افتاده‌ام و این بلا ب سرم آمده‌است. مرعصبانی شده و گفت: «آغاچدان ...»

۲- ترکه گیر کسی است که پشت سر تیغ زن راه میافتد و مواظبت می‌کند که اگر تیغ زن تهییج گردیده و خواست شمشیر یا قداره را بازور باین آورد ترکه را جلو دهد و ضربه را پس زند و از فشار آن بکاهد

آغاچنی ویرسان اؤز سمتنه یخیلار - ترجمه : درخت را که
بیاندازی بسمت خودش میخوابد - نظایر : سوبسو میروود چغندر پی کونه :

(فرانسوی) Chacun a son penchant qui l'entraîne

آغاچی یمیشیندهن تانیلار - ترجمه : درخت را ازمیوه اش شناسند

نظایر : فرع الشیئی یخبر عن اصله - On connaît le lion par sa
patte

✱ آغریماز باشوا دستمال باغلاما - نظیر : سری که درد نمیکند
دستمال میند رجوع شوده ساح باشوا ...

آغریه ن دیشی چکمه گره ک - ترجمه : دندانانی را که دردمیکند
کندن باید. رجوع شود به دیشون آغریر ...

آغیر اوتور باتمان گل - نظیر : مثل گاوباش مراد آنکه وقارت
را از دست مده

آغیر ۳لدی یونگول قالخار - ترجمه : وقتی که وقور آید خفیف
جاخالی کند. نظیر : جاء الحق ذهق الباطل

آغیر لیق کشینین لنگر یدور - ترجمه : وقار لنگر مرد است

✱ آغیر اقیجا قزیلا دگر - ترجمه : هموزن خود طلا میارزد نظایر :

Il vaut son pesant d'or یکپارچه جواهر است

آغیر لیقین یر چکه ر روزی سین الله ویره ر - ترجمه : سنگینیش
را زمین کشد و روزیش را خدا دهد. نظیر : هر آنکس که دندان دهد نان دهد
مورد استعمال - چرا از صاحب اولاد شدن واهمه داری ؟

✱ آغیز بیر دکل - نظایر : ازهر دهن آوازی میآید. Autant
de têtes autant de vcix

آغیز دان چیخان باشا دگر - ترجمه : هر چه از دهن بر آید بر سر
آید یا بخورد. نظایر : زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد. رب دم سفکه فم

✱ آغیز دکل مسجد دور - نظیر : دهن نیست کلدسته است. محل
استعمال واقعا حرف حسابی زدی

✱ آغیزون اگر یدور ایپ چک یا سورت مبال داشینا - نظیر : دهن
کچی میکنی رو بخلا کن

آغیزون باتیردون حراما چمچه نی یا کشکولی دولدور
قالاما - نظایر: حالا که تالان تالانه مد تومن هم زیر بالانه. ان تسرق
فلسرق الدرہ وان تزن فازن بالجرہ. گناہی میکنی باری کبیرہ

آغیزون خیرلقا آج - ترجمہ: دھنت را بخیر باز کن. نظایر: خبر
بد بیوم باز گذار. تغالوا بالخیر نجدوه (حدیث نبوی). زبان آید زیان آید
* آغیزوا قووت آلمیسان؟ - نظیر: آرد بدن گرفته ای. مگر مراد
آنکه چرا سکوت اختیار کرده ای

آغیز یان دیران آش دگل - ترجمہ و نظیر: آش دهن سوزی نست
آغیز یان دیران آشی قاشق تانیر - ترجمہ: آش دهن سوز را
قاشق نیز می شناسد

* آغیزی آشا یا آغزی چور که یتیشیب - نظیر: دستش بدم گاو
بند شده مراد آنکه بنوائی رسیده است

آغیزی آشا یتیشنده باشی داشا یتیشور - ترجمہ: وقتی که
دهانش بسنگ میرسد سرش نیز بسنگ میرسد؛ مراد آنکه بشر تا میخواهد
از ثروتی که اندوخته استفاده ببرد سرش بسنگ لحد میخورد

آغیزی اگرینی دالیدان تانیماق اولار - ترجمہ: لوده و دهن
کج را از پشت سر توان شناخت

* آغیزینا داش توپراق: نظایر: رویم بدیوار. حاشا لك. وقتی
از مصیبتی صحبت میکنند و نخواهند مخاطب بآن دچار شود باین تعویذ
تمسک جویند

آغیزی می یان دیران آش بیر آش اولیدون باشیمی سندیران
داش بیر داش اولیدون - ترجمہ: آشی که دهنم را سوزاندی کاشکی
آشی بودی سنگی که سرم را شکستی کاشکی سنگی بودی. نظیر: لو ذات
سوار لطحنی (حاتم طائی)

* آغیزین آچدی گوزون بومدی - ترجمہ: چشم را بهم گذاشت و
دهانش را باز کرد رجوع شود به تعبیر زیر

* آغیزینا یت آلیب - نظایر: کفری شده. کفرش بالا آمده. پاچه میگیرد
مراد آنکه بینهایت خشمگین شده و هر چه فحش و ناسزا بدهنش میآید میگوید

☆ آغیزینا چوللی دوشان پرلشمیر - ترجمه: خرگوش با جل در دهانش نمیکنجد. نظیر: Il a des ailes plus grand que le nid مراد آنکه خیلی پرمدها است

☆ آغیزینا سوز آتیر - ترجمه: زبان در دهانش میکندارد. یعنی مستمسک بدستش میدهد
☆ آغیزینا یوقورت سورتدوار - ترجمه: ماست بدهنش مالیدند نظیر: شیر به سرش مالیدند

☆ آغیزین بوزا وردیلار - نظیر: سیبله‌هایش رادود دادند
☆ آغیزین پیچاق آچمیر - نظیر: ماتم گرفته. آینه دق شده
☆ آغیزیندا دیشی قالیب - نظیر: زوارش در رفته
☆ آغیزیندا لپه ایسلانمیر - نظیر: حرف توی دهنش بند نمیشود.
☆ آغیزیندان سود اییی گلور - ترجمه و نظایر: دهانش بوی شیر میدهد. لم یبلغ الحلم
☆ آغیزین فلان زاديله آچیلار - نظیر: سقش را بافلان برداشته‌اند مراد آنکه تکیه کلامش است
☆ آغیزین سووی آچیلدی - نظیر: آب لب و لوجه اش راه افتاد یعنی تمایل نشان داد

☆ آغلادان یاننا گیت گولدورهن یانینا گتمه - نظیر: دوست آنست که بگریانست دشمن آنست که بخندانست
☆ آغلادیم ایشیم کچمدی ایندی بیر آزدا گولوم - ترجمه: گریستم کارم بسامان نرسید حالا کمی نیز بخندم. مراد آنکه بعضا باید خط مشی را تغییر داد
☆ آغلاماقدما دماغ چاقلیقی ایستر - ترجمه: گریه هم دلخوش می‌خواهد

☆ آغلاماقتی اینده دور - نظیر: گریه توی آستینش است
☆ آغلاماقتین بولمه‌ین اولوسون گور بگور سالار - ترجمه: هر کس گریستنش را بلد نباشد مرده اش را گور بگور کند
☆ آغلامه‌ین اوشاقه سود ویرمزلر - نظایر: گر نگرید طفل

کی نوشد لبن . بردهان بسته مکس نپفتد (ایتالیائی) مراد آنکه حق را باید مطالبه کرد

آفتابه لکن دودست شامه نه وار هیچ زاد - ترجمه : آفتابه لکن دودست برای شام چه داریم هیچ چیز - نظایر : لغتی جگړه سفره قلمکار نمیخواهد. يك قاب صد بشقاب !

آفتابه ايله لولهين گرو قویاندا بلله نهر - نظایر : عندالامتحان يکرم الرجل اویهان . خوش بود که محک تجربه آید ببيان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

آقا بیورور سور دریه سنده سور دریه - نظایر : الامور معذور. حکم حاکم مرگ مفاجاة . رجوع شود به فعله سن ...

آقا توقدور نوکره بیر چوره که چوقدور - نظیر : سیر از کرسنه خبر ندارد

آغا گتیریر نوغالا خانم سالییر چوالا - ترجمه : آقا میاره نواله خانم میریزه تو کاله. درباره زنان دله که خانه دار نباشند بکار برند آقاسی بللی اولان قول عاصی اولار - ترجمه : نوکری که ارباب معین و سرشناس داشته باشد نافرمان بار آید

آقالار (۱) ییله که اگلشمیسوز یاخشی اگلشمیسوز - رجوع شود پیاورقی

آقام علی فرصتی دشمنه ویریب - ترجمه : مولا علی پیشدستی

۱- معروف است شبی نایب کاظم پسر اصغر دواتگر که از دашهای معروف محله شتریان بود باجمعی از داشها جائی دعوت داشت سرشام که کله‌ها از باده غاب گرم شده بود نایب کاظم لوطیگریش کل کرده و از خاطارش خطوط میکند که حاضرین را برای شبی بمنزل خود دعوت کند بنا بر این خطاب بحضور میگوید : « آقایان اینطور که نشسته‌اید ... » منظورش این بود که کلامش را با عبارت آتی ختم کند : « فلان شب خدمت باشیم » ولی پس از ادای قسمت اول ملتفت میشود که عده حاضر بیشتر است بنا بر این میگوید : « خوب نشسته‌اید » .

را بدشمن داده است. این تعبیر را بیشتر در مسابقات بکار ببرند. مراد گوینده بمخاطب آنست که اگر شروع بازی را مزیتی است آنرا بتو واگذار کردم
آقامین بر کده الی یوقدور - ترجمه: مولایم را در کارهای سخت تخصصی نیست. مورد استعمال: مرا از این کار معاف دارید

آقائین آتی بلی ییه - ترجمه: اسب ارباب بلی میخورد (۱).
 نظایر: من اتکی فی امر لغیره لاینال بخیره. نفس ارباب بهتر از نواله است.

Oeil du maître engraine le cheval

آقائین مالی چیقار نوکرین جانی - نظایر: شاه می بخشد
 شیخعلی خان نمی بخشد. يعطی الحر والعبد يتألم قلبه

آق آت آرپا یمز؟ - ترجمه: مگر اسب سفید جو نمیخورد؟
 نظیر: مگر سیب سرخ در دست چلاق بد است؟ مراد آنکه مگر زن مسن نباید شوهر کند؟

آق آقچه قراگون اوچوندور (۲) - ترجمه: زرسفید برای روز سیاه است

آق ایتون پامبوچییه ضرری وار (۳) - ترجمه: سگ سفید ضرر پنبه فروش است. نظایر: القاس لایحب القاص. دوتن که صاحب یک حرفه باشند از یکدیگر نفرت دارند (چینی)

آقچه آقچه نی گتیره قوچ ایگیت پالچیق باسار ییل
باتیرار - ترجمه: پول پول آرد و چه بسا مردان که خشت مالند و ییل زنند
آق دولاقلیم ساغ اولسون آق دولاقلیم هی بودی گلیر -
 مراد آنکه بسرم سلامت باشد دختران پشت سرهم میآیند

۱- معمولاً وقتی که ارباب از مهمتر می پرسد اسب را جو داده ای؟ جواب میشوند بلی. گاه داده ای؟ بلی. یونجه داده ای؟ بلی...

۲- نسخه نق < آق یارماق ... > یارماق یک قسم سکه ای بوده است

۳- مراغی این مثل را < آق ایتون پامبوچییه نه ضرری وار > ثبت کرده است در این صورت مفهوم و مورد استعمال آن بکلی عکس میشود

آق دونلو آق دونلودور - ترجمه : قبا سفید قبا سفید است (۱)
نظیر: انگشتر انگشتر است

آق ساق ایت آوه گتمز دوتسادا بوراقماز - ترجمه : سگ
لنگ بشکار نرود و اگر گرفت دیگر ول کن نیست . رجوع شود : کور
دوتدوقون ...

آقشام ایسه بات صباح ایسه گیت (استانبولی) - ترجمه : شب بخواب
روز سفر کن

آقشامین سویوقلوقی ایکنیدیدهن معلوم اولور - نظیر
سالی که نکوست از بهارش بیداست

آق ۴ ... قره ۴ ... چایدان کیچنده بلله نهر - ترجمه : کفل سفید
از کفل سیاه موقع عبور از رودخانه پدیدشود نظیر: فردا که برمن وتو وزد باد
مهرگان آنکه شود پدید که نامرد ومرد کیست. عندالامتحان

آق گون آدامی آقاردار قراگون قرالدار - این تعبیر ورد
زبان بانوان سیاه سوخته است

آقی گوردون قرانی اونوتدون؟ - نظیر: بوی نوشیده ای مگر؟
آقین آدی اولار قرانین دادی - نظیر: سفید سفید شصت تومان

۱- دوبرادر بسافرت رفتند. زن یکی از آنان دوزرع نیم چلوواراعلا
خریده درغیبت شوهرش هرروز مدتی نورچشم ووقت خود را صرف کرد تا
قبای قشنگی برای شوهرش تهیه دید. يك روز بمراجعت مسافرین مانده زن
برادر دیگر نیز دو ذرع نیم چلووار معمولی خرید وباعجله درعرض يك روز
بنوبه خود برای شوهرش قبائی دوخت. فردای ورویشان که برادران قباها
را پوشیده بیازار رفتند زنیکه برای دوخت قبا زحمت کشیده بود پشت سرآنان
خارج شد تا عقیده عابربن را درباره دست رنجش بفهمد. اتفاقا با پیرمردی
تصادف کرد وازوی پرسید: عموجان قبا سفیدی را که از اینجا رد شد دیدی؟
پیرمرد جواب داد: خواهرجان قبا سفیدان دوتن بودند کدام يك رامیکوئی
زن پاسخ داد آنکه قبایش فلان وفلان بود. پیرگفت: درست ملتفت نشدم و
دیگر آنکه « قبا سفید ... »

سرخ و سفید صد تومان حالا که رسید بسبزه هرچه بدی (بدهی) میارزه
 آلا ایتدن مشهور دور - نظیر: از کفر ابلیس مشهورتر است
 آلا قارقا اولماقی بس دگل حکیملمقده ایلپور (مراغی) -
 رجوع شود بوق یماقی...
 آلا قارقا سوا چیمسه ده غاز اولماز - نظیر: که زنگی بشتن
 نکرده سفید

آلا قارقادا آلمون اولسون - آلا نماسان اولومون اولسون
 (نق) - ترجمه: نزد کلاغ طلب داشته باشی، اگر نتوانی وصول کنی
 عارت باد

آلت دوداقی یر سپورور اوست دوداقی گوی - نظیر: دهان
 دارد يك گاله بینی دارد نواله - مراد آنکه زبلهورت عجیبی است
 آلتون قمیشی صراف بلور (استانبولی) - نظایر: قدر زر زرگر
 شناسد. علی را قدر پیغمبر شناسد

آلدا گیهر یارشی شالدا گیهر یارشی - ترجمه: فرق نمیکند
 چه شال پوشد چه آل (۱) برایش میآید. مراد آنکه قد و قواره براننده دارد
 آل رسولدور و یر رسول دگل - نظیر: پای مار و چشم مور و
 نان ملاکس ندید

آل قابودا سات قابودا - ترجمه: دم در بخر و دم در بفروش .
 این مثل شعار تجار ترسو و بزدل است

آل کهر ساخلا کورهن چیخسا کورهن الاله کورهن - این
 مثل ساخته اسب فروشان است و منظورشان آنست که اسب کهر چون خواهان
 فراوان دارد برای خرید و فروش خوب است ولی کردند اصیل برای سواری
 شخصی بمراتب از کهر بهتر است

آلماق آلدانماق و یرمک مردلیک (نق) - ترجمه: گرفتن
 فریب است دادن مردانگی

آلماق عیب دور و یرماق هنر (نق) - ترجمه: ستدن عیب است

دادن هنر

آلماق یاخشیدور ویرماق قارین آغریسی ؟ (نق) - ترجمه :
گرفتن خوبست دادن عذاب ؟ مراد آنکه چرا از ادای دین طفره میزنی ؟
آلمانی آت گویه یره گلینجه یا نصیب یاقسمت ! یا (نچه یول
معلق ویرار) (۱) + نظیر : ازاين ستون بآن ستون فرج است - در ناامیدی
بسی امید است

آل ویر قوداشدیلا ر (نق) - ترجمه : داد وستد باهم برادر است
رجوع شود بمنزل زیر

آل ویر دیوبلر - ترجمه : پدران گفته اند : « داد وستد » یعنی
بستان و بده

آلیچی گوزی ساتیجیدا دور (نق) - ترجمه : چشمان خریدار
به دست فروشنده دوخته است

آلیچی قوشون دندقی اگری اولور (استانبولی) - رجوع شود
به ات پهن قوشون ...

✱ آم مفته دام مفته ! ترجمه : فرج مفت و اطاق مفت ! این تعبیر
بادنی مناسبت در موارد عدیده بکار برده میشود . رجوع شود به اولهن
یریندور

۱- یکی از خانزادگان مغول در مراجعت از شکار حین ورود از
دروازه اصفهان با پیرمرد کربه المنظری تصادف کرده آنرا بفال بد گرفته امر
بکشتن وی میدهد . پیر واژگون بخت که وام چاره را از هر طرف مسدود میبیند
از خانزاده تمنی میکند : حالا که بخون من تشنه هستی لامحاله سیبی را که در
دست داری بینداز بهوا تا موقعیکه بزمین برسد مرا امان ده . مغول زاده
گفت اینقدر بزندگانیت علاقمندی ؟ پیر پاسخ داد : توسیب را بیانداز بهوا
تا زمین برسد چند بار معلق زند . مغول بچه سیب را میاندازد . تصادفاً از
پایین آمدن سیب اسب خانزاده رم کرده و را کبش را نقش زمین میسازد که
فی الفور جان می سپرد لشکریان مغول بغیال آنکه با جادوگری طرف هستند
با بفرار مینهند در نتیجه پیرمرد خلاص میشود

آنادان امدیقیم سود بور نومنان گلدی - ترجمه : بیری که از پستان
مادر مکیده بودم ازم ماغم در آمد . منظور آنکه مرارت بسیار کشیدم
آنا بالادان اولماز مگر آیری سالار - قالار آی قالار
استوندهن یول سالار آنا ... (تمثل) رجوع شود به ات دیر ناقدان ...
آناسینا باخ قیزی آل قراقینا باخ بزی - نظیر : مادر بین
دختر بشناس (ایتالیائی)

آناسی گزه ن آغا جلاری قیزی بوداق بوداق گزه ر - ترجمه :
از درختی که مام بالا رود دخترش شاخ شاخ میکردد
آنانی قیزدان ایله ر بیر قیراقی چاتاق عباسی - ترجمه :
یک عباسی (۱) لب شکسته بین مادر و دختر جدائی افکند
آنانین امجکین بیرا خوب ده ده نین دا ... یاپیشوب - ترجمه :
بستانهای مادر را ول کرده تخم های پدر را چسبیده است . نظیر : سوراخ
دعارا کم کرده است

آند ایچمک داغ ساقزی دگل که هی گتیره سن گویشیه سن
(ریاحی) - ترجمه : سو کنند سقز نیست که هی نشخوار کنی و بجوی

آنقران اشکین باشنا ویرما - نظایر : مست خفته را فتجان مزن
الفتنة نائمة لمن الله من ابقظها (انگلیسی)
Let sleeping dogs lie (فرانسوی)
N'eveille pas le chat qui dore

آنلیانا سیوری سینک ساز گلور - آنلامیانا داوول زیرنا
آز گلور (استانبولی) - ترجمه : فهم را الین ساز نماید نافهم را بوق و
کرنا نیز کم آید . نظیر : العاقل یکفه الاشارة

آنمازا (آنلامازا) یومورطانی دو گونه سوز قاندر -
ترجمه : تخم مرغ را گره بزنی یا بنفهم حرف حالی کن

آنمازین (آنلازماین) قویونوندا گودمییه سن (نق) - ترجمه :
حتی گوسفندان شخص نافهم را نیائی بهتر است

۱- عباسی پولی بود معادل خمس تومان که شاه عباس اول سکه زد
و بنام خود موسوم ساخت و امروز خمس ریال را نیز عباسی مینامند

آننامیلار (آنلامیلار) تولکیدور یادوه خیخلیلاریو کلولر
 نظایر: تروخشک را باهم میسوزانند . همه را بایک چوب میرانند
 آننامیهن (آنلامیان) آهله سوز آندیرینجه آننیان (آنلیان)
 جاهله سمتور چالاسان - ترجمه : برای جوان فهمیده سمتور بزنی به که
 به بیر نفهم حرف حالی کنی. نظیر: کودک عاقل به از بیر جاهل
 آننامیهنه (آنلامیانا) دیسهن قولووام دیهر البته - یا- دیهر
 گل آپاریم ساتیم - بنفهم اگر کوئی برده توام گوید البته یا گوید بیا
 تا بیرم بفروشت

آننیهن (آنلیان) بیر تکه دهن یا بیر تلمدهن آننار - رجوع شود به
 آننیهن بیر سوز
 آننیهن (آنلیان) بیر گوله ر آننامیهن (آنلامیان) مین - ترجمه:
 دانا یکبار خند نادان هزار بار.

آننیهن (آنلیانا) بیر تکه یا بیر کلمه بسدور - نظایر: العاقل
 یکفه الاشاره. درخانه اگر کس است یک حرف بس است. A word to
 the wise is enough

آننیهن (آنلیانا) بیر سوز بیر کتابدور (نق) - رجوع شود
 بشل بالا

☆ آننیهن (آنلیانین) قولی اولاسان - نظیر: قربان هرچه آدم
 فهمیده

☆ آوارا کوردور! - نظیر: از اینجا رانده از آنجا مانده
 ☆ آوجی آچیلدی - نظایر: مشتش واشد. پته اش روی آب افتاد
 ☆ آوجیمی ایگله میشدیم - ترجمه: کف دستم را بونکرده بودم
 مراد آنکه خبر نداشتم

آوجی آودا - یولچی یولدا گرهك - ترجمه: صیاد درصیدگاه
 ومسافر در راه باید باشد

☆ آوجی یانیندا گوزون قیرسان؟ - نظایر: جلو لوطی ومعلق؟
 حکمت بلقمان میآموزی؟

آوجیه داغی نشان ویره لله ر آوی نشان ویرمه زلر - ترجمه:

بشکارچی کوه را نشان دهند، شکار را نشان ندهند. رجوع شود به چوره کی چکنیب ...

آو یتنینه دور (نق) - ترجمه : شکار از آن کسی است که اول بآن دست یابد یا برسد . نظیر: من استولی علی شیئی فهو له
 * آه چکیر قان توپورور - نظایر : آه از دل پر درد میکشد
 نظیر: آئینه دق شده

آهله نه داش داشی جاهله نه بال یمه - ترجمه : باپیر سنگ حمل کن با برنا عسل هم مخور . نظیر: در بیابان گرفتار دزد شدن بهتراز مصاحبه با نادان در قصر است (سانسکریت)

آیاقلار باش اولوب ، باشلار ایاق (ریاحی) - ترجمه : سرها پا شده پاها سر . نظیر: برعکس گشته کارها - شهنه را دزد آورد بازارها
 آیاقه دوشمیه نه باشه چیخماز - ترجمه : هر آن چیز که پیاپی نیفتد بر فرق نه نشیند . نظیر: تواضع سر رفعت افرازدت

آیا قیلله گلوب باشیله گیده جاق (۱) - نظیر : بسا گیس سیاه آمده با گیس سفید باید برود . مراد آنکه ایدا حاضر بطلاق دادن نیستم

آیدان ایلدهن بیر نماز اونودا شیطان قویماز - ترجمه : پس از سالها و ماهها خواستیم نمازی بگزاریم آنراهم شیطان نگذاشت . نظیر : احمدك مکتب نرفت روزی که رفت آدینه بود

آیران تاپمیر ایچماقا ، چادرالی گیدیر ... ماقا - نظیر : نانش ندارد اشکنه بادش درخت را می شکنه

آیرانا گیده نه چلمکین دالیه سیندا دوتماز - ترجمه : کسی که برای گدائی دوغ میرود دیگر دیزیش را پشت سر پنهان نمیکند

آیری قرداش یاد قوهومدور - ترجمه : برادرانی که اتحاد ندارند خویشان دورند

آیمده (ایامده) دوشهر شنبیه نوروز - ترجمه و نظیر : سالها بگذرد و شنبه بنوروز افتد
 Christ mas comes once a year

- آیلقیمی سالمیسان بوروجا جیره می نیه یییرسن ؟ (۱) -
ترجمه: حقوقم را بسر برج محول کرده ای جیره ام را چرا میخوری ؟
آیریلیق اولومدور - ترجمه: فراق خود مرگی است
آی منلن اولسون اولدوزدان نه پروام (نن) - ترجمه: ماه
بامن باشد از ستاره پروا ندارم
آی همیشه بلوت آلتیندا قالماز - ترجمه: ماه همیشه زیرابر
پنهان نماند
آیه اوقدر باخما که دوشمون آیاقون آلتینا - ترجمه: آنقدر
بماه بی اعتنا باش تا زیر بایت بیفتد. نظیر: آب کم جو تشنگی آور بدست
با بجوشد آبت از بالا و پست
آیه دییرسن بات من چخیم - ترجمه: بماء گوید تو نیا تا من
درآیم. مراد آنکه بسیار وجیه است
آیی او ییدور اریمدور دیه دویه دور ایویمدور (۲) -
ترجمه: گیرم خرس است باز هم شوهرم است گیرم که اینجا بیغوله ای بیش
نیست بالاخره خانه ام است
آیی بدجنوار دور (۳) - ترجمه: خرسه بد جانوری است. نظیر:
از این دم بریده هر چه بگوئی ساخته است
آیی میشه دهن کسب میشه نین خبری یوقدور - ترجمه: خرس
از جنگل قهر کرده ولی جنگل خبر ندارد

۱- روزیکه قرار شد تقویم شمسی بجای تقویم قمری بکار برده شود
و حقوق مستخدمین سر برج پرداخت گردد افسران از عدم اطلاع سر بازان دهاتی
سوء استفاده کرده و هر وقت برای گرفتن حقوق مراجعه میکردند برایشان میگفتند
هنوز برج تمام نشده است. عبارت فوق اعتراض یکی از سر بازان سلطان فوج میباشد
۲- ابن مثل ماخوذ از داستان دختری است که خرسش میر باید و همسر
خودش میسازد

۳- از شخصی پرسیدند: خرس بچه میزاید یا تخم میگذارد؟ جواب
داد: « خرسه بد جانوری است اگر تخم کرد کیست که مانعش شود ! »

آیین اون بشی قرانلوق اولسا اون بشی آیدینلیقدور - ترجمه :
اگر ماه بانزده شبش تاریک باشد بانزده شبش هم روشن است

آیینین اله دوشه نین اوینادالار - ترجمه : خرس رام رامبرقصانند
نظیر : نرمی زحد مبر که چودندان مار ریخت هر طفل نی سوار کند تازبانهاش

آیینین دیشین گورمیهن باشینی قاباق چاغلار (نق) - ترجمه :
کسی که دندان خرس را نه دیده سرش را کدو تنبل تصور میکند. نظیر : اذاریت
نیوب اللبث بارزة ولا تظن ان اللبث یبسم

آیین مین بیر ایکی او یونی وار هـاموسی بیر امرود
اوسته دور - ترجمه : هزار و یک بازی خرس مه اش برای خاطر یک کلابی

است. نظیر : Il se fait lâne pour avoir de la foin

آیی یواسی آسما اوزوم؟ - ترجمه : لانه خرس وانگور آونگ؟
نظایر : لانه خرس و بادیه مس. در لانه مرغ سمندر نخواهی یافت (چینی)

آیییه دائی دیه ایشوندهن او آری - ترجمه : بمنظور پیشرفت
کارت خرس را دائی (یا دائی جان) خواندن مانعی ندارد

☆ آیییه درایی توخوماق اورگدور - ترجمه : خرس را دارائی بافتن
یاد میدهد. نظایر : بگوش خر یسن میخواند . C'est le diable à

confesser



همزه

ابداع زور دور تنقید قولای (استانبولی) - ترجمه: ابتکار مشکل
 L'art est difficile et la critique : نظیر :
 est aisée

ابله اودور دنیا ایچون غم ییه - ترجمه: ابله کسی است که غم
 دنیا را بخورد. نظیر: بزن بر طبل بیماری که این هم عالمی دارد

ابله اولان فکر ایلمز - ترجمه: ابله از فکر فارغ است. نظیر:
 Tête de fou ne blanchit pas

☆ ایی زرگر اولای بی زر جهان بیزار اولور اوندان - بوخلقین
 مذهبی دینی اخوی امی ایی زر دور (تمثل)

ات اودا پیشمز خمیر سودا - ترجمه: گوشت در آتش نه پزد
 و خمیر در آب

ات دیر ناقدان اولماز یا (آیریلماز) - ترجمه: گوشت از
 ناخن جدا نشود. رجوع شود به ایکی عزیزین ...

ات قو خوینده اینه طوی اولور (نق) - ترجمه: گوشت که
 میکنند عروسی سگ است. رجوع شود به آت اولنده ...

ات گتیمز کوفته ایستر - ترجمه: گوشت نیاورده کوفته میخواهد
 ات نه قدر آروق اولما چوردهك اوسته همینه (نق) - ترجمه:
 گوشت هر قدر هم لاغر و ناچیز باشد باز هم بر روی نان می نشیند. رجوع شود
 به دهوه نه قده رآریق ...

اته باخما دونا باخما ایچینده کی جانه باخ - ترجمه به تن و
 جامه منکر بجایی که درون آنهاست نگاه کن

اته وامت وار اسودا یوح ؟ - ترجمه: برای گوشت و موش (۱)
 پول هست ولی برای فلفل نیست ؟

اتی اتدهن کسلار - ترجمه گوشت را از گوشت می برند . نظیر :
گوشت را از ران گاو می برند

اتی دگیرماندا ییب سو یون گتیریب بوردا قویوب باشی
آتدا - ترجمه : یخنی (۱) را در آسیاب خورده آبش را آورده اینجا زیر سر
گذاشته است . نظیر : اکل از قفا

اتی سنون سومو کلری منیم - ترجمه : گوشت و پوستش از آن
تو ، استخوانهایش مال من . جمله ایست که ابوبن موقع گذاردن اولاد نزد
استاد بکار برند . مرادشان آنست که تا بتوانی از گرده اش کار بکشی .

اتیلن دیرناق آراسنه گیرن چورور چیخار - ترجمه : هر
چیزی که بین ناخن و گوشت فرو رود میپوسد و بیرون آید . رجوع شود به
آیکی عزیزین ...

اتیلن دیرناق آیرماق اولماز - ترجمه : گوشت و ناخن را
نمیتوان از هم جدا کرد . مراد آنکه بین مادر و فرزند جدائی انداختن
محال است

ات ییهن قوشون دیمدیک (۲) اگری اولور - ترجمه : مرغی
که گوشت میخورد نوکش کج است . نظیر : مرغی که انجیر میخورد نوکش کج
است . کل بجرالنار علی قرصه

اجل گولله سی بیر دانا اولار - ترجمه : تیر اجل یکی است و
دوتا نیست .

☆ اجلی جهره اگریر - ترجمه : اجلش چرخ میرسد . نظایر :
اجلش برگشته . اجلش دور سرش میچرخد

اجلی یتیشه میشدی طبیبی قارشو گلدی - ترجمه : اجلش
برنیا آمده بود طبیبش از رو برو آمد . نظایر : بیماری که تیمار دارد طبیبش
ناخوانده آید . نعم المجن اجل مستاخر

اجنه دهن قوشون رعیت دهن شاه اولماز - ترجمه : از جن سپاه

ناید از رعیت شاه. رجوع شود به آغاچدان تندیر ...

احتیاط‌دهن سلامت اولور - ترجمه : سلامت از احتیاط خیزد .

نظیر: La prudence est la mère de la sureté

احمدین بلالی باشی کولی قوی توپراقی داشی - ترجمه :

احمد خاک بسر خاک بگذار خاکستر به بر . مراد آنکه دمی راحتی ندارم

احمق اودور دوستی اولمیه اوندان احمق اودور که

دوستونی الدن ویره - احمق کسی است که دوست نداشته باشد احمقتر

از وی کسی است که دوستش را ازدست بدهد .

اختلاطون شیرین گرهك شوربا بیلر چوره گی - ترجمه :

آمیزشت باید صمیمانه باشد چنانکه نان و شوربا با هم میجوشد و قدر

همدیگر میداند

اختلاطین شیرین یرینده مولتانی گلدی (مراغی) - ترجمه :

درحبوبه راز و نیاز مولتانی (سرخر) وارد شد . نظیر: یکدم نشد که بی

سرخر زندگی کنیم

ار آتانی ایل آتار ار دوتانی ایل دوتار - ترجمه : مطرود

شوهر مطرود جامعه است و مقبول شوهر مقبول جامعه

ار آرواد ساواشدی ابله لر ایناندی (مراغی) - ترجمه : زن

و شوهر دعوا کردند و ابلهان باور کردند. رجوع شود به قرداشلار ...

ار آروادین ساواشی یای گونونون یاغیشی - دعوی زن و

شوهر مثل باران فصل تابستان است . یعنی زودگذر است . نظیر : غضب

العشاق کمطر الریبع

ار آغاچی گل آغاچی - ترجمه : چوب شوهر دسته گل است .

نظایر : Qui aime bien chatie bien . ضرب الحبيب ذیب .

ار ارون گوز گیسیدور (نق) - ترجمه : مرد آئینه مرد است .

نظیر: البومن مرآة البومن

کلمه «ار» را در زبان ترکی درمعانی : شوهر ، مرد و «فعل»

عربی بکار برند

ار اری یولداشلیقدا آیو ایوی قونشولوقدا (نق) - ترجمه :
 مردان همدیگر را درمرافقت و خانواده‌ها درمجاورت آزمایند
 ار ایک ساپدور دوگون دوشه آچیلماز - ترجمه : شوهر
 مثل نخ ابریشم است و قتیکه گره خورد دیگر باز نمیشود
 ار ایوی ادب ایوی - ترجمه : خانه شوهر خانه ادب (مدرسه
 ادب) است

ار باشیندان دولت داغ باشیندان دومان اسگیک اولماز
 (نق) - ترجمه : از سرمرد دولت و ازقله کوه مه کم نیست
 ار چوره کی ار یانیندا بورج اولور (نق) - ترجمه : نان‌مرد
 برای مرد قرض است . نظیر : ضیافت پای پس هم دارد . رجوع شود به
 قونشی چناقلی ...

ار چولده اولسون چوره کی ایوده - ترجمه : شوهر بیرون
 باشد نانش توی خانه باشد . نظایر : شوهرت شغال باشد آردت درتغار باشد.
 میرم توربی آردم تو تیربی (بختیاری)

اردییل بیر شهر دور هر کس اوزونون و کیلی دور - ترجمه :
 اردییل شهری است که در آنجا هر کس وکیل خودش است . نظایر : هر کس

پادشاه ریش خویش است . Every cock is a king on his
 اردییل پیشیکی کوفته گورهمیش ! - ترجمه : گربه اردییل
 کوفته ندیده . نظیر . کرد دوغ ندیده

اردییللی سه ... سرابلی جریمه چکر - ترجمه : کابو بد را
 اردییلی کند تاوانش را سراپی میدهد (۱) نظیر : دنده را شتر شکست
 تاوان را خر داد .

اردییللی کوچوکه ییزیم قیزدا زیر کدور (مراغی) - ترجمه :
 برای توله سگهای اردییل دختر مانیز زرنک است

۱- در سابق هر وقت دولت برای اسکات عشایر شاهسون که در
 اطراف اردییل پراکنده هستند نیرو اعزام میکرد همیشه نفرات نیرو چندروز در
 شهر سراب که فاقد سربازخانه بود درنگ کرده سیورسات جمع مینمودند

اردونی یالان ساخلار - ترجمه : اردو را دروغ نگناه دارد .
 نظایر: الحرب خدعه . آنچه بحیلت توان کرد بقوت ممکن نباشد
 * اردوی همایونی با آن همه شوکت سوپالاندی عاراولدی منه یکه
 و تنها سوپالاناق (۱) تمثال است نظیر : جائیکه عقاب ...
 ارسیز آرواد جلوسیز آت کیمیندور - نظیر: زن سلیطه اسب
 بی لجام است

ار قازانجون تگ یمه ز - ترجمه : مرد عایدش را تنها نخورد
 نظیر: مرد مهمان آورد نامرد تنگ
 * ارکک اشک آختاریر آلتیندان بالا چیخاردا - ترجمه : الاغ
 نر میجوید تا از زیر آن کره بیرون کند . مراد آنکه پی موضوعی میگردد تا
 قضیه را مهم تر جلوه دهد
 * ارکک اشک آلتیندان قودوق آختاریر - نظیر: فی ذنب الکلب
 یطلب الاهاله

* ارکک اشک یانی قودوقلی - ترجمه : نره خر باکره ! بمزاح
 درباره کسی که پسر خردسالش را بمجالس آورد بکار برند
 ارککخنده دوغ دیشینده ! - ترجمه : نری بزاده ای بزا !
 محل استعمال : عجب تکلیف شاقی میکنی
 ار گرهک تر گرهک اودا جمعه گیجه سی - ترجمه : شوی باید
 زود باید آنهم شب جمعه . نظیر : مروارید میخوام ارزان میخوام غاطان
 میخوام . رجوع شود بمثل بالا
 ارلیق دستگیر لیق دور - ترجمه : مردی دستگیری است . رجوع
 شود به الدهن دوتماق ...

۱- روزی که لشکریان عباس میرزا از گنجه بنخجوان عقب نشینی
 میکردند . میرزا فتحعلی ندیم ولیعهد قاجار که طبع شعر داشت کره الاغی
 گیر آورده با بقیه السیف بسوی بنخجوان روان بود . پس از چند ساعتی که
 بارو میرسد تاجشم ولیعهد بوی میافتد بشوخی میگوید : «میرزا فتحعلی گنه
 سوپالانیسان ! » میرزا فتحعلی بالبداهه انشاد میکند : « اردوی ... »

ارمنی دغاسی کیمی بیودوقجا گری ایشیر - ترجمه : مثل
 بچه ارمنی‌ها هر قدر بزرگتر میشود پس میشاشد. نظایر: هرچه گنده ترمیشود
 ضایعتر میشود. کسنور عبدالله بیع بدرهم صغیرا ولماشب بیع بقیراط

ارمنی دینی یاخشی دیندور قیامتده پوقی چیخماسا -
 ترجمه : دین ارمنی خوب دینی است اگر در قیامت گندش درنیاد
 ارمنی دیهر مسلمانین سونکی عقلی - ترجمه : ارمنی گوید:
 « عقل مسلمان از پس آید ». نظیر: هر تجربتی عقلی فزاید.

ارمنی دیهر مسلمان دانیشاندا اوتانار ساواشاندا اوتانماز
 ترجمه : ارمنی گوید: مسلمان موقع حرف زدن خجالت میکشد موقع دعوا
 خجالت نمیکشد

ارمنی قان گوروب؟ - ترجمه : ارمنی خون دیده؟ نظیر:
 جهود خون دیده؟ مراد آنکه چرا جزع وفزع میکنی؟
 ارمنی کاسمیدور - ترجمه : ارمنی گداست! نظیر: خسر الدنیا
 والاخره

ارمنی کندی حمام بورقوسی - ترجمه : ده ارمنی و بوق
 حمام (۱) نظیر: لزوم مالایازم

ارمنی مسلمان ایلیرسوز؟ - ترجمه : مگر ارمنی مسلمان میکنید
 نظیر: مگر جهود گیر آورده اید؟ مراد آنکه چرا کتکش میزنید؟
 ارمنی نین پرهیزین بییر مسلمانون اوروجین - ترجمه : هم پرهیز
 ارمنی را میخورند و هم روزه مسلمان را (شوخی است)

ارمنیه دائی ده ایشوندهن اوتری - رجوع شود به آیی به
 دائی ده ...

ارمنی یاخشی دیب: پول دگل بوقدور! (۲) - ترجمه :

۱- سابق حمام‌ها را خیلی زود باز میکردند تا مردم قبل از طلوع
 آفتاب برای غسل وادای نماز صبح وقت کافی داشته باشند و هر حمام بوقی داشت
 که آمادگی حمام بوسیله آن اعلام میشد

۲- بوق در زبان ارمنی بمعنی پول است و در ترکی یعنی قازوره

ارمنى چه خوب گفته «بول نگو بوق بگو»

اروس گلنده ماتيشقادور عثمانلو گلنده جوجوق - نظير :
نان را بظنه روز ميخورد

اره گنده نده بيوك قيز دور ايو سپورنده كيچيك - ترجمه :
موقع شوهر رفتن دختر بزرگ است / موقع خانه رفتن دختر كوچك . نظير :
وقت خوردن قول چماقم وقت كار كردن چلاق

ار همتيان قوش قناديلن قالخار - ترجمه : مرد باهمتش و مرغ
با بالش اوج ميگيرند . نظير : همت بلند دار كه مردان روزگار از همت بلند
بجائي رسیده اند

اريك قوروت برابري يا اريكميله قوروتي بير ايلوسن -
نظير : چه نسبت خاك را با عالم باك
اريشجه يزيدور نه انه يارير نه بويلا - نظير : تپاله گاو است
نه بودارد نه خاصيت

اريندهن واريندي بيرينده نده قارينشدي (نق) .
ارينديقندان ارمنيه دائي ديير - رجوع شود به تبليقدان
اشكه ...

ازمسين ازميميم - ترجمه ، فشارد تانفشارم (۱)
استخاره پيس گلدی ؟ - ترجمه ، مكر استخاره راه نداد . مراد
آنكه چرا مصلی ؟

اسكي دشمن دوست اولماز ايت درسي پوست اولماز - ترجمه :

۱- مردی روستائی بشهر آمد پس از انجام کارهای خود برای ادای نماز
جماعت در مسجد حاضر شد و پشت سر امام ایستاد . در رکعت اول ظرفی که
پشت سر دهاتی نماز میخواند بیضتین دهاتی را بادست گرفته فشارداد . دهاتی
بگمان اینکه این عمل از رسوم و آداب نماز جماعت است او نیز به نوبه خود
دست پیش برد و خایه های امام را چسبید و فشرد . امام برای اینکه نماز را
را نشکند پیاپی کلمه «عظیم» ذکر رکوع را تکرار میکرد دهاتی عصبانی
شد و گفت : چته چه خبرته «ازمسين ازميميم»

دشمن دیرین رفاقت نپذیرد و پوست سگ دباغت
 اسگی سپور گئی دامآ تاآلار - ترجمه : جاروب کهنه را پشت
 بام میاندازند . نظیر صوف که کهنه گردد پاتابه میکنند
 اسنك اسنگی گتیره حیف پیه ده کی (۱) - ترجمه : دهن دره
 دهن دره آرد حیف به آنکه در آغل خوابیده است .

اشته (اشتها) دیش آندا (آلتیندا) اولار - ترجمه : اشتها
 در بیج دندان باشد . L'appetie vient en mangeant
 اشك آنقراندا ایتین باشی آغریر
 اشك اشکی برک قاشیسا برک قاشیر بوش قاشیسا بوش (مراغی)
 اشك اولاسان تو کون مخمل چالا ؟
 اشك ایشلر آت ییه ر (مقدم ایشلر تات ییه ر) - نظیر و ترجمه :
 کار کردن خر خوردن یا بو

اشك ایونی کوللو کده اولار
 اشك تزه کین شیشه باشینا قویسان ازیلر دوشهر ایچینه -
 ترجمه : سرکین خر را اگر بر سر بطری گذاری له شود و درون بطری افتد
 اشکدهن سوروشدولار گونده نه قدر یول گیده سن ؟ دیندی ییز
 بولر - ترجمه : بغر گفتند روزی چقدر راه میروی ؟ جواب داد سیخکی
 میدانند

اشکدهن نه آیدینلیق اومورسان ؟ - ترجمه : از خر چه
 توقع نیکی داری ؟

اشك قده سرلیقدان قیسیر قالار

۱- دهاتی بازنش که در حضور مهمان نشسته بودند مهمان دهن دره ای
 کرد که بلافاصله زن دهاتی نیز از وی تاسی نمود دهاتی بگمان اینکه دهن دره
 رمزی بین آندو میباشد به آغل گوسفندان رفته به بهانه ای زنش را طلبیده سرش
 را از تن جدا و در آغل دفن کرد پس از آنکه دستپايش راشست و به نزد مهمان
 مراجعت کرد پس از لحظه ای میهمان از نو دهن دره ای کرد این بار دهاتی
 بی اختیار دهن دره نمود و آنوقت با خود گفت : « دهن دره ... »

✱ اشك قیزدیرمالی اولوب ؟ - ترجمه ونظیر : خر تب کرده ؟
 ✱ اشك گئی معرکه یو کله ! - ترجمه ونظیر : خر بیار و باقالی

بار کن

اشك مین پیاده قالما - ترجمه : خرسواری به که پیاده ماندن
 ✱ اشك میندیم تزهك دردیم گو گول (گونول) آرزون نده قالدی -

(تمثل)

اشكه چاخیر ویرسن پالانین سووا باغیشلار - ترجمه : خرا
 که شراب دهی پالانش را بآب می بخشد
 اشكه دیدیلر معرفتوی گوستهر کوله آغنادی - ترجمه : خر
 را گفتند معرفت را نشان بده برخاک غلطید
 اشكه قیزیل چاتسان قیمتی آرتماز - ترجمه : خرا اگر طلا
 بار کنند قیمتش نیفزاید

اشكه گوجی چاتمیر پالانین تاپدالیر - ترجمه ونظیر : زورش
 بخر نمیرسد پالان را می چسبد
 اشكه مینماق بیرعیب دوشماق ایکی عیب - ترجمه : خرسواری
 يك عیب افتادن دوتا

اشکی بیر یانه آپار اندا قویروقون حسابا قویمازلار
 اشکیم اولمه یونجا بیتیمچه - یونجا سارالما توربا تیکیمچه
 نظیر : بزه نمیر بهار میاد کنیزه وخیار میاد (میآید)
 اشکی مینیب حلوانی ییب - نظیر : خرش از بل گذشته (بمراش
 رسیده)

اشکین باشی کنده طرف اولا قویروقی شهره قویروقی
 باشیندان افضلدور

اشکی نردبانه چیخاردان اندیرماقیندا باشارار
 اشکی نردبانه چیخارتمان اندیره بولمزسن - نظیر : چوب
 را دست خر س دادن آسان است گرفتن مشکل
 اشکین سورور که منده ماماغانلیه م - نظایر : ریزه خوانی
 میکند. ترب هم داخل مرکبات شده !

اشکین قولاغی ساغریچییه (۱) قازاشدور (قازانجدور) -
ترجمه : گوش خر نفع ساغری دوز است . نظیر : آنچه درجشت خوار آید
بکار آید

اشید اینانما - ترجمه : بشنو و باور مکن . نظیر : اسمع و
لا تصدق

اصلاین ارکک دیشیسی اولماز - ترجمه : شیر را نر و ماده
یکی است . نظیر : شیر شیر است اگر ماده اگر نر باشد
اصل ایتمز آری یاغ اییمز - ترجمه : اصالت از بین نرود و
روغن صاف نگندد . نظیر : La caque sent toujours le
hareng

اصلی اولماسیدی کرم داغلارا دوشمزیدی (۲)
اصلین ایتیره ن حرامزاده دور - نظیر : کسی کو ندارد نشان
از پدر . تو بیگانه خوانش مخوانش بسر
اصلی ندور فایضی نه اولا ؟ - نظیر : مهرش چیست هشت
یکش چه باشد

اصلی یوقدور بوسوزون هجو دیبیدور عرب (۳)
اصل آلماق چتیندور ساخلاماقی آسان - ترجمه : نجیب
گرفتن مشکل است نگاهداشتنش آسان
اطلس نه قده رکهنه اولسا پتوا اولمز - ترجمه : اطلس هر قدر
کهنه شود باتابه (مچ بیچ) نکرده . نظیر : از اسب افتاده ایم از نسل
نیفتاده ایم

اکدیم سالدیم بایرا الله ایشین قایرا - ترجمه : بچه پس انداختم
تو کوچه انداختم ، کارش را بخدا حواله ساختم ؛ درمورد اشخاصیکه بتریت
اولاد اهمیت ندهند بکار برند

۱- ساغری کفشی بود که از چرم خر میدوختند ۲- اصلی و کرم
نام عاشق و معشوقی است که از آنان نمایشنامه ها ساخته و پرداخته اند
۳- مقطع قصیده معروف راجی است در ذم اعراب که با این مصرع اعتذار نموده است .

اکمکون وار ایشون ایشدور یوخسا اکمک سنه ایشدور
(نق) - ترجمه : اگر نان داری کارت کار است و الا نان خود برای تو
کاری است

اکمکین یالقوزیهن تایینی دیشله دوتار یا (یوکهن یالقوز
قالدیرار) - رجوع شود به یماقده کمک ...

اکمیهن باشاق درهر - ترجمه : کسی که نکاشته خوشه میچیند
اکمیهن سقلین یولار - ترجمه : کسی که نکاشته ریشش رامیکنند

(میدرود). نظیر : Qui seme le vent recolt la tempête

اگر سن تولکی سن هن سنون قویروقوام - نظیر : اگر تو
دولی من بند دولم

اگری اوتوراق دوزدانشاق - ترجمه و نظیر : بیا تا کج نشینیم
وراست گوئیم

اگری گمی طوغرو سفر! (استانبولی) - ترجمه : کشتی قاچاق،
سفر عبادت!

اگریون ویرون الیمه نشان ویریم اریمه - رجوع شود به
حاضرین شاهدور

اگین گیدیقین ایستمه قارین یدیقین ایستر - نظیر : این
شکم بی هنر بیج بیج صبر ندارد که بسازد بیج

اگنیم یاماق گوتورور قارنیم یاماق گوتورمور - رجوع شود
بمثل بالا

الله آدمه گوز ویروب - ترجمه : خدا آدمی را چشم داده

الله آغیزوندان ایشیدسون - نظیر : الهی فال زینب راست باشد

الله اللهدور یا بوستان بوزولار ؟

الله اوچومینجیسیندهن ساخلاسون - نظیر : خدا سومی را بخیر کند

الله ایسته سه ارککده نده ویره دیشیده نده (۱) - ترجمه :

۱- بگله داری گفتند چرا جنس نرینه نگاه میداری مادینه نگاه دار که

نغمش بیشتر است. چون عوام بود پاشخ داد : «اگر خدا ...»

اگر خدا خواهد هم از نرهد هم از ماده . نظیر : خدا وقتی هامیده ورور
جماران میده (جماران)

الله ایکی گوز و یروب که ایکی گوزه باخسون - ترجمه :
خدا آدمی را دو چشم داده که بدو چشم نگاه کند . نظیر : زن یکی خدا یکی
الله ایکی یوموروقی بیر باشا ویرماز - ترجمه : خدا دو مشت

را بیک سر نزنند . نظیر : A brebis tondue Dieu mesure
le vent

☆ الله بیر اوبادا ایکی ایتین آدین بیر ایلسون - ترجمه : خدادر
یک اوبه (قبیله) نام دوسگ را یکی نکنند . بهزاح در مجلسی که دو سی
(همنام) وجود داشته باشند که وقتی یکی را بخوانند دیگری جواب دهد
بکار برند

الله بیر طرفدهن باغلیاندا بیر طرفدهن آچار - ترجمه و نظیر :
خدا گر به بندد زحمت دری ز رحمت گشاید در دیگری

الله بیوک آلتی گن - ترجمه : خدا بزرگ است و ملکش وسیع
نظایر : خدای جهان را جهان تنگ نیست (سلطان آتسیر) این جا نشد
جای دگر

الله جفالایال ویرمز ویرسهده خیرین گورمز - ترجمه : خدا
دغل را « بال » (۱) ندهد اگر هم داد خیرش را نخواهد دید . نظیر :
Bien mal acquis ne profite pas . محل استعمال : چرادر بازی

چر میزنی

الله داغنا باخار قار ویره - ترجمه : خدا برف باندازه کوه
میده . نظایر : دولت ندهد خدای کس را بملط . خدا خر را شناخت
شاخش نداد

الله درد ویریب درماندا ویریب - ترجمه : خدا درد آفریده
درمان نیز آفریده . نظایر : هر کجا دردی است درمانی مقرر کرده اند . انکل
داء دواء

الله دردی چکنه ویره ر - ترجمه : خدا درد را بکسی دهد که تحمل داشته باشد . نظیر : وما یكلف الله نفسا الا وسعها
 الله دیشی کیمه ویریب اشتھانی کیمه ! - ترجمه : خدا دندان را بکه داده و اشتھارا بکه ! نظیر : رب النوع کور باشد (یونانی)

الله ساخلاسون دعوا ایستمز - ترجمه : الله ساخلاسون دعوا نیخواهد . مراد آنکه سر موضوعات جزئی که نباید دعوا کرد
 - الله ساخلیانی قور دیمز - ترجمه : کسی را که خدا نگاه دارد کرک نخورد . نظیر : کسی را که ایزد بدارد نگاه نکردد زگرما و سرما تباہ

الله قارقا دگل که گوز او یا - ترجمه : خدا کلاغ نیست که چشم درآرد نظیر : ان الله لیس بظلام للعبید

الله کور قوشونکین یواسیندا یتیره ر - ترجمه : خدا نصیب مرغ کور را بلانہ اش میفرستد . نظیر : رزق را روزی رسان پرمیدهد
 الله منه بز ویرسین تز ویرسین - ترجمه : خدا مرا مدقال دهد فی الحال دهد

الله ویران آغاجین سسی چیقماز - نظیر : چوب خدا صدا ندارد
 الله ویرنده باجادان سالار - ترجمه : اگر خدا خواهد در باره کسی احسان کند از روزنه سقف پائین اندازد . نظایر : اذا اراد الله شیئاً هیئ اسبابه . خدا وسیله سازاست . ویرزقه من حیث لایحتسب

الله ویردیقجا بنده گمانه دوشر - ترجمه : تا خدا میدهد بنده باشتباه می افتد . نظیر : اذا انت اکرم اللئیم تمردا

☆ الله هر کسه بیرگون بوشلیدور (بورجلیدور) - نظایر : دره می شه ییک پاشنه بر نمیگردد . توهم بمطلب خود میرسی شتاب مکن
 ☆ اللهم بیر بیر - عیناً در فارسی معمول است . نظایر : آسیا و پستا

Chacun à son tour

اللهی کیم گوروب ؟ - ترجمه : خدا را که دیده ؟
 اللهم ایشارینه ال اوزاتماق اولماز - ترجمه : بکارخانه خدا دست نتوان برد . رجوع شود به حکمتدهن سئوال یوقدور

☆ اللهم صباحی قورنولم یوب - ترجمه : فردای خدا کم نیست
☆ اللهم لعنته دگمز - ترجمه : لعنت خدا نمی اوزد . نظیر :

Ce n'est pas pour des frunes

ال الی تانیر - نظیر: علی الید ما اخذت

ال الی یووار - ال چونر اوزی یووار - ترجمه : دست دست

را می شوید . نظیر: Une main lave l'autre

الده بیر سرچه آغا جدا کی اون سرچه ده ییدور - نظایر :
خولی بکفم به که کلنگی بهوا . عصفور فی الید خیر من الف کر کی فی الجو .
سیلی نقد به از حلوا ی نسیه

الدهن دو تماق علی دهن قالیب - ترجمه : دستگیری از علی
علیه السلام یادگار است . مراد آنکه مساعدت شیوه بزرگان است

☆ ال ظرافتمیز یوقدور - ترجمه : شوخی دستی نداریم . نظیر :

Jeu de mau jeu de vilain

☆ الفی کلیف قانیر کافی کوف - ترجمه : کافرا کوف میخواند .

Prendre martre pour renard : نظیر :

☆ الکه کله نی اده ویره - ترجمه : هر کس برای عاریه خواستن
الک میآید شوهری برایش پیدا میکند

☆ الکیم النیب قربلیم گوید:ن آسلا نیب - ترجمه : آردم پیخته است
و غربالم آویخته

اللی اللی اوسته بیر اللی ده اوندان اوسته - نظیر : این هم
اندر عاشقی بالای غمهای دگر

اللی یاشیندا دانا ایندی دوشوب میدانا - نظایر: سر پیری
مهر که گیری . چهل سال دارد تازه اول چلچلیش است

ال مرد اولار فوز نامرد - ترجمه : چشم آدمی نامرد و دستش
مرد باشد . مراد آنکه چشم از کثرت کار و امله کند ولی دست بارشادت آنرا
انجام دهد

الوندهن قالان مین ایل قالار - ترجمه : هر آنچه از دسترست
دور ماند هزار سال باقی ماند . نظیر : که یغنی (پس انداز) بود هر چه

ناخورده ای (نظامی)

الونده کی دوگونی دیشوه سالما - ترجمه : گرهی راکه
بادست باز توان کرد با دندان باز مکن
الوی قاتدون حراما کشکولی دولدور قالاما - رجوع شود
به آغزون ...

☆ الی بوش اوزی قره - ترجمه تهر دست و روسپاه
☆ الی بوش دلیکی یاش - نظیر: راه دویده کفش دریده
☆ الی بیوکلر انکینه یتیشیب - نظیر: با بزرگان پیوند کرده است
☆ الی قولوندان اوزون - نظایر دست ازبا درازتر. رجوع بخفی
حنین

الی کسیکین الی کسیکدهن خبری اولار - ترجمه: دست بریده
ازدست بریده خبر دارد

☆ الیم خمیر قارنیم آج - نظیر: یوم جدید رزق جدید
☆ الین کولا کوسا آتیر - نظیر: الغریق یتشبت بکل حشیش
الینه گلمیه نی باباسینه احسان ویریر - نظایر: روغن ریخته
وقف امام رضا. فی سبیل الله سرچی و بنلی
امام ایوینه باقلالوا گیدیب سنه نه (مراغی)
امام زاده پی گتیره نین تانیر - ترجمه: امام زاده نذر آورنده
را میشناسد

امتحانی قورت یمیوب - ترجمه: امتحانرا گرگ نخورده است
مراد آنکه بر آزمایش ضرری مترتب نیست
امید که وار یماقدان ییدور - ترجمه: امید بهتر از پیش
خورد است

انبار شیریندهن ویردی کر بلا شیرینه (۱) - ترجمه: از شیر انبار

۱- واعظی بالای منبر که حکم اقسام آبها از قبیل: آب باران
و آب جوی و آب حوض را شرح میداد رسید بحکم آبی که از شیر آب انبار
جاری میشود وقتی که آنرا نیز شرح داد گفت: «آقایان از این شیر بیاد شیر
کر بلا اقدام»

گریز زد بشیر کربلا

انصاف دینین یار یسیدور - ارمنی دیهر هاموسی دور - نظیر:
الانصاف نصف الدین

او آتلی ییز پیاده - ترجمه: اوسواره ما پیاده

او ایوی که آرواد تیکیب الله تیکمیوب او ایوی که آرواد
یخوب الله یخمیوب - ترجمه: ازخانه‌ای که زن ساخته خدا بی‌خبر است
ازخانه‌ای که زن بر باد داده خدا بی‌خبر است

او باغین ایچینه آغی قاتیم که کلیدی مورده‌دن اول -
ترجمه: وای بیای که کلیدش از میوانه باشد

او بوپیدور یازدا گلر - ترجمه: آن همدست در بهار
می‌آید. نظیر: آن امرود است در پائیز می‌رسد

او پماقون یوخ سوماقون یوخ آجی آجی دیشلماقون
وار (۱) - نظیر: باری چو عمل نمیدهی نیش مزن

اوتانانین اوغلی اولماز - نظیر: Il n'ya que les
honteux qui perdent

اوتان اوتانمازدان - رجوع شود به اوزوی ساخلا اوزسوزدهن
اوتانماسان اویناماقه نه وار - ترجمه: اگر خجالت نکشی
رقصیدن مانعی ندارد. نظیر: اذا لم تستحی فاصنع ما شئت
اوتانورسان اوزوه الک چک - ترجمه: خجالت میکشی الک بگیر

۱- پسری که ازدست مادر پیرش به تنگ آمده بود روزی نزد وی
آمده گفت تو را بشوهر داده‌ام و امشب به نزد دامادت خواهم برد. و قتیکه
شب رسید پیره زن هفت قلم آرایش کرد و همراه پسرش براه افتاد تا اینکه
بصحرا رسیدند. در اینجا پسر بمادرش گفت به نشین تا داماد بیاید و خودش
بده مراجعت کرد. پس از مدتی انتظار پیره زن را خواب ربود. در این وقت
گرگی که بامید طعمه میکشت به پیره زن نزدیک شده و بادندانش قاقچور را
کنار زد تا ویرا بدرد و قهراً دندانهایش وازد گوشت زن بدیخت گردید که
بیدار شده گفت: «ماج و بوسه بلدنیستی فقط گاز گرفتن را بلدی...»

جلو صورت

اوت کوکی اوسته بیتر - ترجمه : علف بر روی کونه‌اش
سبز میشود

اوتورا اوتورا اوزانون (عاشقین) ایوی ییخیلار گزه گزه
جولفانون (نق) - ترجمه : نشستن خانه عاشق (نوازنده‌سیار) راویران
سازد و کشتن جولاه را خانه خراب کند

اوتوردی خوجا عیوض قاپوسنا - نظایر : دست برش کرد.
از سرش وا کرد Renvoyer aux calandes greques

✱ اوتوکنی بو یفشدروب - ترجمه : هرچه او ریخته این جمع کرده
اوجاقدان کول استیک اولماز - رجوع شود به میشه دهن
چاقال ...

اوجوز اتین شورباسی اولماز - ترجمه : از گوشت ارزان
شوربا نشود. نظیر، کبوتر سناری یا هو نمیخواند
اوجوزدان باهاسی اولماز - ترجمه گرانتر از ارزان نباشد.
نظیر: من آنقدر متمول نیستم که پارچه ارزان بوشم (انگلیسی) اگرهیزم ارزان
میخری ته دیکت را میسوزانی (چینی)

اوج آیدور من سنه گله لی اوج آیدور من منی آلالی رجب
شعبان رمضان بو حقون بو حسابون (۱)

اوخ که قور تولدی کماندان گیده جاق چاره سی یوخ -
ترجمه : نیاید باز چون تیر از کمان رفت. نظیر : آب رفته بجوی
باز نکرد

اوخودوقوی دیمه آنلادقوی دیه - ترجمه : خوانده‌ات را
مگو، فهمیده‌ات را بگو

✱ اوخی داشا دگیب - ترجمه : تیرش بسنگ خورده
✱ اوخین آتیر یانین گیزلدیر - ترجمه : تیرش را رها و کمانش را

Il jete le pierre et cache les bras : نظیر : قائم میکند .
مراد آنکه با کنایه حرف میزند

اوددان کول تورهر کولدهن اود - ترجمه : از خاکستر آتش
زاید از آتش خاکستر . نظایر : آبکینه از سنگ میزاید . رب حقایق منجبه
گل از خار است و ابراهیم از آذر

اود هریانه دوشسه اوزونه یر آچار - ترجمه : آتش هر جا
افتد برای خودش جا باز میکند

اودونچی گوزی کومجکده اولار (مراغی) - ترجمه : چشم
هیزم شکن همیشه به پشته هیزم دوخته است

اورتالیق قازانی قاینماز - ترجمه : دیک شرکتی بجوش نیاید
اورتالیق تو یوقدان یالکز یومورطا ایودور (استانبولی) -
ترجمه : از مرغ شرکتی تنها نخم مطلوب است

اورهك یانما گوزدهن یاش چیخار - ترجمه : سوز دل اشک
از چشم جاری سازد

اورتولی بازار دوستلوقی پوزار - ترجمه : معامله طی نشده
دوستی را قطع کند

اوروج دوتما نماز قیلما ایشون بیله راست گلگون - ترجمه :
روژه نگیر نماز نخوان کارت هم اینجور راست بیاید

اوروج دوتمیانین آدین قویالار رمضانعلی - نظیر :
برعکس نهند نام زنگی کافور

اوروج یماقین گورموشم نماز قیلماقین گورمیشم - ترجمه :
روژه خوردنش را دیده ام نماز خواندنش را ندیده ام

اوروجی من دو توم او باشدانلیقی حاجی علینون ایتی یسین
ترجمه : روزه را من بگیرم و سحوری را سک حاج علی بخورد . نظیر :
تو کندی جوی و آبش دیگری برد . رجوع شود به دعائی بیز...

☆ اوز آدوی بیزه قویورسان - نظیر : هادی نامت را بانهادی ؟

☆ اوز آدیمی اوز کدهن سوروشورام - ترجمه : نامم را از دیگری

اوز اقدان باخانا دو گوش آسان گلیر - ترجمه و نظیر: بنظاره
برچنگ آسان نماید

اوزاق یرین اوماچین هولیلن دو سه لیر - ترجمه: اوماچ
جاهای دور دسته جمعی درست میشود. مراد آنکه اخبار نقاط دور را خیلی
بزرگ کنند و جلوه دهند

اوزاق یرین هولاسین خوروز ایله دو سه لیر - ترجمه: خرمن
نقاط دور را باخروس میکوبند. رجوع شود بمثل زیر

اوزاق یرین سوزی چوق اولار - ترجمه: اخبار نقاط دور
بیشمار است. مراد آنکه اخبار رسیده از جاهای دور دست اعتماد را نشاید
اوز اوزدهن اوتانار - ترجمه: روی از روی شرم دارد
* اوز اولوسونه آغلیر - ترجمه: برای مرده خود میگردد. نظیر:

Il preche pour son saint

اوز بور کوی قوی قباقوه قاضی ایله - ترجمه و نظیر: کلاهی
را قاضی کن

اوز چوره کوی اوز سه سفره سینده یمه - ترجمه: نان خود
بر سر سفره دیگران مخورید (منسوب بانوشیروان)
* اوزده چیچی (۱) دالدا قیچی - نظیر: روبرو خاله پشت
سر چاله

اوز سوزوی اشید اوز سه سوزون دانیشاندا - ترجمه: حرف
خودت را بشنو آنجا که حرف دیگران را میزنند
اوز که وار اتده ندور - ترجمه: روی آدمی از گوشت است مراد
آنکه حجب در فطرت بشر مخمر است

اوز گوزونده تیری گور مور اوز سه گوزونده چویی
گورور - ترجمه و نظیر: در چشم خود کوه را نمی بیند در چشم دیگران کاه
را می بیند. نظیر: کور خود است و بینای مردم

اوز سه آتیه مینه تیز دوشهر - ترجمه: هر کس بر اسب غیر

- اوزومهون یه باغین صورما (استانبولی) - ترجمه: انگور را بخور باغش را مبرس
- اوزومه اوستا دیسونلر آروادیم اوستا خاتونی! - نظیر: عطای بزرگان ایران زمین دوتا بارک الله یک آفرین
- اوزومی اونلی گوروب آدیمی دگیرمانچی نسلمه - ترجمه: روبم را آرد آلود دیده آسیابانم مخوان. نظیر: Ne juge pas sur l'etiquette du sae
- اوزون آدامین عقلی توپوقوندا اولار - ترجمه و نظایر: بالای دراز را خرد کم باشد. الاحق من طال و طال عنقه
- اوزون ایتدون اوزوه کولی سپدون گوزوه - رجوع شود به اوزی یخیلان ...
- ✧ اوزوندهن که ... قلیسینا راست کلمیب - نظیر: تاکنون بزمین سخت نشاشیده است
- ✧ اوزون تولکی اولومنه ویریر - نظیر: خود را بموش مردگی می زند.
- ✧ اوزون قجه مستورلیقینا ویریر - نظیر: نه نه من غریم دو آورده
- اوزون کسوال یاندرماز - ترجمه: سیخ بلند دست را نسوزاند
- ✧ اوزونه اوماج اووانیر اوزگه رشته کسیر - ترجمه: برای خود اوماج سائیدن تواند برای دیگری رشته میبرد
- اوزونه باخما سوزونه باخ - نظایر: توسخن را نگر که جایش چیست برگزارنده سخن منکر. انظر الی ماقال ولا تنظر الی من قال
- اوزوه بیر ایگنه یولداشوا چوالدوز - ترجمه: یک سوزن بخودت یک چوالدوز برفیقت
- ✧ اوز ویرسن آسترین ایستر - روی دهی آسترش را نیز خواهد خواست
- ✧ اوز ویرسن قوهوملوق ادعاسی ایلر - ترجمه: روی دهی ادعای خویشی کند

اوزوی ساخلا اوز سوزدهن - ترجمه : رویت را از بیرو (بی شرم و رو) نگامدار

اوزوی یورولموش ییلسن یولداشوی اولموش بیل - ترجمه : اگر خودت را خسته به بینی رفیقت را مرده دان اوزی یخیلان آتلاماز - نظیر : خود کرده را چاره نیست . خود گشته را عزیت نمیدارند (هندی)

اوزی توپورچکلی دالسی بوغمالی - نظیر : تف و لعنتش کرده اند اوشاق آتادان یتیم اولماز آتادان یتیم اولور - ترجمه : بچه از پدر یتیم نشود از در یتیم شود

اوشاق آتاسیندان گوجلوسین بولمز نوکر آقاسیندان اوشاق اولان ایوده غیبت اولماز - ترجمه : خانه ای که بچه باشد غیبت نمیشود . مراد آنکه اطفال با شیرین زبانی همه را مشغول میسازند اوشاق اشیکه ققمیر دایه نی اماله ایلملر - ترجمه : بچه بیرون نمیرود دایه را اماله میکنند . نظایر : حکیم باشی را دراز کنید . کندی الفر بکری غیره و هو رابع

اوشاقدان گزچلیسی اولماز (مراغی) اوشاق دهده سینه چکتر - نظایر : الولد الحر یشبه آبامه الفر . حسنی بیاباش میرود

اوشاق گل حکمینه دور - ترجمه : بچه در حکم گل است . مراد آنکه طفل یک روز بزرگ و یک روز شاداب است

اوشاق طاقچه ده دگل که الوی آتاسان گوتوره سن - ترجمه : بچه در طاقچه نیست که دست را پیش برده برداری . مراد آنکه صاحب بچه شدن عقبات فراوان دارد

اوشاق یخیلا یخیلا بی یور - ترجمه : بچه افتسان و خیزان بزرگ میشود

اوشاقلی ایوده گرهك هوك دسته نی گویدنه آتاسان - نظیر : بچه که راه افتاد باید سرگو را گل میخ کرد

اوشاقه ایش ده دالیمینجا گیت - نظایر : ارسل عاقلا ولا توصیه .

کار بچه خام و عقل غلام کم است (هندی)

اوغری آناسی گاه دوش ییه رگه دوشونه ویرار - ترجمه:
مادر دزد گاه سینه خورد گاه سینه درد

اوغری اول حرامی اول انصافی الدن ویرمه - نظیر:
راه بزن راه خدا را بین

اوغری ایو اولماز ایو صاحبین ایو جیق ایلر - دزد ازمال
دزدی خانه نسازد صاحب خانه را نیز بی خانه ان کند

اوغری پیشیک آغاج گوتورم میشدهن بللی 'اولور - نظایر:
چوب را که بردارند گربه دزد حساب کار خود را می فهمد. يعرف المجرمون
بسیاهم

اوغریدان اوغریه حلالدور - ترجمه: از دزد بدزد حلال است
نظیر: ربودن مال از دزد دزدی نیست. بریدن جیب و کیل عدلیه نیز گناهی
ندارد (ژاپونی)

اوغریدان سالانی رمال آپارار - نظیر: مابقی من اللص اخذه
العرف

اوغری یادنا داش سالی - ترجمه: دزد را سنگ بغاطر می آورد
اوغرینون حسابی سوزی ندور ایت هورنده قاجمیه
(مراغی)

اوغلان مصر کاروانی دگل که هر وقت دوشه - ترجمه: پسر
کاروان مصر نیست که هر آن بار اندازد. مراد آنکه صاحب اولاد ذکور شدن
ایقدرها هم آسان نیست

اوغلانسان داغدا آو آولا نینده تویوقی آبا جیمدا آولار
نظایر: ماهی از تابه صید نتوان کرد. ان کنت منا طحا فناطق بدوات القرون
مرد زن خود را نیز زند و سگ ما کیان دنبال نمیکند (چینی)

اوغلانه سنت اوویه منت - ترجمه: برای فرزند ختنه سوران
برای قبیله منت کلان

اوغول آنادان گوره ر سفره آچار - ترجمه: پسر از پدر
تاسی کند و سفره باز نماید. نظیر: وبابه اقتدی عدی فی الکرم

اوغول آغاجی قوروماسین - در تقدیر و تشویق پسر بچه‌ها
بکار برند

اوغول اله دوشهر قرداش بولونمار (۱) - ترجمه : پسر میسر
میشود ولی برادر دست نخواهد داد
اوغول اولان گونی اوغول‌دور - رجوع شود به اوغول
آغاجی ...

اوغول رشدلی اولور نیلهر دهده مالین بی رشد اولار نیلهر
دهده مالین - ترجمه : پسر رشید ببال پدر نیازمند نیست همچنانکه برای
پسر بی رشد مفید نخواهد بود

اوغلوین اوغلی چایدان گچیردی - قیزیمن اوغلی بارماق
گچیردی

☆ او قدەر اوجوزلیقدا بی‌شوق که باهالیقدا یادیمیزه دوشمور -
ترجمه بس که درارزانی خورده‌ایم درگرانی بیادمان نمی‌افتد
او قدەر اولمدوق که کوردان سراغیمیزه کلدیله - ترجمه : آنقدر
نمردیم که از گور بسراغمان آمدند

او قدەر چکیلمه که دیوارین او اوزوندهن دوشه‌سن - ترجمه :
آنقدر عقب‌عقب نرو که از آن ور دیوار بیفتی
☆ او قدەر سن وار که یاسن یاده دوشمور - ترجمه : آنقدر سن
هست که یاسن فراموش شده با (کم است)

☆ او قدەر ویرمدی که کورگوزونه قویا - نظایر : آنقدر نداد که
کور بگوید شفا . تلك اذا قسمة ضیری

او کوز اوزونه کرشنه اکنده باشی آغریز - ترجمه : وقتی که
کاو برای خودش بخواد کاودانه بکارد سردرد میگیرد

۱- زنی را گفتند از پسر یا برادرت یکی حتماً باید بمیرد بکدام
رضایت میدهی ؟ کمی فکر کرد گفت : « اگر پسر بمیرد یکی دیگر
میزایم ولی توانائی آنها ندارم که پدر و مادرم را زنده سازم تا برادری
برایم پس اندازند

او کوز ایگیلنده مکدهن قانی (قائلو) جیر یلدییر - ترجمه :
 بجای آنکه گاو ناله کند گردونه (عرا به) ناله میکنند . نظیر : زور بر گاو
 و ناله بر گردون

او کوز دیمه چکر گامیش سولیه - ترجمه : گاو باراضی دیبی
 میکشد ولی گاومیش باراضی آبی تمایل نشان میدهد

او کوز کل ایله جفته گیتمز بوینون سیندیرار - ترجمه : گاو
 با گاومیش هم بوغ نشود والا کردن خود را بیاد خواهد داد

او کوز لیه گون بورج ویره لیر - ترجمه : بگاودار روز قرض
 دهند مراد آنکه برای وصول طلب سرمایه داران مهلت قائل شوند

او کوزون قاشقاسین دو گه لیر - ترجمه : گاو پیشانی سفید را
 میزنند . نظیر : دبه بر عاقله است

او کوزی یورولانا چوق سوز دییه لیر - ترجمه : کسی را که
 کاوش خسته شده طعنه ها زنند

اولار آشیم سویی اولماز باشیم سویی (۱) - ترجمه : اگر
 شد آب آشم نشد آب سرم (سر شوئیم)

اولچمه میش بیچمه - ترجمه : گز نکرده پاره مکن . نظیر :
 قدر تم اقطع

اولدی وار دوندی یوق یا اولمک وار دونمک یوق -
 ترجمه : مرگ هست و باز گشت نیست

اولما بادله گیه ره م - اولماسا تریاک ییه ره م - ترجمه : اگر
 میسر شد بادله خواهم بوشید والا تریاک خواهم خورم

۱- زنی که احتیاج باستحمام داشت دیک آب را روی آتش بار کرد
 و بشوهرش که بیازار میرفت دستور داد که سبزی آتش خریده بیاورد . پس از
 رفتن شوهرش دختر همسایه وارد و در ضمن صحبت پرسید که « توی دیک
 چه می پزی ؟ » زن جواب داد : « دیک را بار کرده ام و منتظر شوهرم
 هستم که بنشن و سبزی بیاورد تا آتش به بزم » دختر گفت : شاید شوهرت
 بر نکشت . زن پاسخ داد : « اولار ... »

اولسون اویامان که یرینه اوندان یاخشیسی گله - ترجمه :
محو باد آن بدی که بهتر از او جایش بیاید. مراد آنکه اغلب جانشین مامورین
بدتر و نالایقتر از خود ایشان میشود

☆ اولکووتمینجه سایماق اولمور - نظیر: کثرت مشیر حضرت است
اولماق اولماقدور خریلداما قانه وار - ترجمه: حالا که باید
مرد جان کنندن چه مانعی دارد

اولمز خدیجه گوره نوه نتیجه - ترجمه: اگر خدیجه نمیرد
نوه و نتیجه پیدا میکند. نظیر: عشق رجباً تری عجبا

☆ اولمه دیریل - نظایر: بخور و نمیر، قوت لایموت
اولو سوزینه باقمیان اولیه اولیه قالار - ترجمه: هر که
حرف بزرگان نشنود عمرش با زوزه سپری خواهد شد

☆ اولهن یریندور - نظیر: بمیر که جاته (جایت است). مورد استعمال
حقا سفره رنگین است اگر بخوری و بمیری جای ملامت نیست

اوله نینه اولماق اولماز - ترجمه: بامردگان نتوان مرد.
نظایر: نتوان پس مرده رفت در کور. On ne peut pas vivre
avec les morts

اولوم آتی یا اولوم خبری یو گورهك اولار - ترجمه: خبر
مرک تیزرو باشد. نظیر: Les mauvaises nouvelles ont
des ailes

اولوم بیر شربتدور هامو ایچه جاق - ترجمه: مرک شربتی
است که همه خواهد چشید. نظایر: شتر سیاه جلو منزل همه خواهد خوابید (چینی)
کل نفس ذائقة الموت

اولوم حقدور قونشولارا ؟ - ترجمه: مرک حق است برای
همسایگان ؟

اولومدهن دو تماسان قیزدیر میه راضی اولماز - ترجمه :
اگر از مرک نکیری به تب راضی نشود. نظیر: خد بالموت رضی بالحمی
اولوم قاشینان گوز آراسیندادور - ترجمه: مرک بین چشم و
ابروست. نظیر: مرک بیک چشم بهزدن است

اولومه چاره یوقدور - ترجمه : مرك را چاره نیست. نظیر :
مرك ومهمان چاره ندارد

☆ اولی اشك آختاریر - نالین چكسین - ترجمه : عقب الاغ مرده
میکرد تا نعلش را بکند. نظیر: پوست خر کن غریبی است
اولی بیرگون شوونی (شیونی) بیرگون - ترجمه ونظیر: مرك
یکبار شیون یکبار

☆ اولی دوروب مرده شیر یوور - رجوع شود به دام دوروب...
اولسینی اولو دوتمیان خلقي آتاسینین سقالینه گولدورور
(نق) - ترجمه : هر کس مرده اش را بزرگ بشمارد جامعه را بریش باباش
میخنداند. نظیر: احترام امامزاده را متولی باید نگاه دارد

اولی قویون سودلی اولار - ترجمه : میش مرده شیرده است.
نظیر: عزیزترین کودک پدر ومادر آنست که مرده است (اسپانیولی)

اولی کفن سیز اولماز - ترجمه : مرده بی کفن نباشد
اولی گ... باللی اولار - رجوع شود به اولی قویون ...

اولی گور نیجه اولیدور که مرده شیرده اونون حالنه آغلیر
ترجمه : مرده را به بین چه مرده است که مرده شوی هم برایش میگرید
اولی لر دییه ر بس که دیریلر حلوا ییر - ترجمه: مرده ها گمان
میکند که زنده ها حلوا میخورند نظیر: کور پندارد که چشم دارها دوستی میخورند
اولی لری ییه ییه دیریلره داداندی یا داراشدی - ترجمه :
مردگانرا خورده مشغول زندگان است . مراد آنکه بهمه پیچیدگی کرد
حالا نوبت من رسیده است

اولینون دالیسینجا یالان سویللهر - ترجمه : پشت سر مرده
دروغ میگویند

اولینی اوز خوشونا قویسان کفنن باتیرار - ترجمه : مرده
که را بحال خود گذاری کفنش را ملوث کند

اولینی بیر یول یوواللار - ترجمه : مرده را یکبار شویند
اولیه وصیت قالار - ترجمه : مرده را وصیت ماند وبس. نظیر:
کس نیارد زبس تو پیش فرست

اوماج آشنا بیر قرآن ختم ایلمز لر - ترجمه : برای خاطر
آش اوماج قرآن ختم نکنند. نظیر: بقدر نهارت (ناهارت) کون کنده ام
اومان یردهن کوسه لر - ترجمه : ازجائیکه توقعات دارند قهر
کنند

او مراغه باس دیقیدور (۱) - ترجمه : آن باسلوق مراغه است !
اون ایکی امامه یالوارینجا بیر اللهه یالوار - ترجمه : بجای
آنکه بدوازده امام بزاری بخدای یکتا لابه کن . نظیر : Il vaut
mieu avoir affair au bon dieu qu à ses saints
اون دفعه اولچ بیر دفعه بیچ - ترجمه : ده بار کز کن یکبار
باره کن

او نه پرهیز بو نه لاهانا ترشیمی (استانبولی) - ترجمه : نه بآن
برهیزت نه باین ترشی کلم خوردنت . نظایر : نه بآن زینب و کلثوم شدنت
نه باین دایره تنبک زدنت. الجاهل اما مفرط و اما مفرط
☆ اونی آباجمدا باشارار - نظیر : نه نه صمد نیز اینکار را
میکرد

☆ اونی آبار کور میر جواده خشله - ترجمه : آنرا به بر به میر جواد
کور قالب کن . نظایر : برو این دام بر مرغ دگر نه . غری غیری
اونی که گره که ده دون ایوینده دلدیریدون گتیر میسن بوردا
دلدیر یسن - اونی که گره که بوردا دلدیریدون ده دون ایوینده
دلدیر میسن (۲) - ترجمه : آنرا که می بایستی اینجا می سفتی در خانه بابات

۱- شخصی از درویش خواست که برایش قصه ای بگوید . درویش
پرسید چه قسم قصه ای میخواهی . جوان پاسخ داد : بابا درویش قصه ای میخواهم
که دراز باشد و شیرین . درویش گفت : « آن باسلوق ... »

۲- مردی دختری را بحباله نکاح در آورد . شب در حجله ، عروس
بی مقدمه گریه را سرداد . مرد علت پرسید . عروس جواب داد که در بیچگی
فراموس کرده و گوشه هایم را سوراخ نکرده اند . داماد گفت این که گریه

سفته‌ای برعکس آنرا که بایستی در خانه بابات سوراخ میکردند آورده‌ای
اینجا سوراخ کنند

او وقتدهن نییدی حسن جمالون ایندیده اولا صد بارك الله
* او وقتیکه واریمیدی گجی قیلی شلواریمیدی . نظایر : ما هم
وقتی لوطی بودیم وقداره می بستیم . من هم در آکادمی زیستام (اروپائی)
اول اودان قوز اودار - ترجمه : پیش بر جوز میبرد . نظیر :
شاهنامه آخرش خوش است

اول اوستا صوندان ایش (نق) - ترجمه : اول استاد آنکه کار
* اول اوغورلوقوموز دوشدی آی ایشیقینا - ترجمه : دزدی
نخستین مان با شب مهتاب مصادف شد

اول ایوین ایچی - ترجمه : اول درون خانه . نظایر : اول خویش
بعد درویش. Charité bien ordonnée commence par soi même

اول تکه سومو کلی - نظیر : اول پیاله و درد
اول مسجدین ایچی - ترجمه : اول درون مسجد . رجوع شود
به اول ایوین...

اول نماز صورنا نیاز - ترجمه : اول نماز بعد نیاز
اول ییاق صورنا دییاق - ترجمه : اول بخوریم بعد شروع به
صحبت کنیم . نظیر : اذا جاء الطعام بطل الکلام
او ویردوقون آند بودا بویردوقون قوللوق - ترجمه : آن
سوگندی که داده‌ای این هم ماموریتی که میخواهی
اویناش ار اولماز - ترجمه : از فاسق شوهر نیاید

بقیه از صفحه ۶۱

نیخواهد. فوراً چند کیس سفید را طلبید که خاکستر و سوزن و نخ آورده
پس از آنکه گوشه‌های دختر را سوراخ میکنند حجله را مخی میسازند .
وقتیکه عروس و داماد هم بستر میشوند داماد می بیند که عروس دوشیزه نیست
لذا عصبانی شده و میگوید : « آنرا ... »

اویناش بیر اولار نه که بیر سوری - ترجمه : فاسق یکی میشود
 نه که يك فوج. نظیر : اگر مهمان یکنفر باشد برایش گاو میکشند
 اویناشدا بختنندور قرداشدا - ترجمه : فاسق هم به بخت و
 طالع است برادر هم . مراد آنکه همه چیز بسته بشانس است
 ✽ اویناشدان گلیب ارباشی یاریر - ترجمه : از نزد فاسق مراجعت
 کردنش بس نیست فرق شوهر نیز میشکافد . نظیر : ضربنی وبکی سبقنی
 و اشتکی

ایپ نه قدهر اوزون الما دولانارو دواناقدان گچر - ترجمه :
 رسن هر قدر هم دراز باشد آخر سر از چنبر گذرد . نظایر : آخر گذر پوست
 بد باغخانه است . گرو دست کا زر است
 ✽ ایت آباران اولسون - نظایر : سگ خور. پندارم سگ خورد
 ایت آج قالاندا اسکی گوللو کلری آختارار - ترجمه : سگ
 چون گرسنه ماند مزبله های قدیم را جستجو کند. نظیر : یهودی که ورشکست
 شد حساب مطالبات معوقه اش را رسیدگی کند
 ایت آغزی دگما قیله دکر مردار اولماز (استانبولی) - ترجمه
 و نظیر : کی شود دریا بیوزسک نجس

ایت آیاقین کارواندان کیم اسیر گیب؟ (نق)
 ✽ ایت الیندهن سوموله گیم رماق اولمور - ترجمه : از دست سگان
 نمیتوان استخوانی بدن دان کشید . نظیر : از دست گدایان نتوان کرد
 نوایی

ایت اولاسان نه نه اولمیا سان - ترجمه : سگ باش مادر مباش
 ایت اولیه اولیه یو واسنه قورت گتیره ر - ترجمه : گرگ را
 سگ با زوزه کشیدن بسوی لانه اش جلب میکند
 ایت ایتلیقینندان ال چکمه سومموناقینندان ال چکمز - ترجمه :
 سگ اگر از گزیدنش دست بردارد از بلیکین دست بر نخواهد داشت .
 نظایر : مار پوست خود را گذارد اما خوی خود را نگذارد . گرگ ممکن
 است پوست خود را عوض کند اما خویش را تغییر نمی دهد (بوکسلاوی)
 ایت ایتيله ساواشار قوردا گیدنده آر خالاشار - ترجمه : سگ

باسك دعوا كند اما متفقاً بگرگ حمله میبرند. نظیر: Les extremes se touchent

ایت ایتیله ساواشاندا بیر ایاقین دالدا دوتار - ترجمه: سك چو با سك درافتد يك بابش را بعقب میگیرد. مراد آنكه دردعوا باید جای آشتی گذاشت

ایت ایتین قویروقونون دیین ایگلمه سه گوجین ییلمز (نق)
ایت ایوی كهنه چاروق؟ - ترجمه: لانه سك و چاروق كهنه.
نظیر: لانه خرس وانگور آونك

ایت بالالینده رنگ برنگ بالالار هورنده بیرسی ویره لر
ترجمه: سك توله های رنگ برنگ میزاید اما وقت لاییده ن همه يك صدا در آرند

ایت بورنی داخل میوه شد؟ (۱) - نظایر: بشكل هم بجنكل
جزو میوه است؟ ترب هم از مرکبات شده؟

ایت بولور داغارچیقدا نه وار داغارچیقدا بولور ایت
نه ویریب - نظیر: سك داند وینه دوز درانبان چیست
* ایت چاق اولسادا قوورما ایلزلر (۲) - سك هر قدر هم چاق
باشد قورمه اش نکند

ایت چوره كدهن آدام محبت دهن قاجماز (۳) - ترجمه:
سك آزان و آدمی از محبت روی نگردانند

ایت دمیرچیدهن نه آپارار؟ - ترجمه: سك از آهنگر
چه خواهد برد

ایت ساخلا باشون گمیرسین! - نظیر: سن كلك يا كلك!
ایت سلاخخانه دهن سوموك آپاردی ایاقین كسدى - ترجمه:
سك از مسلخ استخوانی ربود دیگر روی آمد و شد ندارد

- ۱- ایت بورنی گل تك برگی است از فامیل گل سرخ كه تخمدان آنرا
بس از رسیدن بچه ها بجای میوه میخورند ۲- نسخه نق «پلو اوسته مینمز»
۳- نسخه نق «اوشاق محبتدن»

ایت سومو کی اوداندا سوونه سوونه اودار تماشادی چیخاندا
ترجمه : سك استخوان را با شعف فرو برد و بلمد بیرون آوردنش تماشائی
است . نظایر : دشوار بود زادن نطفه سندن آسان . توان بخلق فرو بردن
استخوان بزرگ ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف

ایت سومو کی یینده ماتحتین اولچر - ترجمه : سك چون
بخواهد استخوانی را بلمد ماتحتش را گر کند

ایت قصاب دکانیندهن ات آپاردی ایاقین کسدی - رجوع
شود به ایت سلاخخانه دن ...

ایت قورخان یره هوره ر - ترجمه : سك رو به حلی که از آن محل
ترس دارد پارس کند

ایت قورساقی ساری یاغ گوتورمز - ترجمه : اشکبه سك
روغن زرد قبول نکند . نظیر : هیچ گنبد نگه ندارد جوز

ایت قولاقین کسندن قورخار - ترجمه : سك از کسی که
گوشهایش بدست وی بریده شده است ترس دارد

ایتیلن آبدوغ چوره ک ایلمشوقی . ترجمه : باسک آبدوغ میخوریم
رجوع شود به شیطانیه داری ...

ایتلن یولداش اول دگنکوی الدن ویرمه - با سك رفیق
شو ولی چو بدستیت را از دست مده

ایت نه گورسون نه هورسون - ترجمه : سك نه پاس دهد نه
پارس کند . نظیر : عطایش را بلقایش بخشیدم

ایت هوره ر کاروان گچر - نظایر : مه فشانند نور و سك عوعو
کند . البدر بلوح والکلب ینوح

ایته چوره ک آتالار ییه سی خاطرینه - نظیر : سك را برای
شبان حرمت دارند

ایته چوره ک ویرمه سن آجیندان هوره ر - ترجمه : سك را
اگر نان ندهند از زور کرسنگی خواهد لایید

ایته هورمک قالار - ترجمه : سك را لاییدن ماند و بس
ایت یانیندا ییگ کیمی ، ییگ یانیندا ایت کیمی (دهخوارقانی)

✽ ایت یانیندا سوموک گیریر - ترجمه: جلو سک استخوان بدنجان
میکشد. نظیر: جلو خر جو پاك میکند

ایت یدیقین قوسار - ترجمه: سک آنچه را که خورده قی کند
ایتی اولدوره نینه سورودورلله - ترجمه: لاشه سک مرده
را برقاتلش تحمیل کنند

ایتی ایته بوغدورالار - ترجمه: سک را بجان سک اندازند
مراد آنکه دزدان و چاقو کشان را بجان هم اندازند و از بین ببرند
ایتین آدین قویالار گاللی - نظیر: برعکس نهند نام زنگی کافور
ایتین آقاسقی آودان قالماز - ترجمه: سک لنگ از شکار نماند
ایتین ابلهی کوچو کلرله اوینار - ترجمه: سک ابله باتوله سکهها
بازی میکند

ایتین اتی دونقوزون دیشی - ترجمه: گوشت سک دندان
خوک. نظایر: الغیبات للخبیثین. پوست خردندان سک آب گرمابه پارکین
را شاید

ایتین سوچی نه فایده سی وار (مراغی)
ایتین عقلسیزی قیقاناقدان پای اومار - ترجمه: سک ابله از
خاکینه سهمی توقع کند. نظیر: سک احمق مرغ هوا را دنبال کند (چینی)
ایتین قولاقین کسمن صرف اولور - ترجمه: سک که گوشش
را بریدی گزنده تر شود. نظیر: الکل اذا جرح عقر

ایت قیه کولگسندنه یاتار دیهر بس اوز کولگسیدور -
سک در سایه سنک میخوابد گمان میکند که سایه خود اوست
ایتین کیچیککی اولاسان قرداشین کیچیککی اولمیه سن - ترجمه:
کوچک سک باش کوچک برادر میباش. نظایر: اصغر القوم شرف تهم .
میمون بلاگردان طویله است (هندی)

ایتین میرائی قوردوندور - نظیر: میراث خرس مرده بکفتار
میرسد

ایتین یاغیمه سی آدامی یاندر میر قویر و قونون شیخ دو تماسی
یاندریر - ترجمه: روغن خوردن سک آدم را عصبانی نمیکند دم علم

کردنش عصبانی میکند

ایت ییه سنه هورمک عیب دگل (نق)

ایتی هولیه قوشان فضله سنه تابلاشار - (مراغی) - ترجمه :

هر کس با سگ خرمن کوید باید بفضلش تحمل داشته باشد

✱ ایچریم اوزومی یاندریر اشیکیم اوزگه نی - ترجمه : درونم

خودم را میسوزاند بیرونم سایرین را . نظیر: دلم خوش است زن بیگم اگر

چه از سگ کم

ایستدی قاشمین دوزه لده ویردی گوزون چیخاردی - ترجمه:

خواست ابرویش را درست کند چشمش را کور کرد. نظایر: به نشد که بدتر

شد. سرش را خواست دوا کند چشمش کور شد (لاتینی)

ایستد یقون اونود گوردو قون دیمه (نق) - توقعات را فراموش

کن و دیده هایت را مگو

✱ ایسی آشیمیزا سویوق سو قاتدی لار - ترجمه : آب سردی.

باشمان ریختند

ایسی آشی قاشق تانیر (دهخوارقانی) - ترجمه : آش داغ را

قاشق می شناسد. نظیر: ماست ترش از تغارش بیداست

ایسلانمیشون یاغیشدان نه دردی وار (نق) - ترجمه : خیس

شده را از باران پرواتی نباشد

ایش الدن سوز دیلدن اوغول بلدن گلمسه فایده سی یوق

مراد آنکه در هیچ کاری نباید بدبکران امیدوار بود

ایش ایشی گوستره ر - نظیر: از کار کار زاید

ایش ایگیتلر باشنه گلر - ترجمه : نواب بر سر مردان آید .

نظیر: مرد باید که در کشاکش دهر سنک زیرین آسیا باشد

ایش باش بولنسیز اولماز - ترجمه: هیچ کاری بی سرپرست نباشد

ایش ترسه گلنده فالدا ویرار دیش چیخاردار - ترجمه: چون

بد آید فالوده نیز دندان می شکند

ایش کیشینین زینتیدور - ترجمه: کار زینت مرد است

ایش گوجوموز بو جاقدا شنگولوموز قوجاقدا (ریاحی)

ایش گوره نیندور - نظیر: کار را که کرد؛ آنکس که تمام کرد
ایش گیده صاحبین تاپار (رباحی)
ایشدور دوشر آشدور پیشر - نظیر: کاری است گذشته است و
سبوتی است شکسته

ایشدهن آرتماز دیشهن آرتار - نظایر: که یخنی بود هرچه
ناخورده ای (نظامی). القناعه کنز لایفنی
ایشگملی دگمه دینگیلدهر (استانبولی) - ترجمه: دگمه قابلمه ای
لرزان است

ایشلماق عیب دگل - ترجمه: کار کردن عاریست
ایشلمیهن دیشلمز ایشله دیشله - نظایر: رنج بکش تا بکنج
برسی. لیس للانسان الا ماسعی. Il faut casser le noyau pour
avoir l'amande

ایشلهر بازیلاریم ییه آزیلاریم (۱)
ایشلی اشک بیکاریگدهن یا خشیدور (رباحی) - ترجمه: خری
که کار میکند بهتر از ییگ بیکار است
ایشلیهن دمیری پاس باسماز - نظایر: تیغ کهنه جوهر دار است
گاوا آهن که همیشه کار میکند براق است (یونانی)
ایشه گتمز یا (گتمیهن) اوغولون اولسون جته (جفته) گتمز
او کوزون

* ایشون چوقدور تاپوشور جولفایه - ترجمه: کارت بسیار است
بسیار بجولاه

ایشون یوقدور شاهد اول پولون چوقدور ضامن - ترجمه:
بیکاری شاهد شو پولداری ضامن. نظیر: ضامن همیشه دست بکیسه است
ایشیدمیهن پراقی قیر خالارامایله میهن هانکی پراقی (۲)
ترجمه: شنیده ای که براق را پشم می چینند اما نه هر براقی را. نظیر: شنیده ای
که زن آبتن گل می خورد اما نه هر کلی

۱- علی الظاهر ایشلهر بازولریم ییه آغیزلاریم

۲- این مثل بایستی در صفحه ۴۳ چاپ میشد

ایشیقلی جوجه یومورطادا بللی اولور (دهخوارقانی) - نظیر:
الدیک الفصیح من البیضة یسیح

ایکی آروادلی کیشینین آغزینین دادی اولماز - ترجمه :
مردی که دوزن دارد دهانش مزه ندارد

ایکی آروادلی گیجه شامسیر قالار - ترجمه : مردی که دوزن
دارد سر بی شام بر بالش گذارد

ایکی آغیز بیر اولسا بیر آغیز هیچ اولار - ترجمه : وقتی که دو
دهن یکی شود یک دهن هیچ است

ایکی اشک بیر آخوردان آریا یمز - ترجمه : دوغر از یک آخور
جو نخورند

ایکی اشک بیر کاروان ایکی آرواد بیر دیوان - ترجمه : دو
خر کاروانی تشکیل دهند و دوزن دیوانی (محکمه ای) بوجود آورند. مراد آنکه
نقاضت و کدورت بین زنان غیر قابل اجتناب است

☆ ایکی اشکین آریاسینی بولمز - ترجمه : جو دو خر را قسمت
تواند کرد. نظیر : از دو برد قبائی نتواند دوزد . بر برف بشاشد آب نشود.
مراد آنکه خیلی بی عرضه و بی کفایت است

ایکی ال بیر باش ایچوندور (نق)

ایکی الون وار ایکسینه بورج ایله باشوی قییم ساخلا
ترجمه : دودست داری دوتا هم قرض کن سرخودت را محکم نگاه دار

ایکی ایکون ایله ر دورت - ترجمه : دودوتا میشود چهار تا

ایکی بیت بیر بیره کدخدانی سالدیلار گیره (ریاحی) - ترجمه :
دوشپش و یک کیک برای کدخدا جور کردند دوزو کلک . نظیر : دشمن نتوان
حقیر و بیچاره شمرد

☆ ایکی ترازویه دورور یا ایکی طرفه ده امجک ویریر - نظیر :

دوضربه میزند . دو دستماله میرقصد . Il joue à cheval

ایکی جانباز بیر ایپده اویناماز - ترجمه : دو بندباز روی
رسمانی بازی نکنند . نظیر : دوپادشاه در اقلیمی نکنجند

☆ ایکی خوروزی اولسا بیرین یدک چکر - ترجمه : اگر دو خروس

داشته باشد یکیش را يدك ميكشد

ایکي دگل که اوچ اولماسون - ترجمه : هیچ دو نیست که سه نکرده. نظیر: لاتنی الاتثلث

ایکي دلیه بیر اصولو قومشولار (استانبولی) - ترجمه: دودیوانه را همسایگان عاقل باید

ایکي ریاللیق اشکین اون شاهلیق قودوقی اولار - ترجمه : خر دوریالی کره اش بیش ازدهشاهی نیرزد. نظایر: آن چنان مادر این چنین دختر. آن چنان دیک این چنین چهچه

ایکي رئیس (کاپتان) بیر گمینی باتیرار - ترجمه : دو ناخدا کشتی را غرق کنند. نظایر: بشکند از دو سپهدار سپاه. من کثره الملاحین غرقت السفینه

☆ ایکیسینده بیر ایلان سانجیب - ترجمه: هر دوشانرا یکمار گزیده نظایر: بیراهنشان دریک آفتاب خشک میشود. کهنه بی نمازیشان را دریک طشت میشوند. مراد آنکه باهم خویشی ندارند فقط صمیمی هستند

ایکي طویی بیر ایلمشوق دو گونی باتمان یاریم - ترجمه : دوجشن را یکی کرده ایم و برنج را یک من ونیم رجوع شود به گده گوده طویی ...

ایکي عزیزین آراسینه گیرمز لر - ترجمه : بین دوعزیزمداخله نشاید. نظیر : Il ne faut pas mettre le doigt entre l'arbre et l'écorce

ایکي فندق بیر گردگانین بترین داغیدار - دوفندق هرچه بدتر کردویی را پاره کند. نظیر : مورچکانرا چو فتد اتفاق شیر ژبان را بدرانند پوست

ایکي قاریلیمین دونی یرتیق اولار (استانبولی) - ترجمه: مردی که دوزن دارد قبایش مدام پاره است

☆ ایکي کوزی واریبیدی بیرینده بورج ایلدی - ترجمه : دو چشم داشت دوتاهم قرض کرد مراد آنکه دقیق شد

ایکي بولشندن ییری باسیلور (نق) - ترجمه : ازدو کشتی گیر

یکی حتماً مغلوب است

ایکی یا نه باخان چری قالار

ایگنده ده وار جهره ده وار اونی اغیرهن قتیبه ده وار -

ترجمه : هم دوک مقصراست هم چرخ وهم شلخته ای که آنرا می ریسد. مراد آنکه همه تان تقصیر دارید

ایگنهمیش سووی ایچمز لر - ترجمه : آب گندیده را نخورند

ایگنه ایشین چوالدوز گورمز - ترجمه : کارسوزن را جوالدوز

انجام ندهد. نظیر: کاری که چشم میکند ابرو نمیکند

ایگنه ایله گور قازیر - ترجمه : باسوزن گور میکند. نظیر :

Chercher une aiguille dans un botte de foin

ایگنه گتیر ساپ گتیر شاهقلی یاماق یامیر - ترجمه : سوزن

بیار نخ بیار شاهقلی وصله پینه میکند یا (وصله میزند)

ایگنه نی ساپلادون اوچون دوگونه پشیمان اولماسان -

ترجمه : نخ را که بسوزن کردی سرش را گره زن پشیمان نخواهی شد

ایگیت امک اتیرمز - ترجمه : مرد نیکی را فراموش نکند

ایگیت جانلو کباب قانلو - مراد آنکه کباب هرچه آبدارتر

بهتر :

ایگیت میداندا بللی اولور - ترجمه : مرد در میدان شناخته

شود. نظیر: لاشجاعة قبل الحروب

ایگیت یا هراتدا گرهك یا یر آتدا (۱) - ترجمه : مرد یا

باید در هرات باشد یا در زیر خاک

ایگیت یوقسول اولسا دیندیره لر گوللر - ترجمه : مرد

مستمند را دست اندازند و مسخره کنند. نظیر : La fortune favorise

les braves

ایگیتده اوچ نسه (۲) هنر دور : آچوب اوخوماق، اوزوب

۱- شهر هرات و حوالی آن بکرات میدان جنگهای خونین بوده

است ۲- چیز

گچماق، آتوب ویرماق (نق) - ترجمه: سه چیز زینت مرد است :
باز کردن و خواندن، شنا کردن و گذشتن، انداختن و زدن

ایگیتلوق اوندور دوققوزی دوندور - ترجمه: مردی ده
قسمت است نه‌تای آنرا لباس بوجود می‌آورد. مراد آنکه احترام مرد بسته
بوضع لباسش است

ایگیتلوق اوندور دوققوزی قچماقدور بیرر گوزره
گورونماق - ترجمه: شجاعت نه‌تاش فرار است و یکیش از نظرها
پنهان شدن

ایگیتین آدی چیخینجا جانی چیخار - ترجمه: مرد تانامش
درآید جانش درآید. نظایر: بهترین سوارکاران سخت‌ترین زمین
خوردن‌ها را پشت سر گذاشته‌است (چینی). الحمول راحة والشهره آفة
ایگیتین ایگیتدهن نیی آرتوقدور؟ احتیاطی - رجوع شود
به احتیاطدهن ...

ایگیتین جوهری اوشاقلیقدا بللی دور - ترجمه: گوهر مرد
از اوان کودکی ظاهر میشود. نظیر: الديك الفصیح من البیضة یسیح
ایگیتین یوقسولونا دلی دییه‌لر - رجوع شود به ایگیت
یوقسول ...

ایگیتی یول اوسته‌ن گوتور روزوسون المهدن ایسته - ترجمه:
مرد را از سرراه بردار روزیش را از خدا بخواه. نظیر: هر آنکس که
دندان دهد نان دهد

ایلان آغزیندان قورتولدی قورباغه آغزینا دوشدی - رجوع
شود به یاغیشدان ...

ایلان ایلان یمینجه اژدها اولماز (نق) - ترجمه: مار تا
مار نخورد اژدها نشود

ایلان چالان یاتار آج یاتماز - ترجمه: مار گزیده می‌خواهد ولی
گرسنه نخواهد خوابید

ایلان چیق‌دیقی باجانی یاخشی تانیر - ترجمه: مار سوراخی
را که بیرون آمده بهتر میشناسد

ایلان ویران الاچاتیدان قورخار - ترجمه : مار گزیده از
 ریسمان سیاه و سفید میترسد. نظیر: Chat echaudé craint l'eau
 froide

ایلان هر یانه اگری گتسه اوز یواسینه دوزگیده ر (۱) -
 ترجمه : مار بهر جا کج رود بلانه اش راست می رود . نظایر : الراءدلا یکنذب
 اهله . نكارد دسته خود را نبرد

☆ ایلان ییوب اژدها اولوب - ترجمه : مار خورده اژدها شده .
 مراد آنکه مجرب شده است

ایلانی اوز سه الیلن دو تماق گرهك (نق) - ترجمه : مار را با
 دست غیر باید گرفت

ایلانی سن دوت من گوزونه داری سالییم ؟ - ترجمه : مار را
 تو بگیر من بچشمش دارو بریزم ؟

ایلانی سیداحمد الیله دوتور - ترجمه : مار را بادست سید
 احمد میگیرد

ایلانی شیرین دل یواسیندان چیخاردار - ترجمه : زبان
 شیرین مار را از سوراخ درآرد

ایلانی آقنه ده لعنت قره سینه ده - ترجمه و نظیر : لعنت بهر چه
 مار چه بیضا چه خالدار

ایلانی زهله سی یارپوزدان گیده ر اودا یتهر یواسینین
 قباقینده - ترجمه : مار از پودنه بدش آید آنهم جلو لانه اش سبز میشود. نظیر:
 ابض من ریح السذاب الی الحیات

ایلانی قنیمی بالاسیدور - ترجمه : بچه مار و بال مار است. نظایر:
 دم روبه و بال روباه است. از ماست که بر ماست

ایلانی قویروقون ایاقلاماسان دونوب ساشماز - ترجمه :
 مار را تا پا روی دمش نگذاری برنگردد و نیش نزند. نظیر : کر به را تا
 پا روی دمش نگذاری برنگردد و پنجه نزند

ایل آتان داش اوزاقه دوشر (نق) - ترجمه : سنگی را که جامعه اندازد دورتر افتد

ایل آتانی حق آتار - ترجمه : مطرود جامعه مطرود حق است
ایل آغیزی چوال آغیزی - رجوع شود به دروازه قابوسون...
ایل آغیزی فالدور - ترجمه : دهن جامعه فال است . رجوع شود به دیدی دیدی ...

ایل ایچون آغلیان گوزسوز قالار - ترجمه : هر کس برای جامعه بگرید نابینا شود

ایل دلی اولسا ملایه گیده ر ملا دلی اولسا کیمه گیده ر (نق) - ترجمه : اگر جامعه دیوانه شود پیش ملا میرود . ملا دیوانه شد پیش که خواهد رفت ؟ نظیر : هر چه بگنند نمکش میزنند وای بر آن دم که بگنند نمک

ایل دلیسین چوله آتماز - ترجمه : جامعه دیوانه اش را طرد نکند

ایل قباقی یل قباقی (ریاحی) - رجوع شود بمثل زیر
ایل گوجی سیل گوجی یل گوجی - ترجمه : زور توده زور سیل زور باد !

ایل گوزی تراز دور - ترجمه : چشم جامعه ترازوست
ایل لر کوچه ر داغلار قالور (نق) - ترجمه : ایلات کوچ کنند ولی کومه ها همانطور بابر جاست

ایل نفوسی حق نفوسی - ترجمه : پیش بینی و حدس مردم پیش بینی و حدس حق است

ایل ییلاقه دایاندی قیرقیر ایندی اویاندی - ترجمه : ایل به ییلاق (سر دسیر) رسید «قیرقیر» (۱) تازه از خواب بیدار میشود
ایلچیمی گلوم اولانون باشنا کولوم اولار - نظایر : سنی

۱- مرغ کوچکی است که پس از کوچ کردن ایل در «بورت» میگردد و از ریخت و پاش ایل شکمی سیر میکند

- که روز حشر شفیعش عمر بود. بلد انت غزاله کیف والله نکاله
ایلچیه زوال یوقدور - ترجمه: ایلچی را زوال نیست. نظایر:
 المامور معذور. بر رسولان پیام باشد و بس
ایلملین الله اکبر - ترجمه: الله اکبر هم باجماعت. نظیر: خواهی
 نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو
ایلملین گلن قراگون بایرامدور - بدبختی که دامنگیر عموم شود
 عید است. نظیر: البلیة اذا امت طابت
 * ایلله آلام اشکدهن بالان آلان کیمین - ترجمه: چنان میگیرم که
 کوئی ازخر بالان گیرند
ایلله ایلمه که کورپی قالا چایین او تاییندا - ترجمه: کاری
 نکن که بل آنور رودخانه بماند
ایلله ایلله نه شیش یانسون نه کباب - ترجمه: کاری کن که
 نه سیخ بسوزد نه کباب
 * ایلله بیر اوشاق قبری دور - ترجمه: مثل قبر بچه است. کفش
 بزرگ را تشبیه کنند
 * ایلله بیر اولی قبری دهن خورتلوبوب - ترجمه: مثل مرده ایست
 که ازقبر بیرون آمده است. اشخاص لاغر را تشبیه کنند
 * ایلله بیر بلوت آلتیندان آی چیخوب - ترجمه و نظیر: چنان کز
 گوشه ابر سیه فام کند یک قطعه از مه عرض اندام. مهرویان را
 تشبیه کنند
 * ایلله بیر بالی آغزیدور - مثل ماهی است که دهن باز کرده .
 شکفتگی دمل و زخم های کاری را تشبیه کنند
 * ایلله بیر بیر آلمانی یاری بولوبلر - ترجمه: مثل سببی است که
 نصف کرده اند. نظیر: Ils se ressemblent comme deux
 gouttes d'eau مراد آنکه خیلی شبیهند
 * ایلله بیر بیگلر بیگی فراشیدور - نظیر: مثل سرباز معقانی است
 مامورین مصر و سمج را تشبیه کنند
 * ایلله بیر چنگیز خانین جیک نوه-سیدور - نظیر: مثل پسر

اتورخان رشتی است . اشخاص متفرعن را تشبیه کنند
 ✧ ایله بیر دالیسیجا آتلی قوور - ترجمه : گونی سواره تعقیبش
 کرده . اشخاصیکه در را بشدت میزنند تشبیه کنند
 ✧ ایله بیر که دوه دهن زیتقرو یا (قلبیر) اسلانیر - نظیر؛ مثل فیل و
 فنجان هستند . مراد آنکه یکی بلند قد و دیگری کوتوله است
 ✧ ایله بیر دوه نعلبنده باخیر - نظیر؛ گومی گاو برراج نگاه میکند
 اشخاصیرا که غضب آلود نگاه کنند تشبیه نمایند
 ✧ ایله بیر ده ده سین اولدور موشم . نظیر؛ گومی بدر کشتگی باهم

داریم

✧ ایله بیر زنجیرین قیرمیش دلیدور - نظیر؛ مثل شتر مهار کسیخته
 است . اطفال بی تربیت را تشبیه کنند

✧ ایله بیر سد اسکندر دور - ترجمه : مثل سد اسکندر است . مراد
 آنکه تکان نمیخورد

✧ ایله بیر سامره بولچیسیدور - مثل گدای سامره است . اشخاص
 سمج را تشبیه کنند

✧ ایله بیر سودان کناره دوشموش بالقدور - مثل ماهی است که از
 آب کنار افتاده است . مراد آنکه خیلی تقلی میکند

✧ ایله بیر سووا دوشموش سیچاندور - ترجمه : مثل موش آب
 کشیده است

✧ ایله بیر قاریشقیه مینیب - ترجمه : مثل اینکه بمورچه سوار شده
 مراد آنکه آمدنش خیلی طول میکشد

✧ ایله بیر قوش دیمدیکنده کتیریب - ترجمه : مثل اینستکه مرغ
 در متقارش آورده . حیوانات تمیز و پاکیزه را تشبیه کنند

✧ ایله بیر کوفتیه قاش گوز یاخیلار - ترجمه : گومی بکوفته چشم و
 ابرو کشیده اند . اشخاص زشت و بد ترکیب را تشبیه کنند

✧ ایله بیر گونیلی اوکی اوغلونا باخیر - ترجمه : مثل اینکه گونئی
 ناپسریش نگاه میکند . اشخاص عبوس و خشمگین را تشبیه کنند

✧ ایله بیر کمی لری غرق اولوب - ترجمه : مثل اینکه کشتی هایش



غرق شده . اشخاص مغموم و متفکر را تشبیه کنند

☆ ایله بیر مدداوف آتلیسیدور - ترجمه: مثل سواره‌های مدداوف (۱) است . اشخاص بزن بهادر را تشبیه کنند

☆ ایله بیر ناودان بوزیدور - ترجمه: مثل یغی است که از ناودان آویزان است . نظیر: مثل خری است که در گل مانده . اشخاصیکه از دادن پاسخ عاجز مانند تشبیه کنند

☆ ایله بیر یدی ار اوسته تاپوبلار - ترجمه: مثل اینکه پسری است که بس از هفت دختر بدنیآ آمده است . بچه‌های لوس و تنرو از خود راضی را تشبیه کنند

این قبیل تشبیهات در زبان ترکی آذری فراوان است محض نمونه باین مختصراً کتفا شد

ایله دانشیر که پیشمش تویوقون گولماقی گلیر - ترجمه: چنان حرف میزند که مرغ بریان خنده اش میگیرد . نظیر: يضحك به الشکلان

ایله شوریدی که خانداییلدی - ترجمه: چنان شور بود که خان نیز فهمید . نظیر: چنان بد زد که سورنائی نیز فهمید

ایله کچل دگل که قاتماقی یره توکوله - ترجمه: از آن کچل‌ها نیست که شوره‌هایش بر زمین بریزد یعنی ممسک غریبی است

ایله گیده‌ره‌م که چرچیلرد سوراغیمی گتیرمیه - ترجمه: جانی میروم که بیله‌وران نیز خبرم را نیاورند . نظیر: چنان روم که هرگز برنگردم

ایله هورکن ایتدهن بیله چیزگن تولا! (استانبولی) - ترجمه: از چنان سک ز چنین توله ربقور و ترسو! رجوع شود به اوددان کول ...

ایله یرده اوتور که دورمیه‌سن - ترجمه: جانی به نشین که برنخیزی

ایله یرده یا تماز که آلتینا سو گچه - ترجمه: جانی نمیخواهد

که آب بزیرش برود

ایله یه همیشه ییه سن - ترجمه : چنان خور که همیشه بخوری .
نظایر: رب اكلة تمنع الاكلات . هر آفتی را سببی است سبب درویشی اسراف
است . کدوا و اشربوا و لاتسرفوا

ایمان شفتالو آغاجی دگل که هر قانادا ییته - ترجمه: ایمان
درخت شفتالو نیست که در هر کرتی بروید
ایماننان قونشی پایی اولماز

ایمانیم یوق شیطان آپارا مالیم یوق دیوان - ترجمه: ایمان
ندارم شیطان پیرد مالی ندارم دیوان پیرد . نظیر : درویش در قافله
ایمن است

ای میخی مسماره دونده رهن الله (۱) - ترجمه : ای خدای
که میخ را مسمار میکند. نظیر: خدا نجار نیست ولی خوب درب و تخته را
بهم میاندازد

اینانما گیلین دوستوا سامان تپهر پوستوا (نق)

۱- گویند سلطان محمود غزنوی آهنگری را مامور ساخت که در
ظرف يك هفته مقداری میخ که برای اردو کشی لازم بود تهیه نماید . هر چه
آهنگر عجز و الحاح کرد که میخهای سفارشی در ظرف يك هفته حاضر نشود
بخرج سلطان نرفت سهل است که صنعتکار را تهدید کرد که اگر در سر موعد
سفارش حاضر نشود سرب داغ بخلق وی خواهد ریخت. آهنگر بدبخت هفت
روز و شش شب تمام خواب و خور را بر خود حرام کرد و لا ینقطع میخ ساخت
ولی نتوانست بیش از دوتالت سفارش را انجام دهد . شب آخر که همچنان
مشغول کار بود و بر مرگ خود حتم داشت دست نیاز بجانب پروردگار دراز
نموده و از صمیم قلب دعا کرد. صبح زود در زدند آهنگر باترس و لرز برای
گشودن در رفت و پرسید کیست ؟ از پشت در صدائی جواب داد : فرستاده
دربارم زود چهار عدد مسمار برای تابوت سلطان که شب گذشته بر حمت
ایزدی پیوسته بساز و بده ببرم . آهنگر بی اختیار میگوید : ای میخی ...

* این دنگه دنگه‌ها چه چیز است ؟ (۱) نظیر: Vilain oiseau
qui salit son nid

ایندی دوشدون قوش حدینه (۲) - ترجمه : حالا شدی مرغ
حسابی

اینک گوز ایلمسه بوغا سیچیراماز - ترجمه : اگر ماده گاو
چشمک زنند کل (۳) بر وی نمی‌جهد . مراد آنکه هیزی همیشه از ناحیه
زنان باشد

ایو آیرانی آجی اولار - ترجمه : دوغ درخانه ترش است .
رجوع شود به قاپو نراوی ...

ایو ایشیفلاندریر - ترجمه : خانه روشن میکند . نظایر: حرکه
مدبوح . C'est le chant du cygne

ایو یوکسیز مملکت سلطانمیز اولماز (مراغی) - ترجمه :
خانه بی‌سرپرست و مملکت بی‌شاه نمیشود . نظیر: پیری نداری پیری بغر .
رجوع شود به تارسیز یرده ...

۱- شاهی دختر ده‌نشین زیبایی را بهمسری اختیار کرد و جزو حرایم
خویش ساخت. پس از مدتی دختر را هوای یار و دیار بر زد ناچار شاه
دستور داد تا هودجی ترتیب دهند و آنگاه محبوبه‌اش را بر آن نشاند و
همراه عده‌ای خدم و حشم تحت سرپرستی پیرمردی امین روانه ساخت. وقتیکه
موکب حرم سلطانی به نزدیکی مقصد رسید و چشم دختر دهاتی به پشته‌های
تپاله پشت‌بام‌ها افتاد از پیرمرد پرسید : « این دنگه ... ؟ » پیرمرد که از
وقاحت دختر بی‌اندازه عصبانی بنظر میرسید جواب دندان شکنی می‌دهد که
عفت قلم بما اجازه نداد آنرا در اینجا بیاوریم

۳- مردی چوب بدست در صحرایمیرفت لك لكی را روی سنك نشسته دید .
مدتی دروی خیره شد و چنه كوچك و پاهای درازش را از مدنظر گذرانید
بی‌اختیار چوب‌دستیش را روانه و پاهای لك لك را قطع کرد و باخنده گفت :
برای دوپسرم بك جفت فلولت بدست آوردم و توهم شدی مرغ حسابی

۳- گاو نر تخمی

ایو یزیم سر یزیم - ترجمه: خانه از آن ما و سر از آن ما .
نظیر: محتسب را درون خانه چکار

ایو حمایله بازار حسابی دوز گلمز - ترجمه: حساب خانه و بازار
بامم جور نیاید

ایوده آرواد ایکی اولسا ایو سپورولمه‌میش قالار - ترجمه
و نظیر: خانه‌ای را که دو کدبانو بود خاکروبه تا زانو بود

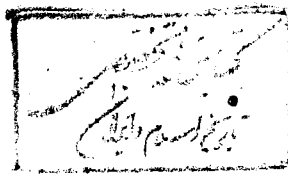
ایوده اوزباشین باغلیانمور طویدا گلین باشی باغلیر -
ترجمه: در خانه سر خود چارقد بستن نتواند در جشن سرعروس چارقد می‌بندد
ایوده پیشمیوب قونشودان گلمیوب - ترجمه: در خانه مان نه بخته‌اند
از هم سایه‌ها هم نیاورده‌اند . مراد آنکه چهل من در این موضوع معفو است

ایو سپورره‌م یر ساللام کیمین قیزیندان دالی قاللام
ایو سوزسوز گور عذابسیز اولماز - ترجمه: خانه بی حرف
گور بی عذاب نباشد . مراد آنکه گله کردن بین ساکنین يك خانه امری
طبیعی است

ایولک ایله دکره براق بالی یلمسه خالق ییلر (استانبولی)
نظیر: نکوئی کن و در آب انداز . رجوع شود به چوره کی آت ...
ایووه شاغی باغووه آلی داداندیرما - ترجمه: بخانه‌ات
شاغی (۱) راه مده و درباغچه‌ات آلو مکار

ایو ییه‌سی ایوین قبله سین یاخشی تانیر - ترجمه: صاحبخانه
قبله خانه را بهتر از هر کس داند . نظیر: اهل البیت ادری بما فی البیت
ایها وار داغه چیخاردار ایها وار داغدان اندیره





ب

بابا دگل و بادور - ترجمه: بابا مگو و بابکو
بابا دیهر بوللی گرهك یا درمانی یا دردی - رجوع شوده
ویردون دوبور...

بابلی بابین تا پاماسا گونی آخ وایله گچر - ترجمه: هرکس
کفوش را پیدا نکند روزگارش با آه و ناله سپری خواهد شد. نظایر:
درویشی که دم غور نروتمند است بزودی چنان تهیدست خواهد شد که توانائی
خرید شلوار را نیز نخواهد داشت (چینی). با اشراف معاشر باش تا تهیدست
شوی (چینی)

باتیر مامیش او جاق باشی قویمیوب (۱) - ترجمه و نظیر:
تلی پاك نگذاشته است. پشت بامی پاك بجای نمانده است
باجاناق باجاناقی گورنده قاشینما دوتار - نظیر: القاص
لا یحب القاص

باج قاجار باجدار دوتار (مراغی).
باجوندا جیجئونکیمیندور - ترجمه: خواهرت هم مثل اختت
است. نظیر: هر دو سر و ته يك کرباسند

باخدون یارون یار دگل ترکین قیلماق عار دگل - ترجمه:
اگر دبدی که یارت یار نیست ترکش عار نیست

باخماق کرایه ایستمز - ترجمه: دیدن کرایه نمیخواهد
باخماقینان آدمیزاد اورگنمیدی ایتلر سلاخ اولوردی -

۱- روباهی که بدر چشم مبتلا بود بشغالی مراجعه و درمان خواست
شغال دستورداد از خاک تلی که در آنجا ملوث کاری نکرده ای قبضه ای بردار
و توتیا کن امید است بهبود یابی. روباه زار زار بگریست و گفت اگر چاره
منحصر است کوری چشم من حتمی است زیرا تلی پاك بجای نمانده ام

ترجمه : اگر با دیدن آمیزاد میتوانست یاد بگیرد سگان سلاخ میشدند
 بَارَكُ اللّٰهِي اشكه دیللمر - بَارَكُ اللّٰه بابلهان گویند . نظیر :
 بَارَكُ اللّٰه قباي کسی را رنگین نمیکند

بارلي آغاچا داش آتالار - ترجمه : بردرخت میوه دار سنك
 اندازند . نظیر : که هیچ کس نزنند بردرخت بی بر سنك

بازار چوره کی بول اولسون بازارده اولسون - ترجمه :
 نان بازاری فراوان باشد اما در بازار باشد

بازار شیطان ایویدور - ترجمه : بازار لانه شیطان است
 بازاره پولسيز گیده قبری ایمانسیز گیده - ترجمه : هر کس
 بی زر بی بازار رود بگور نیز بی ایمان خواهد رفت

بازارین گوزون چیخاردیب - ترجمه : چشم بازار رادر آورده .
 نظیر : لر نرود بی بازار بازار می کنند . رجوع شود به کور بازاره
 باسانی کسه زلر - ترجمه : غالب را سر نبرند . نظیر : مرک برای
 ضعیف امر طبیعی است

باسه باسه گوله شن بهلوان اولور (نق) - ترجمه : بالنگ کردن
 های متمادی است که کشتی گیر بهلوان میشود
 باش آچیقین مکانی (۱) بور کچینون دکانی - ترجمه : باتوق
 سر برهنه دکان کلاهدوز است

باشاردوقون ایشین دالیسیجه گیت - عقب کاری برو که بلدی .
 نظیر : کاری که نه کار تست زینهار مکن (هندی)

باش اولسون بورك اسگيك دگل - ترجمه : سر باشد کلاه کم
 نیست . نظیر : سر باشد کلاه بسیار است . سر باشد سامان کم نیست

باش بویوک (یکه) اولدی نه فایده ایچینده یینی گرهك
 اولسون - سر با بزرگی نیست باید مغز داشته باشد

باش دیب بیر اولماز (مراغی) - ترجمه : سر و ته یکنواخت نباشد
 باش سینار بورك ایچینده قول سینار کورك ایچینده -

ترجمه : سر بشکند تو کلاه دست بشکند تو پوستین . نظیر : Il faut

laver son linge sal en famille

باش کسه نین یاش کسه نین داش کسه نین آخری اولماز
باش گتسه آباق پایداری اولماز - ترجمه : اگر سر رود پای
ثابت و پایرجای نماند

باش ناکس جلاد الینده دور ، نه کسیر نه باغیشلیر (ریاحی)
باشلی باشین ساخالسون - من باشینان بیزارم - ترجمه : هر که
سری دارد سر خود نگاه دارد. نظیر : *Sauve qui peut*
باشماق پالچیقیز اولماز - ترجمه : کفش بیگل نشود. نظیر :
لانه گرك بی استخوان نشود

باشماقلاری کینده بللی اولار - ترجمه : موقع پوشیدن کفشها
معلوم خواهد شد. نظیر : شاهنامه آخرش خوش است
باشوا داشدا سالسان اوجا یردهن سال - رجوع شود
بمثل زیر :

باشوا کولده السن اوجا کوللو کدهن اله - ترجمه : اگر خاکی
بسر میکنی از جای بلند بردار

باشوی داز ایلمه هر داز بیر طالعه اولماز - ترجمه :
عمدی سرت را طاس (کچل) مکن زیرا تمامی طاسها بیک طالع نیستند
باشیمی سیندیر مظنه می سیندیرما - ترجمه : سرم را بشکن
نرخم را مشکن

باشیمی سیندیریب اتکیمه قوز دولدورما - ترجمه : سرم را
شکسته بدامنم گردو مریز. نظیر : سرش را میبرد نخود چی توجیش میریزد
لاتزن ولاتصدق. گوزمده عود مسوز (هندی)

باشینا گلن باشماقچی اولار - نظیر : هر که سرش سوزد
کلاه دوزد. طیب آنست که بر سرش آمده باشد
باشین قاشماقا مجالی یوقدور - ترجمه : مجال خریدن سرش
را ندارد. نظیر : کلافه شده

باش یولداشی یوقدور آش یولداشی چوقدور - ترجمه :
یار جانی کم است و یار نانی بسیار

باغ آلهما باغلانیسان داغ اکمه داغلانیسان آل ویرایله
یاغلانیسان

باغبان بخیل اولماسا باغ دیواری نیلر - ترجمه : اگر باغبان
خسیس و بخیل نباشد باغ دیوار نمیخواهد :

باغدا اریک واریدی سلام علیک واریدی - ترجمه : مادامیکه
درباغ زرد آلو بود سلام علیکی نیز درین بود. نظیر: قربان بند کیفم تاپول
دهی رفیقم

باغدا سنه قالدی شیدایی داغدا سنه قالدی شیدایی - نظیر:
خلی لك الجو فیضی واصفری

باغدا سله باخاللار - ترجمه : درباغ بگل نگرند. نظیر : تورا
کاین روی زبیا آفریدند برای دیدن ما آفریدند

باغ دگل باخدور - رجوع شود به باغه باخسان ...
باغ وقتی باغبانون قولاغی آغیر اشیدهر - ترجمه و نظیر :
باغبان را وقت میوه گوشها کر میشود

باغه باخسان باغ اولور باخماسان داغ اولور - ترجمه :
اگر باغ را مواظبت کنی آباد میشود و الا بایر میشود
باغه باغبان لازم دور، قویونه چوبان - ترجمه باغ را باغبان
لازم است ورمه را چوبان

باغ ییه سی باغه قییدی باغبان بیر سالخوما قییمادی - رجوع
شود به آتا اوغولا ...

بالا باشا بلادور اولماسا کر بلادور - ترجمه : فرزند بلاست و
اگر نباشد وایلاست

بالالی قارقا بال یمز - ترجمه : کلاغ بچه دار عسل نمیخورد .
نظیر: کلاغ از روزی که بچه دار شد یکغذای سیر نخورد

بال بال دیماقتان آغیز شیرین اولماز - نظیر : شیرین دهن
بگفتن حلوا نمیشود (عشقی)

بال بلاجیز اولماز (نق) رجوع شود به بال ییوب ...
بالتانی دیدهن ویرمازلار - ترجمه : تبرا از بیخ نزنند

بال دوتان بارماق یالار - ترجمه و نظیر : هر کس غسل کاود
انکشت لیسد. کل جان یده فی فیه

بالقی هر وقت دوتمان تازه دور - ترجمه : مامی را هر وقت
بگیری تازه است . نظیر : It is never too late to mend

باللی بال یمز

بال ییوب بلاسین چکیر - نظیر : هر که غربوزه خورد پای
لرزش هم می نشیند

بایرامده دوگونه اولور سوونه اولور - ترجمه : درعید
یک عده شادان است و عده ای گریان

بایقوش خرابه سوه - ترجمه : چند ازویرانه خوشش آید نظیر :
هر کسی بر طینت خود می تند

بجثلن حجه گیده چوللرده سرگردان قالور - ترجمه :
هر کس بهم چشمی دیگران بکه رود دریا بانها سرگردان میماند. نظیر :
خلق را تقلیدشان برباد داد

بخاری اگری اولدی نیلر توستوسوی دوز چیقسون - نظیر :
خدا القایات وانترک المبادی

بخت دوئنده بورون سویی گوزه دامار - ترجمه : وقتیکه بخت
برگشت آب دماغ بجشم می چکد

بختمین بد بختلیقدان شکر اکسم دوز اولی پای گونی حمامه
گتسم بالنا کسمز بوز اولی (تمثل)

بختوی قوزدا سینا - اوغولدا قیزدا سینا - ترجمه : بخت را
در گردو بیازمای

بخیل آرتسا قورت آرتار - رجوع شود به بخیلین حسود ...
بخیل راضیدور اوزونون ایکی گوزی چیقسون اوز سه نین
پیری - نظیر : خر دیزه بمرک خودش راضی میشود تا بصاحبش ضرر بزند
بخیلین حسود آرتماز - ترجمه : بخیل و حسود کثرت پیدا
نکنند

بخیلین حرمتی اولماز - ترجمه : بخیل محترم نباشد

بد جنسلیق مایه ایستمز - ترجمه : بدجنسی سرمایه نمیخواهد
 بد اصل اصیل اولماز اولاسان یوز قربانی - ترجمه : بد
 اصل ولو صدبار قربان صدقه اش بروی اصیل نشود. نظیر : اصل بد در خطا
 خطا نکند

بد اصل اولینده وفا گوستره ر صوندان جفا (نق) - بد اصل
 اول وفا نشان دهد و آخر سر جفا

بدوآت او کین (اؤنون) گوز لر یخشی ایگیت سوزون (نق). -
 ترجمه : اسب تیز رو مواظب چلوش باشد و مرد حسابی مواظب حرفش باشد
 بزه نیرم خانم ساواشیر بزه نمیره آقا - ترجمه : آرایش
 میکنم خانم دعوا میکند آرایش نمیکنم آقا. نظایر : چوب دو سر طلا
 شده ام. زائد اب اثین

بسم الله دیلمه میش توخوم ناکوندهم چیخار - ترجمه :
 تغمی که بدون بردن نام خدا کاشته شود کج و معوج میروید. نظیر : خشت اول
 گر نهد معمار کج تا نریا می رود دیوار کج
 بسم الله نان دو نقوز داریدان چیقماز - رجوع شود به بتیکلن
 دو نقوز ...

بس ییز ییلمیک ارکیه میزده نه وار (۱) - ترجمه : پس ماندانیم
 که درار کمان چه ها داریم

بسله سن اطللس اولار توت پیراقیندان - ترجمه : باتریت و
 پرورش دادن از برک توت اطللس بدست آوری
 بس نیه اشکدهن دانشمیر سوز ؟ (۲) - ترجمه : پس چرا از

۱- در انقلابات مشروطه ناطقین ضمن تهییج مردم و باز کردن
 گوش آنان میگفتند : « ای ملت بدبخت چرا تو نباید بدانی که در ارکت
 چیست و کاسه بشقاب فیروزه را محمد علی میرزا بکیها فروخت »

۲- پسری که اول شب وارد منزل شد دید که پدر و مادرش مشغول
 صحبتند گوش خواباند و شنید که پدرش میگوید : « ای زن پسر دیگر بزرگ

خر صحبت نمیکنید ؟

بش ایلون تو کسوزی قیرخ ایلین قاضیسین آلالدار- ترجمه:
امرد پنج ساله قاضی چهل ساله را فریب دهد
بش بارماق بشیده بیر بویدا دگول - ترجمه : پنج انگشت
برابر نیستند

بشده آلاجا قیم یوخ دور تده ویره جاقیم - نظایر : نه باشتی
سوارم نه چوخر بزیر بarm نه خداوند رعیت نه غلام شهریارم . لا فیها
ناقتی ولا جملی

بقچه ده کی اگنیمده دور طاقچه ده کی قارنیمده - نظیر :
هر چه دارم به بردارم بیقچه ... خر دارم

بقال داشدان کسر سیچان کشمشدهن الله هر ایکسیمندهن -
ترجمه: بقال از سنک کسر کند و موش از کشمش خداوند از هر دو شان

بگنمیرسن پوز تازه دن قایر - ترجمه : گر تو نمی پسندی بهم زن
وازنوب ساز . نظیر : گر تو نمی پسندی تغییر ده قضارا

بگنمزسن ویردوقون آقچه نی گری آل (استانبولی) - ترجمه: اگر
نمی پسندی پولی را که داده ای پس بگیر . رجوع شود به قورد قویونون ...
بلادهن قاچان بلایه د وتولور - ترجمه : هر که از بلا گریزد
بیلائی دیگری گرفتار آید . نظیر: هر که گریزد ز خراجات شاه بارکش غول
بیابان شود

بلکه سن بوستانوی پوزمیه سن من یمیشیز قالمیه جاقام کی
ترجمه : شاید تو جالیزت را نچینی من که بی میوه نخواهم ماند

بلکه نی اکسن مکه بیتهر - نظیر: بلکه را کاشتند سبز نشد
بلی دیدون بلایه دوشدون - ترجمه : یک بلی گفتی یک عمر

بقیه از صفحه ۸۶

شده باید برایش زن گرفت ، من نقشه کشیده ام که الاغ را بفروشم و عروسی
وی را راه بیاندازیم « چند روزی گذشت چون بسر دید خبری نشد یک شب
که سه نفری نشسته بودند بی مقدمه گفت : پس چرا ...

بیلا مبتلا شدی. نظیر: يك نه بگو نه ماه رودل مکش
 * بلینده سنک قناعت اوتوز فطیر خوره کی کیمین گمانی بیله کم
 خوره ک جوانه کلی (تمثل) نظیر: اشتها نیست بلکه این مرض است
 بنی آدم چیک سود امیب - ترجمه: آدمیزاد شیر خام خورده
 بنی آدم قنادلی قوشدور - ترجمه: آدمیزاد مرغ بالدار است
 رجوع شود به داغ داغ...

بنی آدمه یاخشیلیق بو قدور - ترجمه: آدمیزاد را نیکی نشاید
 بنی (یکی) سایانین قولویام (استانبولی) - ترجمه: بنده آنکسم
 که احترام مرا نگاه دارد

بو آرشینا بز ویرمز لر - ترجمه: باین گز کرباس نفروشد
 بو آیاقدان دوه اوشاقمیش (۱) - ترجمه: از اینقرار شتر
 بچه بوده است

بو ال اویری اله یار دیمچیدور - ترجمه: این دست آن
 یکی دست را یار و معین است

بو او کوز او اکوزون باجی او غلیسیدور - ترجمه: این گاو
 خواهر زاده آن یکی گاو است. نظیر: سک هم برادر شغال است

بو ایلکی جوجه بیلدیر کی خوروز لارا جوجو اور گدیر
 ترجمه: جوجه امسال بخروس پارسال جیک جیک میآموزد

بو باشا بو بور کده آرتیققدور - ترجمه: این سر را این کلاه
 نیز زیاد است

۱- شتری که با گاو و گوسفندی باهم میچریدند علف لذیذی را دیدند
 و هریک خواست آنرا تنها بخورد و چون میسر نبود قرار گذاشتند که هر
 کدام سنش بزرگتر است علف نصیب او باشد. گوسفند گفت: «من و گوسفند
 فدیة حضرت اسمعیل هردو از پستان يك مادر شیر خورده ایم» گاو گفت:
 «من در چراگاههای بهشت بودم که خطاب رب الارباب رسید تا بزمین مہبوط
 و برای حضرت آدم شیار کنم» شتر بی گفتگو گردنش را دراز کرد و
 علف را از جایش کند و در حالیکه آنرا میجوید گفت: «از اینقرار...»

بو تپیکه آت دوزهز - ترجمه: این لکدر اسب تحمل نکند
 ☆ بو تله‌دهن قور تولسام مین یاشارام (مراغی) - نظیر: اگر رستم
 از دست این تیرزن

بوجاقدان گتمه اوجاقدان گتمز - ترجمه: اگر از گنج‌خانه
 برود از کانون خانوادگی نخواهد رفت. نظیر: از اسب افتاده‌ایم از نسل
 نیفتاده‌ایم

☆ بو جان سنوندور عزیزیم منه نه منتی وار - نظیر: سر که نه‌دو
 راه عزیزان بود بار گرانی است کشیدن بدوش

بودور که وار - عیناً در نزد پارسی‌زبانان متداول است
 بودی سیمماقتان آم دارالماز - ترجمه: با فشردن ران فرج
 تنک نشود

بورجیله چاخیر ایچهن ایکی خمار چکر (نق) - رجوع شود
 به نسیه چاخیر...

☆ بوردا حسین کرد گلیفدهن کچیب (۱) - ترجمه: اینجا حسین کرد
 از راه آب گذشته

☆ بوردا علما دیزیره قویوب - ترجمه: اینجا علما زانو بر زمین
 زده‌اند. نظیر: C'est issi que les romains sont empoigné
 ☆ بوردا سویون قاشقی بیر گوزمه‌دور - ترجمه: اینجا بهای آب قاشقی
 یک چشم است. نظیر: اینجا صحرای کربلاست

☆ بوردا منم بغداددادا کور خلیفه - ترجمه: من اینجا خلیفه کور
 در بغداد

☆ بوردا ویریر قلینجی حلبده اوینور اوجی - ترجمه: تیغش را اینجا

۱- درویشی که در قهوه‌خانه قصه حسین کرد را میگفت ضمن داستان
 شمه‌ای از استحکام و بلندی قلعه‌ای را شرح داده گفت: « بلی وقتیکه حسین
 کرد قلعه گشا زوایای خلوت این قلعه را گشت ... » در اینجا یکی از مستمعین
 با تعجب پرسید: بابا درویش نگفتی حسین کرد چگونه وارد این قلعه شد؟
 درویش گمی فکر کرد و پاسخ داد: « اینجا ... »

میزند نوکش درحلب ظاهر میشود. مراد آنکه کر و فری بهم رسانده
بور کچی باشنه بورك تا پماز - ترجمه: کلاه دوز برای سر خود

کلاه پیدا نکند. نظیر: **La cordonier est mal chaussé**
 ✱ **بور کلن، کور کلن** - نظیر: با کفش و کلاه. مراد آنکه با تمام
 وسایل ممکنه

بور کوی قوی قبا قوه فکر ایله - نظایر: کلاهت را قاضی کن.
 تنها نشین و در خطاهای خویش اندیش (چینی)

بور کی ایسدی سویوقدان او تری باشه قویمازلار - ترجمه:
 کلاه را برای سرما و گرما بسر نگذازند

بورنی فیئر تیقلی قوزی بوینوزی بورما قوچ اولار - ترجمه:
 برما کبیری روزی قوچ شاخ کج از آب در می آید

بورون قولا ق باشین صدقه سیدور - ترجمه: گوش و بینی تاوان
 سر است. مراد آنکه اغلب عوض بریدن سر سلاطین و حکام به بریدن گوش
 و بینی اکتفا میکردند

✱ **بوستان تخته سیدور** - نظیر: بوجار لنجان است
بوش اشک دگیرمانه گتمز ؟ یا (کور پوده ن گچمز ؟) -
 ترجمه: - مگر خر خالی، با سیاب نمیرود ؟ یا (از پل نمی گذرد)

بوش تور با ایله آت دو تولماز - ترجمه: با تو بره خالی اسب
 گرفته نشود. نظیر: انگشت خشک نمک بر نمیدارد

بوش چوال ایاق اوسته دورماز - ترجمه: جوال خالی سر با
 نمی ایستد

بوش داماردان قان چیخماز - ترجمه: از رگ خالی خون تجهد
 نظیر: از ده و بران که ستاند خراج

بوشدان بیر چیخار بر کده ن مین - ترجمه: از شل یکی در می آید
 از سفت هزار

بوش دو تان برک کسر - ترجمه: آنکس که شل گیرد سخت برد
بوش سفریه دعا اولماز - ترجمه: برای سفره خالی فاتحه هدیه
 نکنند. نظیر: برخان نانهاده آفرین واجب نشود

☆ بوش کاسه نی دولی کاسیه ویریرام

بوشلی (بورجلی) بوشلینون (بورجلینون) ساغلقین ایسته
ترجمه: طلبکار سلامتی بدهکار را خواهد

بوغدا ییوب بهشتدن چیخوب - ترجمه: گندم خورده و از
بهشت بیرون آمده. مراد آنکه تقصیری ندارد

بو قد کی گیدیم کله قندین یوللیوم (۱) - ترجمه: این قد کش
بروم کله قند را نیز بفرستم

بو قره او قره لره بنزه ز - نظیر: این توبیری از آن توبیریها
نیست

بو قولاقیندان آلیر او قولاقیندان اوتورور - ترجمه: از این گوش
میشود از آن گوش درمیکند. نظیر: Cela entre par une oreille
et sort par l'autre

بو قیرقینا خان دوزمز - ترجمه: باین کشتار خان را نیز یارای
مقاومت نیست

☆ بو کلمسه ال آغاج - نظیر: آب است و تریاک

بو گوز او گوزه محتاج اولماسون - ترجمه و نظیر: این چشم
را مباد بر آن چشم احتیاج

بوگون منه ایسه صباح سنه دور (استانبولی) - امروز مرا فردا
ترا. نظیر: Au jour d'hui à moi demain à toi

بو گونکی اوپکه (او ککه) دانلا کی قویروقدان ییدور
(نق) - ترجمه: روده امروز بهتر از دنبه فرداست

بو گونکی یومورطا یارنکی طاووقدان ییدور - ترجمه:
تخم مرغ امروز بهتر از ماکیان فرداست

۱- شخصی دوزخ ونیم قدک نزد خیاط برد تا برایش قبائی بدوزد
اجرت دوخت را بپرسید. خیاط جواب داد که مرحوم حاجی پدر بزرگوار شما
برای این قبیل سفارشها همیشه دوزخ ونیم قدک و یک کله قند مرحمت میکردند
آن شخص گفت: « این قد کش... »

بوگونکی سوز صباحکی سوزون کور پوسیدور - ترجمه :
حرف امروز پلی است برای حرف فردا

بوگونون ایشین صباحه قویما - ترجمه و نظیر : فردا میان کار
امروز را . لا توخر عمل بومک لند

بوگونولن چورهك قازان اونودا نور جهان یسون
دیندیره نده یامان دیسون - ترجمه : باین ذلت نان کسب کن آنرا هم
نور جهان بخورد و بجای جواب فحش دهد . نظیر : ارید حیوته ویرید قتلی
رجوع شود به نه گویند ...

بولاماج دلیه قالدی - ترجمه : آغوز نصیب دیوانه شد . نظیر :
تناری بشکنند ماستی بریزد جهان گردد بکام کاسه لیسان
بولارینان فاطیه تومان اولماز - ترجمه : اینها بفاطی تنبان نمیشود
نظیر : بالینها قبر آقا درست نمیشود

بولاق گرهك اصلیندهن بولاق اولا - ترجمه : چشمه باید از اصل
بجوشد

بولانماسا دورولماز - نظیر : تا پریشان نشود کار بسامان
نرسد

بومنیم اوزوم بوسنون اوزون - ترجمه : این روی من این روی
تو . نظیر : دزد حاضر بز حاضر

☆ بونا بیر باغ سوزی ویرمزلر - نظیر : این را یک بند
سبزی ندهند

بوندان سورا الوی اوز جیبونده قیزدور (۱) بعد از این
دست را در جیب خود گرم کن

۱- شخصی مشت جیب بر را گرفت و گفت : دست تو در جیب من
چکار دارد ؟ جیب بر با وقاحت پاسخ داد : چون دستم یخ کرده بود
خواستم در جیب سرکار گرمش کنم . آن شخص گفت : « بعد از این
دست را ... »

بوندان سورا گویدنه دوشه‌نده اوز ایووه دوش (۱) -
ترجمه: بعد از این اگر خواستی از آسمان یفتی بخانه خودت فرود آی
بوندان سورا ناهاری بوردایه الی ایووزده چال (۲) - ترجمه:
بعد از این نهارت را اینجا بخور ناخنک زدنت را بمنزلت ببر
بویاره بسدی (بسدور) منه ویرمیون دوباره منی - زبانحال
از شبیه شاهزاده علی اکبر خطاب بلشکریان عمر بن سعد
بویوز قوچه یوک اولماز - ترجمه: شاخ قوج برایش
بار نیست

بویوزلی کچیلن بویوزسوز کچینن قصاصی قیامته قالار
ترجمه: قصاص بز شاخدار وبز بی شاخ بقیامت افتد. نظیر: يوم المظلوم علی
الظالم اشد من يوم الظالم علی المظلوم
بویونی اگدیقجا سالالار - رجوع شود به پیروی...
بویوقولوندا شیر برنج اولماز - رجوع شود به شیر برنج...
بهایقدا چوره کینی اسیر گیان اوجوزلوقدا یالفوز قالور

۱- شخصی شکایت به نزد حاکم تهران برد که مستاجر من نه کرایه
میردازد و نه خانه را تخلیه میکند. حاکم مستاجر احضار و علت را جویا میشود
ولی وی بکلی منکر شده و ادعا میکند که خانه از آن او میباشد. وقتی که
حاکم مدرک میخواهد بای اعتنای جواب میدهد که من متصرفم برای تصرف
مدرک لازم نیست. حاکم که از قوانین اطلاعی نداشت عصبانی شده میگوید
این هم شد حرف؟ آخر بگو بینم چگونه وارد این خانه شده ای؟ مستاجر
میگوید: «از آسمان افتاده ام» حاکم چوب و فلک میخواهد و پس از
کثک کاری مفصل بوی میگوید: «بعد از این ...»

۱- جمعی نهار میخوردند شخصی وارد شد و درکناری نشست.
حاضری تعارف کردند که درنهار آنان شرکت کند. آن شخص جواب داد که
نهار را در منزل خورده ام ولی چون اصرار میفرمائید ناخنکی میزنم و متعاقب
آن سر سفره نشست و دیگر بهیچکس مجال نداد. یکی از حضار ویرامخاطب
قرار داد و گفت: «بعد از این ...»

ترجمه : هر کس در گرانی نانش را مضایقه کند در فراوانی بکه و تنها میماند

بها نه دور بعدور - رجوع شود به دیدلر ملا ...

بیار اگیت بیکار قالما - ترجمه : بیکاری به که بیکاری

بیار اوز اولکه سین چاپار - ترجمه : بیکار کشورش را می چابد (چپاول میکند)

یتلو الین قوینونا آپاردی آج گمانه دوشدی - ترجمه : شپشو دستش را بیفل برد کرسنه باشتباه افتاد

یتتمیش یوشان دبییندهن دوغولامامیش دوشان بالاسی آختاریر (مراغی)

بی حیایه سلام ویر کیچ - رجوع شود به اوزوی ساخلا اوز ...

یتیر آتیملیق باروتی واریدی - نظیر : یک تیر دزترکش داشت

بیر آچینده اوزوی فوزله بیر گیجینده - ترجمه : یکی موقع

خشم و یکی هم موقع شوخی خودت را بیا

بیر آزدا سن یه من مولدیم (۱) - ترجمه : قدری نیز تو بخور من میوکم !

بیر آغاچه چیخاندا هامو بوداغلاری سیلکلمه - ترجمه : از درختی که بالا رفتی تمامی شاخه ها را تکان مده

بیر ارخه سوگلسه امید وار بیرده گلله - ترجمه : بجوئی که

آب آمد امید است باز هم بیاید . محل استعمال : زنی که یک شکم زائید ولو مدتی بچه دار نشود نباید بکلی از حامله شدن مایوس گردد

بیر الله ایکی قارپوز دوتماق اولماز - ترجمه : با یکدست

۱- شخصی شور با تلیت کرد وقتیکه خواست لقمه اول را بدهان

گذارد گربه ای که رو برویش نشسته بود میو کرد ناچار لقمه را جلو گربه

گذاشت تا بخورد و خود لقمه دوم را برداشت ولی نه تنها لقمه دوم بلکه لقمه های

بعدی نیز بسر نوشت لقمه اول دچار شد لذا آن شخص کاسه را برابر گربه گذاشته

و گفت : قدری نیز تو ...

دو هندوانه نتوان برداشت. نظایر: بیکدست نتوان گرفتن دوبه . يك پا بر
 دو قابق قرار نگیرد (چینی). Il ne faut pas courir deux
 lievres à la fois

بیر ال کیم کسمق اولماز او یوب باشه قویماق گرهك (نق) -
 ترجمه: دستی را که نمیتوان برید باید بوسید و بردیده نهاد
 ☆ بیر الی باغدادور بیر الی بالدا - مراد آنکه شب و روز در میهمانی
 و جشن هاست

بیر اوققایین مین آخ وایی وار - نظایر: يك نوش هزار
 نیش دارد

بیر ایش دوت که عاقبتی خیر اولسون - ترجمه: کاری پیش
 گیر که عاقبتش خیر باشد
 بیر ابو اللهشن اولسا گوج دوغانا دوشهر - رجوع شود به
 یوز ماما...

بیرایوده قوناق چوق قالسا آرواد اوشاق ایاقی باسار -
 نظایر: میهمان گر چه عزیز است ولیکن چو نفس خفقان آرد اگر آید
 و بیرون نرود

بیرایودهن ایکی باش چیخدی بیرین کس - ترجمه: از يك
 خانه که دوسر بیرون آید یکیش را بیر. نظایر: دو پادشاه در اقلیمی ننگینند.
 لاتجتماع سیفان فی غمد واحد

بیر ایو شراب بیر دلبر عورت ایکی طاطلو زهر دور
 (استانبولی) - ترجمه: يك خم خانه بر از شراب و يك دلبر ساده دو زهر
 لذیذ است

بیر ایگیتین چاشتی ایکی ایگیتی آج قویار (نق) - ترجمه:
 چاشت یکفرد شکم دو نفر را سیر نخواهد کرد
 بیر ایو که شور با ایله یخیلا پلو ویر دومدوز اولسون
 (مراغی)

☆ بیر بارماق اوشاقدور - نظایر: بچه يك وجبی است . لم
 يبلغ الحلم

بیر بارماق بالدان اوتری تولوقون گوتون بیر تمازلار -
ترجمه: برای يك انگشت غسل ته خيك را سوراخ نکنند. نظیر: بهر ککی گلیمی
را نسوزانند

بیر باشماق که آياقه دار اولدی چيخارد آت - ترجمه: کفش
تک را بکن و بینداز دور

بیر باشمیدور مین بیر ایکی خیالیم - ترجمه: يك سردارم هزار
سودا نظیر: آیم است گایم (گاوم) است نوبت آسیایم است

بیر بینمازدان اوتری مسجدین قاپوسین باغلامازلار - ترجمه:
برای بینمازی در مسجد رانمی بنند. نظایر: بهر خرائنگی کاروان بار نیفکند. بهر
ککی گلیمی را نسوزانند

بیر پاکون بیر ناپاکون دعاسی مستجاب اولور - ترجمه:
یکی دعای پاکان مستجاب شود یکی هم دعای ناپاکان. نظیر: حضرت فاطمه برای
خلعتها صدر کمت نماز خوانده است

بیر تاي تنباکو چکیلیب ایندی سوروشور لیلی ارکتیدی
یادیشی - ترجمه: یکمدل تنبا دود شده تازه میپرسد لیلی نر بود یا ماده
* بیر تاي صدري دوگوسینی دالیندا دولانديرير . نظایر: بوی

الرحمنش بلند است . Il est à l'article de la mort

* بیر تکه چورهك اولدی - نظیر: سوزن شد رفت بزمن
* بیر تکه چورهك داشدان چيخير - ترجمه: يك لقمه نان از سنگ
بیرون میآید

بیر تکه گوتور که اودا بیله سن - ترجمه: لقمه ای بردار که
بتوانی فروبری

بیر تکه نی بیلمیهن مین تکه نی بیلمز - نظیر: من لم يشكر القليل
لم يشكر الكثير

بیرجه دیه لرحه دیه - ترجمه: یکی بگو تر و تازه بگو. نظیر:
سخن نوآر که نورا حلوانی است دگر

بیر چارک توتون چکیلیب ایندی دییر طوی ایوی هارا دور
رجوع شود به بیر تاي تنباکو...

بیر چراغ ایشیقینا یوز نفر اوتورار - ترجمه : بنور چراغی
صد نفر می نشینند

بیر چراغ که حقدن یانا یاغی نیلر - ترجمه : چراغی را که
ایزد بر فروزد روغن لازم ندارد

بیر چوال قزیل بورجون اولسون بیر چوال بوغدا بورجون
اولماسون (مراغی)

بیر چوره ک اوزون یه بیرینده الله یولوندا ویر - ترجمه :
یک نان خودت بخور یکی را هم در راه خدا خیر کن . نظیر : رسیده بود بلائی
ولی بخیر گذشت

بیر چیملیک سقزون اولسادا چیننه یاپیشدور آئلوا - ترجمه :
ولو یک تکه سقزداری بجو وبه پیشانیت به چسبان . نظیر : واما بنعمه ربک
فحدث

بیر حصیر دور بیر محمد نصیر - نظایر : فرش زمین است
لعافش آسمان . بابها ظل ولا ناطل

بیر دستمالدهن اوتور قیصریه اود ویریر - ترجمه : برای
دستمالی قیصریه را آتش میزند . نظیر : بینی قصرأ وینهدم مصرأ
بیر دفعه دوشن داها دوشمز - ترجمه : کسی که یکبار افتاد
دیگر نیفتد

بیر دلی بیر قوییه داش سالار مین عقللی چیخادا بیلمز - ترجمه :
دبوانه ای سنگی بچاه اندازد که هزار عاقل از بیرون آوردنش عاجز مانند
بیر دلینی یولا آپارماقه نه وار - ترجمه : دبوانه اگر یکی
باشد آداره کردنش آسان است

بیر دون گیماق گره که یاماقی ایوده تاییلار - ترجمه :
باید قبائی پوشید که وصله اش در خانه هست

بیرده گلین اولسام اوتوروشوقمی دوروشوقمی بیلم .
بیر سوبای اوغلان بیر متیل یورقان - ترجمه : یک پسر
مجرد و یک لحاف بیرو و آستر . نظیر : همین بس است مرا صحبت صغیر
و کبیر . این تعبیر ورد زبان دخترانی است که دم بخت هستند

بیرزاددان که کوکلمیه جاقم نیه آریقلیم - ترجمه : ازچیزی که فربه نخواهم شد چرا لاغر بشوم

بیر ... هیز اولماز - ترجمه : زن بایک لغزش هیز نشود
 بییر شاهلیق ایگده بییشم بردوتموشام - ترجمه : بجان عمورجب نمیجنبم یک وجب

بیرشاهیده بییرشاهیدور - ترجمه : یکشاهی هم یکشاهی است
 بییرشهره گندون گوردون هامو کور سنده کور - ترجمه و نظیر : شهر یک چشمان روی یک چشم شو . حسین اذا کنت فی بلدة غریبا فعاشر بادابها

بیر عوام مرید بییرشندانک کتدهن یاخشیدور - ترجمه : یک مرید عوام بهتر از ده ششدانکی است . نظیر : یک مرید خر بهتر از یک توبره زر

بیرگون قالیمیشه قیش قیشلقین ایله ر - ترجمه : ولو یک روز از زمستان بماند زمستان لازمه اش را انجام دهد

بیرقولاقون دار ایله بییرقولاقون دروازه - ترجمه : یک گوشت را درکن یک گوشت را دروازه نظیر : تفاضل کانک واسطی
 بییر قیز بییر اوغلانیندور - ترجمه : هر دختری نصیب یک پسر است . نظیر : درکار خیر حاجت هیچ استخاره نیست . محل استعمال : چرا درشومردادن دخترت تردید داری

بیر گلیله یاز اولماز - ترجمه و نظیر : بایک گل بهار نمیشود
 Une hirondelle ne fait pas le printemps

بیرگونونده شاهلیقی شاهلیقدور - ترجمه : سلطنت یکروزه هم سلطنتی است . نظیر : حبذالاماره ولو بالحقاره

بیر گیجه نین اوغریسی اون ایلیلیک موللادهن چوق بیله ر - ترجمه : دزد یکشنبه از ملای دهساله بیشتر داند

بیرلیک بیتونلیک (نق) - ترجمه : اتفاق تمامیت است یا اتفاق و تمامیت توامان است

بیرلیک هاردا دیرلیک اورد - ترجمه : اتفاق و اتفاق هرجا

باشد زندگانی حقیقی در آنجاست

☆ بیرگون رساله کیچ چیقسون یا (کیچ مجتهد اول) - ترجمه :
رساله یکروز دیرتر چاپ بشود یا یکروز دیرتر مجتهد بشو . بزاح درمورد
اشخاصیکه درس ومدرسه را بهانه قرار داده و از حضور در محل ومحفلی معذرت
بخواهند مورد استعمال است

بیرین بولورسن بیرین بولمورسن - ترجمه : یکی را میدانی
یکی را نمیدانی . نظیر : حفظت شیئا وغایت عنک اشیاء
بیرین گوردون گوزی قیقیق سنده اول گوزی قیقیق - رجوع
شود به بیر شهره گندون

بیرین یاندیریب بیرین قاندیرما - ترجمه : یکی را سیراب
کرده دیگری را از تشنگی مکش . نظایر : کار عبثی است که اسب را از
گرسنگی بکشیم تا قاطر فرابه شود (چینی) . Fair un trou pour en
boucher un autre

بیرینه دیدیلر ده دون آج گورونا ! دیدی واریدی که یمدی ؟
ترجمه : یکی را گفتند : کور بابای کدات ... گفت : داشت که نخورد ؟
بیرینی کنده قویموردولار کدخدانین ایوین خبر آلیردی
ترجمه : یکی را بده راه نمیدادند خانه کدخدا را میبرسید . نظیر : طلب
الابلق العنوق فلما لم تجده اراد بیض الانوق

بیز اولدوق عالمین بولچوسی سن وقردهوقوی دیه ؟ -
ترجمه : يك ساعته ما گدای عالم ، تو دادهات را بگو ؟

☆ بیز بوسقلی دگیرماندا آغار تمامیشوق - ترجمه : ما این ریش
را در آسیاب سفید نکرده ایم

☆ بیز خیش امرازی دیواره دابامیشوق - ترجمه : ما خیش و
ابزار را بدیوار تکیه : داده ایم . نظیر : ما آردمانرا بیختیم آرد ییو را
آویختیم

☆ بیزدن چك اوزگه سینه سوخ - ترجمه : از ما بکش بدیگری
بند کن

☆ بیزدن اوزی یوموشاقین تا پمادون ؟ - ترجمه : از ما روبراه تر

پیدا نکردی ؟

☆ بیزدهن دیواری آلچاقین تاپمادون - ترجمه : دیواری ازدیوار
ما کوتاهتر پیدا نکردی ؟

بیز گیدیریک گلین گورماقه گلین ده گیدیپ تزهك درماقه
(ریاحی)

بیز یالواردوق دازا دازدا اوزون قویدی نازا - ترجمه :
ما به طاس (کچل) لابه کردیم ناز طاس گل کرد. نظیر : نازنین ناز مکن
من بفدای نازت

بیرمثقال ات یوز عیبی اورتر - ترجمه : يك مثقال گوشت
صد تا عیب را میپوشاند. نظیر : قيل للشحم این تذهب قال لا قوم المومج
وقتیکه آب رودخانه کم میگردد سنگهای ته آن نمودار میشود (انگلیسی)
بیرمیشیه اود دوشمه قوری یانار یاش آلیشار - نظیر :
ترهم بآتش خشک میسوزد

بیرناخرین آدین بیر آلا دانا باتیرار - نظیر : يك تکه
گوشت فاسد همه غذا را فاسد کند (چینی) Il ne faut qu'une
brebis galeuse pour infester un troupeau

بیره دیه یوزگوزلی الینه دوشوم بیر کورالینه دوشمیوم
ترجمه : کک گویدراضی هم دست صد بینا بیفتم دست يك نایینا نیفتم .
رجوغ شود به کور دوتدوقون ...

☆ بیره سینین بش باتمان یاغی وار - ترجمه : ککش پنج من چربی
دارد نظیر. شپش تنش منیژه خانم است

بیره نه اوله بروکی (بورونی) نه اوله (نق) - ترجمه :
کک چیست که دماغش چه باشد نظیر : بشه چیست که رانش چه باشد
بیروز باتمان اولون بیروز یاریم باتمان - ترجمه : یکیتان
من شوید یکیتان نیم من

بیر یاره ویر کارلی ویر - ترجمه : يك زخم بزن اما
کاری بزن

☆ بیر یانوه سوغان اک بیر یانوه ساریمساق - نظیر : خلی لك

الجو فیضی واصفری

بیری آجیندان تومانیں ساتیردی بیری دیدی قمه قینیلن
دگیشیرسن - ترجمه: یکی از زورگرسنگی تنبانش رامیفروخت یکی گفت
با غلاف قداره عوض میکنی؟ نظیر: یکی میبرد از زورگدایی یکی میگفت
خانم زرك (۱) میخوامی

بیری اولمه بیری دیریلمز - ترجمه و نظیر: تا نمیرد یکی
بناکامی دیگری شادکام نشینند

بیری یاتار بیری قالخار ، آباد اولاسان خلخال - نظیر :
مثل دلو حاجی میرزا آغاسی است یکی بالا و دیگری پائین است

بیری یخیلاندا الی کولو کلیده ویرار الی بالتالیدا - ترجمه:
یکی که افتاد هم کلنگدارش زند و هم تبردار . نظایر: محنت زده را زهر طرف
سنگ آید . وقتی که درخت افتاد هر کس باداس و تبر بسوی آن می رود (باکن)
بیر یرده اوتور که دورمیه سن - ترجمه : جایی بنشین که
برنجیزی

✽ بیر یرده یاتماز که آلتینا سوکچه - ترجمه : جایی نمیخواهد
که زیرش آب برود

بیر یمه رعدن قورخ بیر گیمه رعدن - ترجمه : یکی از
نمیخورد و یکی هم از نمی پوشم باید ترسید . نظیر : از سیرم و میرم
باید ترسید

✽ بیزی حضرت عباسه باغیشلا - نظیر : مارا بامام رضای غریب
بیخش یعنی مارا معاف کن

بیزیمکی بزدمدور خلقین که قویروق - نظیر : مال ماگل
منار است و مال مردم زیر تنار

یسواد آدام کور قوشدور - ترجمه : آدم بیسواد مرغ
کور است

بیغدان کسب سقله قویوب - نظیر: از سبیل بریش پیوند کرده

بیغین آلتیندان گچدی - نظیر : خر کریم رانعل کرد
 بیکار دورماقدان گینه ده یار ایشلماق یاخشیدور - ترجمه :
 بیکاری کشی به که بیکار باشی . نظایر : بیماری به که بیکاری . طبالی
 به که بطالی

ییک اتکی داغ اتکی - ترجمه : دامن خان یا دامن (دامنه)
 کوه . مراد آنکه هر دو صعب الوصول است

ییک دون گیدی هامو دیدی مبارک اولسون یوقسول
 گیدی هامو دیدی هاردان گتیر دون ؟ - ترجمه : اگر خان لباس
 نو پوشد همه گویند مبارک باد ولی اگر کدا پوشد همه پرسند از کجا
 آورده ای ؟

ییک دیدیقون هانکی بگنمماقون هانکی - ترجمه : ییک
 گفتنت کجا پسند نکردنت کجا

ییک قاپوسینه باشی سنیق گیت باش سیندیران گتمه - ترجمه :
 برادر خان فرق شکافته برو نه فرق شکن

ییکلیقه تله سن تر یوقسوللوقا دوشر - ترجمه : هر کس برای
 احراز مقام خانی عجله کند زود به تنگدستی افتد

ییک ویره ن آتین دیشینه باخمازلار - ترجمه و نظیر : اسب
 پیشکشی را دندان نیشمارند
 A cheval donné on ne regarde pas les dents

ییکه سلام - نظیر : پهلوان زنده را عشق است
 ییلدیرچین جمال آباددان هارا گیده ر دنی یانیندا سوی
 یانیندا - ترجمه : بلدیرچین از جمال آباد کجا خواهد رفت در صورتیکه
 آب ودانه اش نزدش است

ییلدیرچینین شاهلیقی داری خرمنی سووشونجادیور -
 ترجمه : سلطنت بلدیرچین تا پایان خرمن کوبی ارزن است (زیرا معمولا
 پس از بهره برداری ارزن بدرو گندم وجو شروع میکنند در نتیجه بلدیرچین
 بی خانمان میماند)

ییلدیقنجا چکه سن ! - نفرین آمیخته بتعریف و مدح است

ييلك طاشي اولكوج آتدا بلله نور (استانبولی) - ترجمه :
سنگ فسان زیر تیغ معلوم میشود . نظیر : خوش بود گر محک تجربه
آید بیان

ييلنه بيرتکه - ترجمه : دانا را يك تکه . نظایر : اسب نجیبرا
يك تازیانه . العاقل يكفیه الاشاره

ييله اوتداميسان هانی یال قویزوقون (۱) - ترجمه : این
طور چریده‌ای کو دنبات . نظیر : جمعة ولا اری طحنا

ييله اوتوران آرواددان اوغول اولماز (مراغی)
ييله بور کون وار آبار قوی جبرئیلوون باشنا - ترجمه :
این کلاه را به بر سر جبرئیلت بگذار (۲) . نظیر : آنچه را اینجا آورده‌ای
میخواستی نزد خاله‌جانت میبردی

ييله ييليجی اولماسیدیم اصفهاندا داروغه اولماز دیم -
(ریاحی)

ييله ديك ييله چغندر - عینا در نزد پارسی زبانان متداول
است . نظیر : آن چنان ديك این چنین چمچه (مأخوذ از داستان معروفی است
که همه میدانند

ييله که خان باجیم چزر هیچ بونا بیرتومان دوزهر ؟ -

۱- بز بعنوان دلسوزی گوسفند را میگفت : آخر توهم بجنب و جلو
بیفت مگر نمی بینی که من دراول رمه هستم و تا تو برسی برک و گل علف‌ها
را میخورم و فقط ریشه و ساقه آنها نصیب تو میشود . گوسفند نگاهی بسراپای
بز کرده گفت : « اینطور که ... »

۲- مردی که کلاه نداشت و درکوچه خلوتی از کنار دیوار باغی
میگذاشت دردل از خدا میخواست کلاهی برایش برساند اتفاقاً باغبان که
آنطرف دیوار مشغول لارویی نهر بود دروسط آب بکلاه فرسوده و کثیفی تصادف
کرد باییل آنرا برداشت و بازور پرت کرد . از سوء تصادف آنهم آمد و افتاد
بر سر مرد بی کلاه که اول شاد شد ولی وقتی که در آن دقت کرد دل شکسته شده
گفت : « این کلاه ... »

ترجمه: این طور که خان باجی تیز میدهد هیچ تنبانی دوام نکند
 ییله که یل اسیر هیچ زاد (۱) - ترجمه: این طور که باد میوزده هیچ
 ییلمدهن گلن آرخام اولماسا اردو مدان گلن آرخادور
 ییمروتون کلی قاجار (مراغی)
 ییوقت بانلیان خروس باشین باده ویره ر (نق) - ترجمه:
 خروسی که ییوقت خواند سرش را می بازد
 ییوقت گلن قوناق اوز کیسه سیندهن ییه ر - ترجمه: میهمان
 دیروقت رسیده از کیسه خودش میخورد
 ییوک اولانون قورساقی گن گرهك - ترجمه: بزرگ باید
 بردبار و شکیب باشد و دیر جوش زند
 ییوک باشین ییو کده بلاسی اولار - ترجمه: سر بزرگ را
 بلاى بزرگ باشد. نظایر: هر که بامش بیش برفش بیشتر. Qui terre
 a gerre a
 ییوک تکه بوغاز ییرتار - ترجمه: لقمه بزرگ گلو را باره کند
 ییو کدهن خورخماق عیب دگل - ترجمه: از بزرگ خود
 ترسیدن عیب و عار نیست
 ییوک کور پیده اولسا اوستوندهن گچمماق گرهك - ترجمه:
 و او بزرگان بل هم باشند نباید از روی آنان گذشت. نظیر: وقر واکبار کم
 ییو کلمده زور اولار یالان اولماز - ترجمه: بزرگان زور
 گویند اما دروغ نگویند
 ییوکه ییوک دییمار کیچیکه کیچیک - ترجمه: بزرگ را
 «بزرگ» گفته اند کوچک را «کوچک»
 ییو کین تانمیان تار یسیندا تانیماز - ترجمه: کسیکه بزرگش
 را شناسد خالقش را نیز نخواهد شناخت
 * بیه ییز اوکیوق سیز دوغما؟ - ترجمه: مگر ما او کهمی (ناتانی)

۱- در هوای طوفانی مردی شتر سوار قاوود میخورد یکی بروی
 گذشت و پرسید چه میخوری؟ آن مرد جواب داد: «این طور که ...»

هستیم شما تنی ؟

☆ بیه بیز صیفه دن اولمو شوق سیز خانمان ؟ - ترجمه : مگر ما از صیفه هستیم شما از خانم ؟

☆ بیه بیز مکه دن گوزی بالچیقلی کلمیشوق ؟ - ترجمه : مگر ما از مکه چشم بسته مراجعت کرده ایم ؟

☆ بیه بیزیم پولوموزون شیر قانجیق دور ؟ - ترجمه : مگر سکه ما شیرش ماده است

☆ بیه بیزیم کوبیکیمیزی بوردا کسبیلر ؟ - ترجمه : مگر نافمان را اینجا بریده اند ؟

بیه دگیدی ! - ترجمه : بلکه میخورد (۱) نظیر : بلکه من کاریده بودم بلکه شتر توهم چریده بود (یزدی)

☆ بیه سنون قانون خلقینکیندهن قره زیدور - ترجمه : مگر خون تو از مال مردم رنگین تر است ؟

☆ بیه من جیبیمده باش گیزلتمیشم - ترجمه : مگر من سر بریده و در جیبم پنهان کرده ام مراد آنکه ترا با جیبهای من چکار ؟

☆ بیه یو خودا گوره سن - ترجمه و نظیر : مگر بخواب به بینی

۱- طفلی گریه میکرد همبازیش پرسید چرا گریه میکنی؟ جواب داد :
توبسوی من سنک انداختی . همایش میگویی : بر فرض سنک انداختم بتو که
نخورد. طفل گریه را شدیدتر کرده میگویی : بلکه میخورد !

پ

پاپاسا تك خال سالىر - ترجمه : برای شاه آس میارد. نظیر:
خال بالادست میارد

پارا انسانه عقل اور گدهر (استانبولی) - ترجمه : زر آدمی
را عقل آموزد

پاراسی عزیز اولانین کندیسی ذلیل اولور (استانبولی) -
ترجمه : حب ثروت باعث ذلت خود شخص است

پاشا قابوسیندا بوق وار - ترجمه : درسرای امیر خطر است
یا خدمت پاشاها خطر دارد. نظایر: از خدمت پادشه به پرهیز. احذر مباسطه
الملوك. صاحب السلطان كراكب الاسد

پالازا بورون ایلیلان سورون - ترجمه : جاجیم پوش با جامه
بجوش. نظیر: خواهی نشوی رسوا هرنگ جماعت شو

پامبوقچینون آق ایتدهن آجوقی گلیر (مراغی) - ترجمه :
پنبه فروش ازسك سفید متنفر است. نظیر: القاص لا یحب القاص

پامبوققان باش کسیر - ترجمه : با پنبه سر میبرد. نظیر : خر
را با نمد داغ میکند

پامبوققان اود بیریره یغیشمار - ترجمه : آتش و پنبه یکجا
جمع نشود. نظیر: بیر و آهو باهم بچرا نروند (چینی)

پای ویریب دردیندهن اولمه - نظیر : زشت بود دادن و
واخواستن

پاپنی بالقوز یه تاینی یالقوز قالدیرار - رجوع شود به
اکمکین بالقوز...

پتیکله دونقوز داریدان چیخماز - ترجمه : با جادو جنبل
خوك از مزرعه ارزن بیرون نیاید

پزه ونگین آخری درویش اولار (استانبولی) - ترجمه :

آخر جاکشی درویشی است . نظیر عاشق چوپیر گشت قرمساق میشود
 پشنگون (پیش آهنگون) آخری تور با کش اولار - ترجمه:
 آخر پشاهنگی توبره کشی است . نظیر: آخر سائینی (میر آخوری) گاه کشی
 است .

پله کانی بیریر چیخا لار - ترجمه : پلکانرا يك يك بالا روند
 پنیر چوره که ال یوسان پلوا گرهك غسل ایلیه سن - ترجمه:
 اگر برای نان و پنیر دست بشوئی باید برای پلو غسل کنی

پهمن پلو اولماز یاغنان دوگی گرهك - ترجمه : با په !
 پلو نشود برنج و روغن میخواهد . نظایر . با اینها قبر آقا درست نمیشود
 کج میخواهد و آجر . با حرف نمیتوان برنج بخت (چینی)

پ... ندور که کولگه سی نه اولا - ترجمه: سنده چیست که سایه اش
 چه باشد. نظیر: سگ کیست که پشمش باشد

پ... قوه وه گوره بوستان اك - ترجمه : باندازه کودت جالیز
 بکار. نظیر: Selon le vent la voil

پ... ییهن ایتی اولدورمز لر - ترجمه : سگ جلال را نکشند
 نظیر: کهی خورده است می باید ولش کرد

پولای پول قازانار - ترجمه: پول پول آرد . نظایر : الدراهم
 بالدراهم تکسب . زر زر آرد کنج کنج

پول جان یونقاریدور - ترجمه : پول تراشه جان است
 پول ویرسن مسجدهن ملا چیخار - ترجمه : اگر پول دهی
 ملارا از مسجد بیرون آری نظایر: با پول سرسبیل شاه نقاره میزنند . زر رابسر
 فولاد می نهند نرم میشود . الناس عبید الاحسان

پول ویرماقنان دگل بخته چیخماقناندور - ترجمه : با پول
 دادن نیست با نقش آوردن است یا (صرف پول شرط نیست طالع واقبال
 شرط است)

پول ویرمشوق میخ طویلجه جن مینه جاقوق - ترجمه : پول
 داده ایم تا پای آخور سواره خواهیم رفت
 پول ویرمشم یه جاقم - ترجمه : پول داده ام خواهم خورد .

رجوع شود به چغیراساندا ...

پول ویرهن بورانی ییهر (۱) - هر که پول دهد بورانی خورد.
 نظایر : هر که پول دهد آش خورد . Pas d'argent pas de
 suisses

پول ویریب سوز آلان پشیمان اولماز - ترجمه : هر که پول دهد و بند خرد پشیمان نشود

پولدان قونشی پایی اولماز - ترجمه : از پول کاسه همسایه نشود (۲) نظیر: پول است جان نیست که آسان بکنم

پولوم جیییمده عقلیم باشیما - ترجمه : عقلم در سر است و پولم در جیب . نظیر: پول گردد بازار دراز

پولون اولدی اللی آدون اولدی بللی - اولدی یوز گیر
 ایچینده اوز (۳) - ترجمه : پولت که رسید به پنجاه (پنج هزار) نامت مشهور شد اگر بصد رسید توش غلط زن و شنا کن

پولون چوقدی ضامن اول ایشون یوخدی شاهد اول -
 نظیر: ضامن یا دست بکیسه است یا دست بیقه . رجوع شود به ایشون یوخدی ...

پولون وار گریش یوخوندور سوروش - در این دنیا
 درویش قره پول کوره دره رایش پولون وار ... (تمثل)
پولوی ویر پولانه که کال کولا - ترجمه : پول بده پول بخر
 نه که کال و کول بخر

۱- نسخه ریاحی (پول ویرهن بورانی ییهر پول ویرمیهن بورانی ییهر)

۲- کاسه همسایه هدایائی است که خانواده ها از ما کول و مطبوح برای هم میفرستند

۳- سابقها پنجاه تومان و صد تومان تجارتی مخصوصاً صد تومان ثروت سرشاری بود . مرحوم حاج کریم صدقیانی بارها میگفت : « صد تومان یکی دردهن آدم و یکی هم درخزانه بانک است »

پولی آژ اولانون غصه سیده آژ اولار - ترجمه : هر که
پولش کم درد و غصه اش کمتر

پولی کاغذدهن دوغرامازلار - ترجمه : پول را از کاغذ نمیبیرند
نظیر: پول علف خرس نیست . مراد آنکه در خرج پول نباید اسراف کرد
پولی یاخشیدور اوزی پیس ؟ - ترجمه : پولش خوب است
و خودش بد ؟

پونزه گاودوشینه بیر چارهك ات قویسان چاتلار بس نیلر! (۱)
پیاده آتلیه گولمه ایشی گچمز - ترجمه : اگر پیاده بسوار
نخندد کارش رو برآه نشود

پیچاق اوز دسته سین کسمز - ترجمه : کارد دسته خود را نبرد
نظیر: الرائد لا یکنذب اهله

☆ پیچاق بنده دایانیب - ترجمه : کارد با ستخوان رسیده . نظیر:
بلغ السیل ذباه

☆ پیچاق و برسان قانی چیغماز - ترجمه : کاردش بزنی خورش
نمی آید. مراد آنکه اوقاتش تلف است

پیچ پیچ ایو یخار - ترجمه : حرفهای بیخ گوشی خانه بر بادده
است. نظیر: النجوى من عمل الشیطان

☆ پیروه داش آتیرسان ؟ - ترجمه : بمرشدت سنک میبرانی ؟
نظایر: جلو لوطی و معلق ؟ بلقمان حکمت میآموزی ؟

☆ پیس اوخوسام آغلاما - ترجمه : اگر این دهن را بد خواندم
گریه مکن

پیس اویناماقی بس دگل چوکورده - نظیر: میمون هر چه
زشت تر بازیشت بیشتر

پیس تو یوق برک یومورتدار اوزیده ایکی ساریلی -
نظیر: تنبل بآب نمیرفت و قتیکه میرفت خمره میبرد

۱- مأخوذ از داستان است که عفت قلم اجازه نداد آنرا در اینجا

بیاوریم

پیس زاد یورقان آتدا (آلتیندا) اولار - ترجمه : کار بد
را زیر لحاف کنند . نظیر : شمع را شب روشن کنند

پیس قونشی آدمی حاجات صاحبی ایلر - ترجمه :
همسایه بد صاحب اثاثه‌ات کند

پیس قونشیه گتسه‌ن اودی اوزونه حاجات بیلر - ترجمه :
همسایه بد آتش را جزو اثاث خانه بشمار آورد

پیس‌پیلای بالاسین دیوار اوسته گوردی دیدی آق
بالدیرلاروا نه‌نون قربان - ترجمه : سوسکه بچه‌اش را روی دیوار
دیده گفت : « قربان ساقه‌سای بلورینت » . نظیر : القرد فی هین
امه غزال

پیس‌پیلینی سپوره‌لر گیده‌رایوین اشاقی باشنا قاییدار باش
یوخاری دییه‌ر ایودی اشاقی‌سیده اولار یوخاری‌سیده - ترجمه :
سوسکه را چاروب میکنند میرود پائین اطاق بعد سلاسه‌سلاسه رویالای اطاق
نهاده میگوید : اطاق صدر هم دارد کفش کن‌هم

پیسر همان پیس‌ر دور ال دگیشیلیب - ترجمه : کردن همان
است که بود منتها دست عوض شده . نظیر : سر زلف تو نباشد سر زلف
دیگری است از برای دل‌ما قحط پریشانی نیست

پیسری اگدی‌قچا سالالار - ترجمه : کردن را تا خم کرده‌ای
بس‌کردنی زنند . نظیر : تا خم‌شده‌ای بار گذارند به‌پشت

پیسلی‌قینا گوره شورلی‌قیده وار - ترجمه : بهمان اندازه که
بدجنس است نظر باز هم هست

پیمه پیس دیوبلر یاخشیه یاخشی - ترجمه : بد را بدگویند
و خوب را خوب

پیشمیشون داهی یاغدور آشپزین اوزی‌آغدور - ترجمه :
لذت غذا با روغن است

پیشیک آسقیردی صبر گلدی ؟ - ترجمه : گربه عطسه کرد
صبر آمد . نظیر : خرگوزید کرایه باطل شد

پیشیک اولدورور گوز قورخودور - ترجمه : گربه میکشد تا از

سایرین زهر چشم بگیرد

پیشیک ایودهن چیخاندا سیچانلار باش قوپاردی - ترجمه:
و قتیکه گربه از خانه بیرون رود موشها کله میکنند . نظیر : Voyage de
maitre noce de valets

پیشیک بالاسین ایستد یقیندان ییه ر - ترجمه : گربه که بجاش
را میخورد از زور محبت است

پیشیک پیشیکی ناودان اوسته ایشه دوتار - ترجمه : گربه
گربه را روی ناودان بکار میگیرد . مراد آنکه ارباب رجوع هیچوقت زمان
و مکان را مراعات نمیکند

پیشیک دهدهسی خیرینه سیچان دوتماز - ترجمه : گربه بخیر
باباش موش نمیکرد . نظیر : Tout pein merite salair مراد آنکه
بندرت کاری محضه للله انجام دهند

پیشیک قویروقون نقاربه و بریب - ترجمه : گربه دمش را بنقاره
زده است

پیشیک کدبانونی کور ایسته ر (نق) - ترجمه : گربه کوری
کدبانو را آرزومند است یا (میخواهد) . نظیر : گرگ بازار
آشفته میخواهد

پیشیکه دیدیلر فضلون درمانندی اوستون قویلادی - ترجمه :
گربه را گفتند فضلهات درمان است خاکش کرد

پیشیکی دارا قیسناسان ال اوزوی جیرماقلار - ترجمه :
گربه را که در تنگنا بگیرد چنگت زند . نظیر وقت ضرورت چونماند گریز
دست برد برسوی شمشیر تیز

پیشیکم پیشیکم یولا گتماق اولار - ترجمه : با کجدار و
مریز مماشاة توان کرد

پیشیکیمیز اوغلان دوغوب ؟ - ترجمه : مگر گربه مان نر
زائیده ؟ مراد آنکه چرا این عده چراغ روشن کرداید ؟

پیشیکین آغیزی اته یتیشمز دییه ر واه نه پیس ایگی گلور
ترجمه : دهان گربه بگوشت نمیرسد میگوید واه چه بوی بدی میدهد . نظیر :

اگر لوطی نکوید بگندم عالم میکنند. فقال هذا حصرم رایته فی حلب

پیشکین دردی ایتمی اولدوره

پیغمبر اول اوز جانین دعا ایلیوب - نظایر: فان رسول الله

اذا دعی بداء بنفسه . مال علی بوصال علی . چراغی که بخانه رواست بمسجد
حرام است

پیغمبرلرده بس نیه جرجیسی تاپدون؟ (۱) - ترجمه: پس

چرا میان پیغمبران جرجیس را پیدا کردی؟

پیغمبرلر شکسته نفس اولار - داغ گلیمیر من گیده رم (۲)

ترجمه: پیغمبران شکسته نفس باشند اگر کوه نیامد من میروم. نظیر: اگر
خرنیاide بنزدیک بار نو بار کران را بنزد خر آر

پیغمبرین چراغی قیزدان یانوب - ترجمه: چراغ پیغمبر را

دخترش روشن نگاه داشته. مراد آنکه غصه نخور که اولاد ذکور نداری

۱- موشی که در میان دندانهای گربه اسیر گشته بود گربه را گفت:

«اگر میخواهی که خون من دامنگیرت نشود نام یکی از انبیای سلف را ببر
و آنگاه مرا طعمه خود ساز» منظورش این بود که گربه را بحرف وادار سازد
که بلکه دهن کشاید تا شاید بتواند خود را از مخمصه خلاص کند. ولی گربه که
هوشیار بود اسامی پیغمبران را یکی یکی از مد نظر گذرانده و یکدفعه در
حالی که دندانهایش را بیش از پیش فشار میدهد میگوید «جرجیس!» موش
درحالی که بخت بد خویش را نفرین میکند میگوید: «پس چرا ...»

۲- اهالی دهی بکوچک ابدالی که دعوی کشف کرامات میکرد گفتند

باین کوه روبرو امر کن که نزد تو آید. ابدال سه بار متوالیا کوه را پیش
خواند چون اثری ظاهر نشد روبرو بحضار کرده گفت: «پیغمبران ...»

ت

- تابلدان وور دامادان سور (استانبولی) - ترجمه : در بازی
 نرد بزن (کشته بگیر) در بازی دام مهره را پیش ران تا فرزین شوی
 تابوب بیرمر کبدور هامو عینه جاق - ترجمه : تابوت مرکبی
 است که همه سوارش خواهند شد . نظیر : شتر سیاه جلو منزل هر کس
 خواهد خوابید (چینی)
 † تابوت زینقروویدور - ترجمه : زنگوله پای تابوت است .
 اولادصفار اواخر عمر را تشبیه کنند
 تاپان تاپانین اولسا چولده چوبان یک اولار - ترجمه :
 اگر بنا باشد که جسته مال یابنده باشد شبان دراندک مدتی خان میشود
 تاپوشورموشام جولفا توخوسون - ترجمه : سپرده ام که
 جولاه بیافد
 تات آته میندی تاریمین تانیمادی - ترجمه : تات سوار
 براسب شد خالقش را نشناخت
 تات پالچیه بات (نق)
 تات سوزینه دوترلر تات سوزینه قویمازلار (نق) - نظیر:
 بحرف روستائی میگیرند ولی سر نمیدهند
 تاتون گلیشی ترکون گیدیشی (نق) - ترجمه : مهمان آمدن تات
 خوش آیند است و رفع مزاحمت ترک
 تاتی دوگمن آقچه چیخار کوزهری دوگمن بوغده (نق)
 ترجمه : تات را بکوبی (بزنی) بول درآید و سنبل را بکوبی گندم
 تاجرة پنیر چورهك عاملة تویوق پلو - ترجمه : تاجری نان
 و پنیر بخور عاملی میتوانی مرغ پلو بخوری (نیمه ترکی نیمه عربی است)

✱ تاخامیش تاقلیدادیر - نظیر : اول پیاله و بدمستی
 تاری در ترکی بمعنی خداست. امثالی را که در باب همزه با لفظ جلاله
 «الله» نوشتیم با کلمه «تاری» نیز مستعمل و متداول است
 تاری آج ایستیه نی بنده دویورا ییلمز - ترجمه : کسی را
 که خدا گرسنه اش خواسته بنده سیر نتواند کرد
 تاری اشتیهانی کیمه و یریب پلوی کیمه - ترجمه : خدا اشتها
 را بکه داده و پلو را بکه . رجوع شود به الله دیشی ...
 تاری اشکی تانوردی بوینوز ویرمدی - ترجمه : خدا خرد را
 شناخت شاخش نداد
 تاری ییلور کتده گنهکار کیمدور - ترجمه : خدا داند که در
 دهکده گنهکاران کیها هستند
 تاری ییلیر کیم قازانا کیم ییه - ابله اودور دنیا ایچون غم ییه -
 تاری ییلیر ... نظیر : الله الله که تلف کرد که اندوخته بود
 تاری تقدیرین بنده پوزانماز - ترجمه : تقدیر خداوندی را
 بنده نمیتواند حک و اصلاح کند
 تاری در ۱۴هینده آدمون آدمی گره ک - ترجمه : در دستگاه
 خدا نیز آدمی را حامی لازم است (۱)
 ✱ تاری سنه بالام دیبوب - ترجمه : خدا ترا برای فرزندیت انتخاب
 کرده یا خدا ترا ولدی خوانده است . نظیر : خدا خوب برایت ساخته است
 تاری سیز یرده اوتور حاکم سیز یرده اوتورما - نظایر :
 الملك یقی مع الکفر ولا یقی مع الظلم . از رمه خیری نماند چون نماند
 میشبان

۱- معلوم میشود که باصطلاح امروز پارسی بازی در سابق نیز معمول
 و متداول و مانده فکر بوده است

تاری قارقیانی پیغمبر عصاسیله دوڳهر - ترجمه : خداوند
نقرین کرده اش را با عصای پیغمبرش میزند . نظیر : چوب خدا صدا ندارد
تاری ویره ن دولتی بنده آلا نمز - ترجمه : دولت خدادادی
را بنده نمیتواند متنزع سازد

تاری ویره ن دولتون زوالی یوخدور - ترجمه : دولت
خدادادی را زوال نباشد

تاری ویره نه ویرور ابله قایقودن اولور - ترجمه : خداوند
سختی را عطا فرماید ابله از فکر و خیال هلاک میشود
تاری ویریپ زینیه دیشی یوقدور چینیه (چگنیه) - رجوع
شود به الله دیشی ...

تاری هریرده بولی بیر اوره کی سخته ویریپ - معرفت مفتحه ای میش
کاسب بدبخته ویریپ - حاجی اللهقلیه یدی اوغول جمله غنی - هله بقال مییه
یدی قیزی سفته ویریپ (تمثل)

تاری یاندران چراغی گچیرتمک اولماز - نظیر : چراغی
را که ایزد بر فروزد هر آنکس بف کند ریشش بسوزد
تاریدان قورخان قولدان قورخماز - ترجمه : کسی که از
خدا میترسد از بنده ترس ندارد . نظیر : خفا الله تا من غیره
تاریدان گلمسه بنده دن نه گلور (نق)

تاریسین تانیمینده ن او مورسان ؟ - ترجمه : از خدا شناس
چه توقعی داری ؟

تارینی چاغیر تازینی براخ - ترجمه : خدا را بخوان تازی را
ول کن

تارینی گور میوبله عقلن تانیلار - ترجمه : خدا را ندیده اند
با عقل میشناسند

تازه چیتان دایاقلار چولونا گوره اویناقلار (ریاحی)

تازه دلاک گلیب کا کلی یا ننان قویور - ترجمه: بتازگی دلاکی
ظهور کرده که کاکل را یکوری میگذارد

✱ تازدهن بسم الله یا تازدهن اشکینه اگلشور

✱ تازه شهره کهنه نرخ قویور - ترجمه: شهر تازه را نرخهای
قدیم وضع میکند

✱ تازه کوزه سرین سو! - ترجمه: سبوی تازه و آب خنک. مراد
آنکه اول عشقشان است

تازه گلدی بازاردان کهنه دوشدی نظردهن - نظایر: نو که
آمد بیازار کهنه میشود دل آزار. لکل جدید لذه

تازینین ایه سی وار ایسه داوشانینده تکریمی (تاریسی) وار
ترجمه: اگر تازی صاحب دارد خرگوش را هم خدا نیست. نظیر: ما هم
خدائی داریم

تازینین هیزلیقیندان داوشان سامانلیقدا بالالار - ترجمه:
ازهیزی تازیست که خرگوش در کاهدان بچه میزاید. نظیر: از سستی
آدمیزاد است که گرک آدمخوار شده است

تازیه دیبر دوت داوشانه دیبر قاچ! - ترجمه: بتسازی
میگوید بکیر بخرگوش میگوید بدو. نظیر: يقول للسارق اسرق ولصاحب
المال احفظ مالك

تالانچیمان گیت ورگزین گدو کینه - ترجمه: اگر حرامی
هستی برو بگدوک ورگزین (۱)

✱ تای باشیدور - نظیر: کل رسبد است. بمجاز اشخاص بلندقد
وقوی میکل را قصد کنند

تای توشوی باب ایله گورهن دیسون هایله - نظیر: همنشین

وهمدم دانا گزین

تای تومان (تنبان) تای تومانه دیهر تای تومان (ریاحی) -
نظایر: دیک بدیک میگوید رویت سیاه. دنیا به بین چه فنده کور به کچل
میخنده

تا یوک اگمه داش غربته دوشمز - ترجمه: اگر بار کج
نشود سنک بغربت نیفتد

تبریزین یایی قیشدور قیشی قمیشدور (۱)
تحصیل کمالات کم آتیلن اولماز تحصیل کمالاته کمالات
گره کدور (تمثل)

ترپنمه جوجه لرون داغیلی - نظایر: مجنب که گنجی. حرکت
نکن که برکتش میرود

ترش آلوچه دور گوره نون آغیزی سولانور ییه نین دیشی
قاماشیر

ترکمان آتیدور همی آخوردان یر همی تور بادان -
ترجمه: مثل اسب ترکمنی هم از توبره میخورد هم از آخور

ترکون بودور بودوری تاتین جانین آلور - ترجمه: از
هایهوی وبگیر بگیر ترک تات قالب تهی کند

ترکی آت ییخار تاتی ات (نق) - ترجمه: ترک را اسب از پا
درآورد و تات را گوشت (چاقی)

تره لی چالیر تور بالی اوینور - نظایر: جنگل مولا ست.
سک صاحبش را نمی شناسد. کی بکیه

تره ییه نده یازه چیخار کره ییه نده - ترجمه: تره خور (سبزی)

۱- گفته یکی از رؤسای مالیه است که از سرمای تبریز دلی پر خون

داشت

خور) هم به بهار میرسد گرم خور هم . نظایر: چه جقه شاهی و چه کلاه درویشی
هر دو آخرش یکی است . شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

تزەك درەن اللری اپك گوردی دولاشدی - نظیر: از هول
هلمم افتاد توی دیک

تعارف تعارفدهن قالخار - ترجمه: تعارف از تعارف خیزد یا
تعارف تعارف آورد

تفنگین دولوسیندان بیر نفر قورخار بوشیندان ایکی نفر
ترجمه: از تفنگ پر یک نفر میترسد از تفنگ خالی دو نفر

تك الدەن سسی چیقماز - ترجمه: یکدست صدا ندارد. نظیر:
لیس الدلو الا بالرشاء

تکلیق اللهه یاراشور - ترجمه: تنهایی خدا را زیبد. نظایر:
لاره‌بانیه فی الاسلام. آنکه از جفت میراست خداست. کسیکه تنهایی را
دلپذیر می‌یابد یا خداست یا جانور (ارسطو)

تکه ایلن دوست اولان ایللر کوسولی قالار - ترجمه: کسی
که با لقمه‌ای دوست می‌گردد بعید نیست که سالها نیز در حال قهر باشد
تکه تکیه کمکدور - ترجمه: تکه تکه را کمک است. نظایر:

آب باب میخورد وزور بر میدارد. الثمره الى الثمره تمر
تکه دوستی دوست اولماز - ترجمه: از یار نانی دوست
نیابد

تکه قارین دویورماز محبت آرتیرار - ترجمه: تکه (لقمه)
شکم سیر نکند محبت فزاید

تکه نی قیتره زلر - ترجمه: تحفه و هدیه را رد نکنند. نظایر:
رد احسان غلط است. لایرد الاحسان الا العمار

تکه نی دینگیلده‌دن داشاقلاریدور
تکیه دیدیلر داشاقلارون نیه ایکی حاجادور دیدی آراسیندا

حساب وار (ریاحی)

تله دن سیچریان تولکی بیرده تلیه دوشمز - ترجمه: روباه
یکبار که از تله جست دیگر در آن نمی افتد. نظیر: العاقل لا یلدغ من جحر مرتین
(حضرت رسول اکرم)

تله سن پشیمانلیق چکه ر - ترجمه: عجله سبب پشیمانی است .
نظیر: العجله من الشیطان

تماشاجی کلانباز اولار - ترجمه تماشاجی کلانباز است . نظیر:
حاشیه نشین دلش کشاد است

تنبل آدم فکری اولار - ترجمه: آدم تنبل فکور است. مراد
آنکه اشخاص تنبل غالباً چاره بر هستند

تنبل قوتیم یوخ دیه ر - نظایر: المعجز آخر العجیله . نمیدانم
راحت جان است

تنبله ایش دیه نصیحت اشید - ترجمه: به تنبل کاری رجوع
کن نصیحت بشنو

تنبله دیدیلر قاپونی اورت دیدی یل اسر اورتر - ترجمه:
تنبل را گفتند در را ببند گفت الساعة باد میوزد و می بندد

تنبله یققدان اشکه دایی دییر - ترجمه: ازدرد تنبلی خر را دائی
خطاب میکند. نظیر: ازدرد لاعلاجی خر را گوید خانجایی

تند سو کورپی ییخار - ترجمه: آب تند رو پیل خراب
میکند

تند گیده ن تز یورولار - ترجمه و نظیر: کسی کو زود راند
زود ماند (نظامی). تب تند زود عرق می آرد

توبه توخو ققدان چیخار دعوا یوخو ققدان - ترجمه:
بی نیازی باعث توبه است و آزمندی سبب دعوا یا توبه از بی نیازی خیزد و

دعوا از آزمندی

* توپراق چکر گتیری - ترجمه : خاک جلب میکند . مراد آنکه هر کس جائی که مقدر است بمیرد در ساعات آخر عمرش بدان سوی کشیده میشود

توپلانما میش یرده یریه ییلمور قوللوقچیلیق ایلیر - رجوع شود به دوز یرده ...

توپراقدان سس چیخماز - ترجمه : از خاک آوازی بر نیاید . نظیر : بر نیاید ز کشتگان آواز

* توتکین دیلین چکدی - نظایر : ماستها را کیسه کرد . خفقان گرفت .

توخ تو یوقوناندور آج سویوقونان - ترجمه : توان-گر بفکر مرغ است و درویش بفکر سرما

توخ دیهر آجالمارام آج دیهر توخالمارام - رجوع شود به آج دیهر ...

توخلوق ییه سینین کوکون قازار - ترجمه : ثروت ریشه صاحبش را کند

توخون آجدان خبری اولماز - ترجمه : سیر از کرسنه خبر ندارد . نظایر : سیر غم کرسنه نخورد . سخت دلی از سیری خیزد

توخی ترپتمه آجی دیندیرمه - رجوع شود به : آجی دیندیرمه ...

* تو دییرسن یره دوشمور - ترجمه : تف بکنی بر زمین نیفتد . مراد آنکه سرمای سختی حکفرماست

توره دوشهن صبر ایلسمه اوزون اولومه ویره (نق) - نظیر : مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش (حافظ)

توسباغا قینیندان چیخدی قینین بگنمدی - ترجمه : لاک پشت از غلافش بیرون آمد غلافش را نه بستید . رجوع شود به این دینکه دینکه ...

توسیدهن قور تولماق ایچون اود ایچینه دوشمه - ترجمه:
برای فرار ازدود وارد آتش مشو

✱ توسوسی بیر چیخار - ترجمه: دود هر دو بکنواخت
بلند شود

✱ توسوسی برکدور - نظایر: سنبه پر زور است. هوا پس
معرکه است

توکسوزدهن قیل قوپارماق پک کوچدور (استانبولی) - ترجمه:
از کوسه موی کندن بس مشکل است. نظیر: از خرس موئی

توکولن دولی گلمز (نق)

✱ توکون اوددا دوتدولار - ترجمه: مویش را آتش زدند. نظیر:
شصتش خبردار شد

✱ توکی دیریلیب - نظیر: آبی زیر پوستش دویده

تولانبارچی اشکی گلابتون نوختا - ترجمه: خر توتتاب و
افسار گلابتون. نظایر: خر پیر و افسار رنگین. سک گر وفلاده زر. سر
کچل و عرقچین

تولانبار دامیندا لاله! - ترجمه: بام تون و گل لاله! نظیر:
طاوس و خانه روستائی!

تولانون ابلهی اودور کیم دوتدوقون براخا قاجانا
یو گوره - ترجمه: سک ابله آنست که صیدش را رها کرده عقب
فراری بدود

✱ تولکه دوشوب - ترجمه: چهره شده

تولکی اولاندان ییله اوتویه راست گلممیشدی - ترجمه:
تاروباه شده بود بچنین مخممه ای گرفتار نشده بود. نظیر: تاشغال شده بود
به چنین راه آبی گیر نکرده بود

تولکی بازارده نه قایپورور - ترجمه: روباه در بازار چکار

دارد. نظیر: شتر را بعلاقبیدی چکار

تولکی توزاناقی سالی - نظیر: شلنک تخته میزند

تولکی تولکیه بویورور تولکیده قویروقونا - ترجمه :

روباہ بروباہ امر میکند روباہ ہم بدمش

تولکی چوق بیلدیمندان تلیه دوشر - ترجمه : روباہ از

زیرکیش درتله می افتد. نظیر: پهلوان از پرفتی بزمین میخورد

تولکی سواقلی باغا گیرمز - ترجمه : روباہ بیاغ محصور

وارد نشود

تولکی وار باش قوباردار قوردون آدی بدنام دور -

ترجمه : بسا روبهانی هستند که کله میکنند ولی نام کرک بینی مشهور

شده است. نظیر : سرطان گرم واسد بد نام است. دزد نا گرفته

سلطان است

تولکی ییه نی اصلان قوسدورانمیب - ترجمه : حتی شیر

نیز نمیتواند آنچه را که روباہ خورده و از هضم رابع گذرانده بازستاند

تولکینی دریسی خاطرینه قواللار - ترجمه : روباہ را برای

خاطر پوستش تعقیب کنند. نظیر: دم روبه وبال روباہ است

تولکینین ایکلی قابوسی اولار بیریندهن برکه قویسالار

بیریندهن اکیلی - ترجمه : لانه روباہ را دور است اگر از یکی تحت

فشار قرار گیرد از دیگری میتواند جاننش را خلاص کند

تولکینین شاهی قویرو قیدور - ترجمه : دم روبه کواه

روباہ است. رجوع شود به تولکیه ...

تولکینون عربضه سین اوخویونجا دریسی فیلتی سیتیخار -

ترجمه : تا عربضه روباہ خوانده شود پوستش کنده شود. نظیر: تا تریاق

از عراق آورده شود مار گزیده مرده باشد

تولکیه دیدیمز شاهدون کیمدور ؛ دیدی قویرو قیوم -

ترجمه: روباه را گفتند شاهدت کیست گفت دمم. نظایر: گواه دزد کیسه بر است. گواه مست میفروش است (هندی)

☆ توماته بیشیک بالاسی سالیب - نظایر: کک بشلوارش انداخته.

Il lui a mis la puce à l'oreille

تویوق بیر قیشلیدور - ترجمه: مرغ یک پا دارد. نظیر:

Il faut detruire Cartage

تویوق تایانا بیر یومورطا ویره لدر - ترجمه: کسیکه ماکیان پیدا کند مزد گانش یک تخم مرغ باشد. نظایر: زکوة مرغ پنبه دانه است. جائیکه استحقاق فزون است پاداش نیز بزرگ است (چینی)

تویوق گلدی غاز یریشی یریه جرجنک اولدی - ترجمه: ماکیان خواست روش غاز یاد بگیرد چارچنک شد. رجوع شود به قارقا گلدی ...

تویوق یوموتدادیقجا ماتحتی دار اولار - ترجمه: مرغ تا تخم میکند ماتحتش روز بروز تنگتر شود

تویوق یومورتا سینه گوره قاققیلدار - ترجمه: مرغ خانگی بنسبت تخمش که کرده قدقد کند

تویوقوه کیش دیمیشم یا پیشیکوه پیش - ترجمه مرغت را کیش گفته ام یا کر بهات را پیش

تویوقون لله کی گوروشور - ترجمه: دم خروس پیدا است. نظیر: Epur si muave حقا که زمین میگردد (گالیله)

تویوقی بوغدا انبارینه سالسان دورار اشینماقه - ترجمه: مرغ خانگی را اگر در انبار غله هم ول کنی باز شروع میکند به جستن دانه. نظایر: العادة طیبة ثانویه. ترك عادت بموجب مرض است

تهیدست قاپویه ویرسان افندیم او یور دیلله ر - الوندیه بخشش وار ایسه افندیم بویور دیلله ر (استانبولی) - ترجمه: اگر

دست خالی در بزنی جواب دهند که آقا خوابست - اگر تحفه ای آورده باشی
گویند : آقا بفرمائید قدم بالای چشم

تیز اله گلشن تیز ایاقدان دوشهر - ترجمه : هر چیزی زود دست
دهد (برسد) زود نیز از پای درافتد

† تیان دیبیدور - ترجمه : ته تقاری است

تیز یتهن تیز یتهر - ترجمه : هر چیزی که زود روید زود نیز
سپری شود

تیز چاتان تیز چاتار - ترجمه : هر کس زود بار بندد زود نیز
بمنزل برسد

تیز دولت باشه چاتماز - ترجمه : ثروتی که در اندک مدت
بدست آید بس دیر نباید . نظیر : خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

تیکان اکن گل گوتورمز - ترجمه : هر کس خار بکارد گل
نمرد . نظیر : من یزرع الشوك لم یحصد به عنباً

تیکان اوستیم - ترجمه : گومی بر روی خار نشسته ام . نظیر :

Je suis sur les epines

تیکانان گل توره رگلدهن تیکان - ترجمه : از خار گل روید و
از گل خار . نظیر : رب حمقاء منجبة . رجوع شود به اوددان کول ...



ث

ثواب توکولوب ییغانی یوخدور - ترجمه : ثواب زیر
دسه و پا افتاده جمع ککنش نیسه . مراد آنکه امر خیر لا تعد و
لا تحصی است



ج

✽ جابرین کچیسیندهن کچدی (۱) - ترجمه: این دیگر از بزغاله جابر هم گذشت. مراد آنکه خیلی بزرگ است

✽ جان بیر قالبدولار - نظایر: دومغز دریک پوستند. *Ce sont deux têtes sous le même bonnet*

جالاسان گونی گونه گیچهن گونه چاتماز - ترجمه: اگر روزها را بروی هم بریزی روزی که گذشته بدست نیاید. نظیر: آب رفته بجوی باز نگردد

✽ جاندور بادمجان دگل - ترجمه: جان است بادنجان نیست. نظیر: کار دل است کارخشت و گل نیست

جان سنون جهنم تارینون - ترجمه: تن از تو جهنم از خدا نظیر هرچه خواهی بکن مرا چه غم است

جانندان قونشی پایی اولماز - ترجمه: از جان کاسه همسایه نشود (۲). نظیر: جان است نه آنست که آسانش توان داد

✽ جانماز سواچکیر - ترجمه: جانماز آب میکشد. یعنی تظاهر

۱- در احادیث وارد است که روزی جابر بزغاله ای ذبح کرده حضرت رسول اکرم را باجمعی از صحابه بنهار دعوت میکند. موقع تشریف آوردن آنحضرت هر کس را در راه ملاقات میفرمایند همراه خویش میسازند و در نتیجه وقتی که میهمانان در خانه جابر دور هم می نشینند از کثرت آنان وقت مطبوع تشویش خاطری بجابر دست میدهد ولی از اعجاز نبوی همه حضار با آنان موجود و آن یک راس بزغاله سیر میشوند

بزهده میکنند

جانی جانان یولونده دییهن چوق اولور قییان آز - ترجمه:
خیلی‌ها سرشان را در راه جانان وعده دهند ولی موقع عمل کوتاه آیند و
مضایقه کنند

جاهلده سوز اگلمز گنیزده قوز - ترجمه: در دل نادان
حرف نشیند و برگنبد جوز. نظیر: تربیت نا اهل را چون گردکان بر
گنبد است

جبرئیل قنادین سسی گلیر - ترجمه: صدای پر جبرئیل میآید.
صدای پول و مسکوکات را قصد کنند

جدا جواله سیقیشمار (نق)

جدانی اوغورلیان یرین ایلهر - ترجمه: کسی که نیزه
میدزدد جایجا کردنش را نیز بلد است. نظیر: هر که منار میدزدد اول
چاه می کند

جد قانلو سیدولار - ترجمه و نظیر: پدر کشتگی باهم دارند
جفته بیر سقّه (۱) ویردی - ترجمه: بجفتشان يك «سقّه»
زد. نظایر: با يك تیر دو نشان. بيك کرشمه دو کار

جفته گتمز او کوزون اولسون ایشه گتمز او غلون - رجوع
شود به ایشه گتمز او غلون ...

جفته گیدهن او کوز گوزوندهن تانیمار - ترجمه: گاو
ورزا از چشمش پیداست. نظیر: ان الجواد عینه فراره

جافا کفنیسز اولهر - ترجمه: جولاه بی کفن میبرد یا (جولاه
موقع مردن کفن ندارد) رجوع شود به بور کچی باشنا ...

جاولو کیمیر - ترجمه: لگام میچود یعنی مترصد است. نظیر:

Il rongé son frein

۱- قاپ درشتی است که در موقع بازی سایر قاپهارا با آن میزنند

✱ چندالاریندان جن اولکور - ترجمه : ازپاره گیهای لباسش جن رم میکند . نظیر : هرچه در قرآن کاف است درقبای او شکاف است
جنه بورک تیسکر شیطانہ پاپیش - ترجمه : جن را کلاه دوزد وشیطانرا پاپوش . نظایر : بشیطان درس میدهد . صدتا کل را کلاه وصدتا کور را عصاست

جنه دمیر گوستردیلر - ترجمه : بجن آهن نشان دادند . نظیر : جن وبسم الله

جواهر چندا آراسنده اولار - ترجمه : جواهر را بکهنه پیچند . نظایر : گنج درویرانه است . آب حیوان درون تاریکی است . در مرقع های خاک آلوده بینی روشنی

جوهر داریقه دوشمسون نامرد مال ییه سی اولماسون - ترجمه : نه جوانمرد به تنگدستی افتد و نه نامرد بنوائی برسد

جهاندا کله ساق اولسون کله اسگیک دگل مرده - کلاهون ساتکیلن خرج ایت طفیلی اولما نامرده - جهاندا... نظایر : سرباشد سامان کم نیست گوش باشد گوشواره کم نیست

جهاندا یار اول یاد اولما - ترجمه : تا میتوانی یار باش ییکانه مباش . نظیر : یارشاطر باش نه بارخاطر

جهد ایله دوست قازان دشمن اوجاق باشیندا - ترجمه : جهدکن دوست پیدا کنی دشمن دم دست است . نظایر : تا توانی دلی بدست آور . مشکل میتوان سالی بکدوست پیدا کرد ولی بساعتی میتوان دوستی را آزرده خاطر ساخت (چینی)

جهد چاروق پیرتار - ترجمه ونظیر : از پردویدن پوزار پاره میشود : تب تند زود عرق مبارد

جهنمه فیدهن اوزونه یولداش اختارار - ترجمه : مصیبتکار برای خودش رفیق میجوید . غالباً اشخاصیکه میخواهند دمی

بخمره زتنددیگران را نیز دعوت میکنند

جوجه نه نه سیندهن سود گورمیوب - ترجمه : جوجه از مادرش شیر ندیده . نظیر : بای چراغ تاریک است

جوجه نی پائیزده سایالار - ترجمه : جوجه را در پائیز می شمارند
نظایر : شاهنامه آخرش خوش است . Count not your chickens before they are hatched

جوجه نین طویدادا باشین کسلر یاسدادا - ترجمه و نظیر : مرغ سرقاب هم در عروسی خودش ریخته شود و هم در عزا
جوجه همیشه سبد آندا قالماز - ترجمه : جوجه همیشه زیر سبد نمی ماند

☆ جوجی بانیندان شام اذانینا کیمن . ترجمه : از بانک خروس تا اذان مغرب . نظیر : از بام تا شام
☆ جیبیم کیمن تانیرام - ترجمه : چنان می شناسم که جیب خودم را می شناسم . رجوع شود به جیک و بو ککون ...

☆ جیبیمین پامبوقلاری الیمه گلیر - ترجمه : پنبه های جیبم بدست می آید
نظیر : جیبم را تار عنکبوت گرفته

☆ جیبیوون سو کونون نیکه یرم کی - ترجمه : مگر پارگی های لباس را میدوزم ؟ مراد آنکه حراست کجاست ؟

جیس مادبان بالانی دوشونده ساخلار (ریاحی) کذا ؟

☆ جیک و بو ککون تانیرام یا جیک و بو ککونه بلدم - ترجمه : بجیک و بیکش بلدم یا جیک و بیکش را می شناسم . نظیر : چنان می شناسم که فرنگی ساعتش را نشناخته



چ

چاخچاخی (۱) باشین یره دو گهر دگیرمان بیلدیقین ایله

نظیر: مه نشاند نور وسك عومو كند

چاخیر ایچن مالین ییه- بئك چكن عقلمین- تریله آتان عمرین

ترجمه: می پرست مالش را تلف میکند و بنکی عقلش را و تریه-اکی
عمرش را

✽ چادر سیزلیقدان ایوده قالیب - ترجمه: از بی چادر کی در خانه

مانده است. نظیر: آب نمی بیند و گرنه شناگر قابلی است

چاریقیندا ایتیره ن پتواسیندا ایتاپار - ترجمه: آنچه را که در

توی چاروق کم شده باید در میانه باتابه عقب آن گشت. مراد آنکه برای پیدا
کردن مفقود نباید دور تر رفت

چاریقینه اسیر گینه پتواسیندا قویار - ترجمه کسیکه بچاروقش

مضایقه کند باتابه اش را نیز روی آن میگذارد

چاغیریلان یره ارینمه چاغیریلیمیه یرده گورونمه -

ترجمه: بجائی که مدعو هستی از رفتن مضایقه نکن و در جائی که دعوت
نداری دیده نشو

چالاغان گویده دولانی جوجه نین اوره گئی بولانی- ترجمه:

شاهین در آسمان میگردد و چرخ میزند دل جوجه بهم میخورد

✽ چال سوا ایچ - نظیر: بر سر کوزه بگذار و آبش را بخور

۱- چاخچاخی (چقچه) اسباب کوچکی است از چوب که بر روی سنك

فوقانی آسیاب قرار دارد و با جست و خیز خود از ناب كوچك دانه هارا بجلو
میکشاند

چالیشماق چاریق پیرتار - ترجمه و نظیر: از بر دویدن پوزار
باره میشود

چای باش آشاقی آخیندیم چای باش یوخاری آختاریرام
چایدا بالق سودا سیدور - ترجمه: معامله ماهی دریاست .
Il ne faut jamais vendre la peau de l'ourse qu'on ne l'ait mis par terre
چایدان کیچنده کوت کوته دگیلر - نظائر: پیراهنشان در یک
آفتاب خشک میشود . عموقیزی دسته دیزیش است . آستر آستین لعاف پوستین
همسایه اش است . مراد آنکه قرابت خیلی خیلی دوری با هم دارند

چایی که اولندی دیشلمه ییکار اوتور ایشلمه (نق) - ترجمه:
چایی که شد دیشلمه تو نیز ایشلمه (گازنکن) یا چایی که قند پهلو شد توهم
بر روی پهلو بخواب . نظیر: گمان میکنی من ترا بنده ام بقدر نهارت
(ناهارت) کون کنده ام

چای ندور ، سای ندور - ترجمه: چایی کجا شماره کجا؟ یا
چایی شماره نمیخواهد

چایی گورنده پاچه نی سیوا - ترجمه: وقتی که رودخانه را
دیدي ساقهای بالا زن . نظائر: علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد . پیش
از باران بام خانه ات را اندود کن (ژاپونی)

چایی گیچنده ن صونرا بارک الله دیلله ر - ترجمه: وقتی که
از رودخانه عبور کردی بارک اللهت گویند

چایی گیچنه جن ارمنیه دایی دیه - ترجمه: مادامیکه از
رودخانه نگذشته ای ارمنی را دایی جان بخوان

چایین داشی چایین قوشی (نق) کذا؟

چپین مردار اولماز گونول بولاندرار - رجوع شود به
میلچک مردار ...

چپلاق ک... دهن تومان اوغورلور - ترجمه: از ماتحت عور

تنبان میدزدد . یعنی طماع عجیبی است

چپلاقون حرامیدهن نه پرواسی (نق) - ترجمه و نظیر: برهنه
فارغ است از دزد و طرار

چراغ اوز دیینه ایشیق ویرهز - ترجمه : چراغ بیای خود
نور ندهد. نظیر: چراغ دور را روشن کند نه نزدیک را (چینی)

چراغ ایشیقی ایسته‌ر - ترجمه : نور چراغ میخواهد. نظایر:
این رشته سر دراز دارد . فیالها قصة فی شرحها طول . الحدیث طویل و
الكلام كثير . این زمان بگذار يك وقت دیگر

چراغ چراغدان یانار - ترجمه : چراغ از چراغ روشن شود
(نورگیرد). نظیر: آلوده بآلوانگر درنگ بگیرد

چراغ دیبی قرانلوق اولار - ترجمه : بای چراغ تاریک
است

☆ چراغه پی قویدولار . نظیر: درکالبدش روح دمیدند

چراغه بیر قاج پی یوز اوپوشدهن آرتوقدور (نق) - ترجمه:
چراغ را يك قاج بیه بهتر از صد بوسه است

چرچی کیسه سینده کین ساتار - ترجمه : پیله و آنچه را که در
توبره یا (خورجین) دارد فروشد . نظیر: کمال الجود بذل الموجود .
رجوع شود به وارین ویره‌ن ...

چرچینین آلدی یغیشدی بیر یره اشکین قیچی سیندی (۱)
ترجمه : سوگندهای پیله‌ور بکجا جمع میشود و بای خرمی شکند . نظیر:

۱- از سیاق مثل همچو مستفاد میشود که پیله‌وری بوده که از سوگند
دروغ ابا نداشته و در سایه دروغ اجناس نامرغوب را بشتربانش قالب میکرده
و مانند آن چوبان متقلب که شیر را با آب قاطی مینموده بالاخره بسزای عمل
بد خویش رسیده است

دیدی آن آب قطره قطره همه جمع گشت سیل شد ببرد رمه
 چرده کلرین چپخار تمیر یا چرده کلی چرده کلی بیر -
 ترجمه : هسته هایش را در نمی آورد یا با هسته میخورد
 چرشاب جوراب ایللوب گلوب (۱) - ترجمه : چادر بسر کرده
 و آمده . نظیر : خر همان خر است بالانش عوض شده
 چرشاب جوراب ایچینده هامو عورت گوزله دور - ترجمه :
 زیر چادر همه زنان زیبا هستند . نظایر : بس قامت خوش بزیر چادر باشد
 چون درنگری مادر مادر باشد . شب گربه سمور می ماند
 چرکین اوزون گیزلدهر گویچک بودالار گزه ر - ترجمه :
 زشت رویش را پوشاند ولی زیبا گشاده رو باشد . نظیر : خوب رویان
 گشاده رو باشند (سعدی)
 چرکین بزه نینجه طوی گیچر (نق) - ترجمه : تا زشت آرایش
 را تمام کند جشن عروسی نیز سپری شود
 چزه نینن (چزه نیلن) بویوران یورولماز - ترجمه : کوزنده
 و گوینده خسته نشوند . مراد آنکه تحکم آسان است
 چربلیقی بس دگل شور گوزلیقیدا وار - نظیر : کوری و
 نظر بازی !

۱- زنی چند روز متوالی برای ناهار شوهرش شله تهیه کرد آخر
 سر شوهر عصبانی شد و گفت : از فردا یا من تو این خانه و یا شله . و
 فردای آنروز که برای صرف نهار بمنزل آمد و سر سفره نشست . زنش این
 بار يك بشقاب دلمه برك پیش وی گذاشت . وقتیکه شوهر دلمه هارا و رانداز
 میکید رو بزنش کرده و میگوید : این همان شله دیروز است که چاقچور
 پوشیده و چادر بسر کرده آمده است

چکدیلر یا ایسی چکدیلر - ترجمه: کشیدند؛ (۱) یا نخ را کشیدند

* چکیکه بیهانی بهرینه دوتور - ترجمه: ملخ خورده را هم باید بهر حساب میکنند

چکیلمه بر کیمز - ترجمه: تا کشیده نشود سفت نمیشود
چگنه توپور یولداشندان دالی قالما - ترجمه: بجو و تف کن ولی از رفیق عقب ممان.

چماق چورلیه دگر - ترجمه: چماق بر سر مریض آید. نظایر:
هرچه گیوه تنک اسفیلی آدم لک است - آنکس که فقیر تراست ناروایی‌ها
بیشتر سراغش می آید (چینی). بارانهای شدید بر بامهای خراب فرود
می آید (ژاپونی)

چماقین اویری باشین چورده - ترجمه: آن سر چماق را بر میگردانم

چمچه آشدان ایسی اولدی! - ترجمه: فاشق از آتش گرمتر؛
نظیر: کاسه از آتش گرمتر؛

۱- حاکمی احمق را گویند که بطول کلام مبتلا بود و در دارالحکومه
موقع مراجعه ارباب رجوع اصل موضوع را گذاشته و بعاشیه میرفت و از رطب
و یابس بهم مییافت. ندیش هر بار ویرا ملامت میکرد تا آنکه آخر سر
قرار گذاشته ندیم نغی بر قضیب حاکم به بند و آنرا از زیر جبه و بساط
بگذراند و سر رشته را دوزیر عبا بدست گیرد تا هرگاه او خواست روده
درازی کند رشته را بکشد و گوینده از گفتار باز ایستد. از آن روز بیعد در
کرما گرم صحبت ندیم نخ را میکشید و حاکم بدبخت صحبتش را قطع میکرد
و وقتی که مستمعین درخواست میکردند که بقیه فرمایشات را بیان فرمائید
میکفت: «افسوس نخ را کشیدند!»

چمچه دوتان سنه سلوریلور (ریاجی)

چوالار دولدی داغارچیلار دولماز ! - ترجمه: چوالها

بر شد ولی اینانها برنیشود

چوبان دایاقیلن گلین ایاقیلن - ترجمه: چوبان باعصایش میآید

وعروس با بایش . مراد آنکه اجبار نیست

چوبانین سوقاتی مرجالیق (۱) اولار - ترجمه: تحفه چوبان

مرجالیق است . نظایر: برك سیزی است تحفه دوویش . ان الهدایا علی

مقدار مهدیها

چوبوقی یاشینگن اکمک گرهك - ترجمه: اصله را آنوقت

که تر است باید کاشت . نظیر: چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشک

جز بآتش راست

چودارون گوبلی (گوبلی) اولما تکهدهن پنیر دوتار -

ترجمه: اگر چوبدار بخواهد از بز تر نیز پنیر تهیه میکند

✽ چورتی پوزولدی - ترجمه و نظیر: چرتش باره شد . بنك از

سرس پرید

چورهك آچانی قلیچ آچماز - ترجمه: گرهی را که شمشیر

باز نتواند کند نان باز میکند

چوره کی آت دریابه بالق بیلمه خالق یطهر - ترجمه:

تو نان را بدریا بینداز اگر ماهی نداند خالق ماهی خواهد دانست . نظیر:

نکوئی کن و در آب انداز

۱- طبق تحقیقی که بعمل آوردم مرجالیق يك نوع خاوی است شبیه

خارشتر که در کوهها میروید . دهاتیان پوست آنرا کنده و مغزش را که نسبتاً

لنجد است میخورند . در نسخه بق «موجلیقدر» ثبت شده است بهر دو تقدیر

مراد از مثل معلوم است

چوره کی آغیزیمیزه یمیشوق قولاقمیزه یممشوق - ترجمه:
 ما نان را بدمانان گذاشته ایم بکوشمان نگذاشته ایم
 چوره کی چگنیوب آدمین آغیزینا قویمازلار - ترجمه:
 نان را جویده دهن آدم نمیکذارند. مراد آنکه باید تقلا کرد تا روزی
 بدست آورد

* چوره کی غبیده ن پیشیر - ترجمه: نان از غیب پخته میشود.
 درباره اشخاصیکه معلوم نیست از کجا تعیش میکنند مورد استعمال است
 چوره کی ویر چورکجیه بیر چوره کده اوسته ویر -
 ترجمه: نانرا بده بنانوا یک نان رویش بده. نظایر: اعط القوس بارها.
 کار از استاد میترسد (رومی) رجوع شود به ویر قره ...

چوق آدام ده ده سین کور ایلدی که کوراوغلی دیسونلر
 ترجمه: خیلی ها پدران شان را کور کردند که «کوراوغلی» (۱)
 نامیده شوند

چوق آشنا دوتان آشناسیز قالار - ترجمه: هر که رفیق باز
 باشد آخر سر تنها می ماند. نظیر: دوست همه دوست هیچکس نیست
 چوق آند ایچه نین آندینا اینانما - ترجمه: برسو کند کسی
 که بسیار سو کند می خورد اعتماد مکن. نظیر: Qui prouve trop ne
 prouve rien

چوق ایت هورمکین ییلمزکنده قوناق آرتیرار - ترجمه:
 بسا سک لایند نشرا بله نیست و بر تعداد مهمانان ده می افزاید

۱- «کوراوغلی» از قهرمانان داستانی آذربایجان است که
 نمایشنامه ها و اشعار بنام وی ساخته و پرداخته اند و نام اسب وی که
 «قیرآت» نامیده میشد مانند رخش رستم در نزد ترکی زبانان شهرت
 بسزائی دارد

چوق بوداقلار کوتوکنر اوسته دوغرانبوب - ترجمه : بس
شاخها که بروی کندهما (ریشهها) اره شده اند

چوق ییلمیش تولکی قویرو قوندان تلیه دوشهر - ترجمه :
روباه از زیر کیش بتله می افتد

چوق ییلیرسن آزدانیش - ترجمه : ولو بیشتر میدانی کم حرف
بزن

چوق جووما سو باشند آشا - ترجمه : آنقدر غوطه نخور
که آبت از سرگذرد. نظایر : آنانکه مدبرند سرگردانند. اکثر اهل
الجنة البلبا

چوق چالیشماق باغماق پیرتار - ترجمه : ازپردویدن بوزار
باره میشود

چوق دانیشان چوق چکر - ترجمه : برکوی بیشتر گیر می افتد
مراد آنکه برای اثبات گفته اش بزحمت می افتد

چوق دانیشانین آغیزی یوک اولور (مراغی)
چوق دوغری وارکه یالان اوندان ییدور - ترجمه : بسا
حرف راست که دروغ از آن بهتر است. نظیر : دروغ مصلحت آمیز به از
راست فتنه انگیز

چوقدا گوونمه تختوه شاهدان گدالیق یاخشیدور - ترجمه :
این قدر بتاج و تخت خود مبال، از شاه کدائی مطلوب است
چوق دیکله آزد سویله (استانبولی) - ترجمه : کم گوی
بیش نبوش

چوق زیر کلیق جوانمر گلیق گتیره - ترجمه : زیرکی بسیار
باعث جوانمرکی است

چوق سوز قرآنه یاراشار (نق)
چوق قویونی اولانون چوقدا قوزیمی اولار (مراغی)

ترجمه : آنکس که میش فراوان دارد بره‌اش نیز افزون است

چوق گزه‌ن چوق ییله‌ر - رجوع شود به چوق یاشیان ...

چوق گوله‌ن چوق آغلار - ترجمه و نظیر: آنکه خندید بیش

بیش گریست . كثرة الضحك تهيت القلب

چوقلار چکر عاشق‌لیقین حسرتین اما سازین باشینا قیل

دولاندیری - ترجمه : خیلی‌ها حسرت نوازندگی را میکشند ولی فقط

سر ساز تار پیچیدن را بلدند

چوقلارینی قورد داغیتدی امامنیم کیمین توکی داغیلانی

اولمادی - ترجمه : خیلی‌ها را گریه کرد ولی بره‌ای کسی مثل

مال من برباد نرفت

چوقلوق پوقلوقدور - ترجمه : کثرت خالی از خطر نیست یا

(کثرت خطر دارد) نظایر : السلامة فی الوحده . جریسته روکه گذرگاه

عافیت تنک است

چوق ویر آز یالوار - ترجمه : بیش ده تا کمتر لایه کنی

چوق یاخشی اوینور چوکورده یا (اوتوروردا دوروردا)

ترجمه : بد رقصیدنش بجای خود زانوهاش نیز خم میشود . نظیر: قاج زین

را بکیرسواری پیشکشت

چوق یاشیان چوق ییلمز چوق گزه‌ن چوق ییله‌ر - ترجمه :

آنکه زهاد عمر کرده بیش نداند بلکه آنکه بیشتر سیاحت کرده بیشتر داند

چوق یماق آدامی آز یماقدان قویار - ترجمه : برخوردی

آدم را از کم خوردن نیز باز دارد : نظایر: رب اكله تمنع الاكلات .

Eyrasp all lose all

* چوکونه ایپ باغلامالیدور - ترجمه از آنهاست که باید بدولش

نخ بست . نظیر : ان العصا قرعت لذی العلم . مراد آنکه آدم بی‌عرضه و

احمق است . رجوع شود به چکدیلر

✱ چول قوشی بیابان داشیدور - ترجمه : مرغ صحرا و سنک بیابان است. مراد آنکه مدام درسفر است

چولمک آشدان ایددی اولدی ؟ - ترجمه : دیزی از آش گرمتر شده ؟ نظیر: کاسه از آش گرمتر ؟

چولمک داشا توخونما وای چولمکین حالنه ، داش چولمکه توخونما گنه وای چولمکین حالنه (استانبولی) - ترجمه : اگر دیزی بسنک خورد وای بهال دیزی اگر سنک بدیزی بخورد باز هم وای بهال دیزی

چولمک دغیرلانا دواقین تاپار - ترجمه : دیزی میچرخد و سرپوشش را پیدا میکند. نظایر: هم شاخند باهم. تره بتخمش میرود و حسنی بیاباش. کبوتر با کبوتر باز با باز

چولمکده ات توکندی چغندر باش قالدیری - ترجمه : وقتیکه گوشت دیزی ته میکشد چغندر سر درمیاورد. جائیکه گوشت نیست چغندر پهلوان است. رجوع شود به قویون اولیهن ...

چولمکه ویره ویره چیخار قازان بهاسینه - ترجمه : بهای دیزیهای شکسته از قیمت دیک سر میزند. نظیر: آفتابه کهنه خرج لایم است. ✱ چومبلمینجه هوره نمیر - ترجمه : تا چمباته زنند لاییدن نتواند. نظیر: زوارش در رفته

چونکه اولدون دگیرمانچی چاغیر گلسون دهن کوراوغلی چونکه گلدی حضرت خیر النساء چونکه گیتدی حضرت خیر النساء - نظیر: دلبر جانان من برد دل و جان من دلبر جانان من

چویسیز تخته نی یل آپارار (استانبولی) - ترجمه : تخته میخکوب نشده را باد میرد

چهارشنبه توخومیدور (تخمیدور) - ترجمه : تخم چهارشنبه

است . نظیر : تخم نا بسم الله است

چهارشنبه جهودون اولسون یا چهارشنبه جهوده ارزانی
اولسون (نق) - ترجمه : چهارشنبه بجهود ارزانی باد . نظیر : خاشاک
بکاله ارزانی باد

چهارشنبه یمیشیدور - ترجمه : میوه چهارشنبه سوری است .
نظیر : ازمه آجیل بشکن

چیش بوردا یا دردرده ؟
چیخان قان داماردا قالماز - ترجمه : خون خارج شدنی
(زیادی) در رک نماند

چیفیراساندا باغیراساندا ییه جاقام (۱) - ترجمه : زاقی کنی
زوقی کنی خواهمت خورد

چیک اتدهن نه نه ده ییزاردور بالاده - ترجمه : از گوشت خام
هم مادر ییزار است وهم فرزندی . مراد آنکه برای شستن و پاک نمودن و
بار کردن گوشت خام که از بازار رسیده کسی رغبت نشان نمیدهد
❖ چیکنین یاماقی دکل - ترجمه : وصله دوشم نیست . نظیر :
وصله ناجوراست

❖ چیک نخود آغیزیندا ایسلانماز - رجوع شود به آغیزیندا لپه
چیم سیل او کون (اونون) دوتماز - ترجمه : چمن جلو سیل
را سد تواند کرد

۱- کردی که بشهر آمده بود یک بند سبزی خرید تا قاتوق (خورش)
نانش کند پس از آنکه در گوشه ای نشست و بند سبزی را پاره کرد و قدری
از سبزیها را لای نانش گذاشت اتفاقاً بچه قورباغه ای که میان سبزی بود
شروع کرد به قاور قورر نمودن و قتیکه کرد آواز بچه قورباغه را شنید
گفت : < چیفراساندا ... >

✽ چینه دانی بوشدور - ترجمه : چینه دانش خالی است . نظیر :
چنته اش خالی است
✽ چینه داین الله شدیردی - ترجمه : چینه دانش را تکانید. یعنی
معلوماتش را آزمود



ح

حاجا تلاردا قمچی ! (۱) - ترجمه : بین سلاحها شلاق !

حاجا (حاجه) گیده ن گلدی ساجا (ساجه) گیده ن گلمه دی

نظیر: خوب است عقب ماما بفرستندش

حاجی آقاده طلبون اولسون نه دانار نه ویره ر - ترجمه :

از حاجی آقا طلب داشته باش نه انکار میکند نه می پردازد

☆ حاجی اوغلی تابیوسوز ؟ - ترجمه: مگر پسر حاجی گیر آورده اید؟

نظیر: مگر چلن گیر آورده اید ؟

☆ حاجی اوغلی یاغ بستیلیدور ! - مراد آنکه میتوانش دوشید

حاجی حاجینی مکه ده گوره ر کرد کردی دگیرماندا -

ترجمه: حاجی حاجی را در مکه بیند و کرد کرد را در آسیاب

حاجی لیلکین عمری لاخلاخیله گچر (ریاحی) - ترجمه :

عمر لك با لاخلاخو سپری شود

حاضر اوغلان باباسی پیشمیش آشین دارقاسی (داروغه سی)

(ریاحی) - رجوع شود بشل زیر

☆ حاضرینه شاهدور - ترجمه : بعاضر و بار کرده اش شاه است

حافلایان کوپك اصیرماز (استانبولی) - ترجمه: سك لاینده گرنده

Chien qui aboit ne morde pas : نظیر: نیشود

۱- مرد جیونی را دزدان بدون آنکه دست باسلحه بیرند بضرب

چند شلاق لغت کردند از آنروز بیعد هروقت صحبت از اسلحه های مختلف

واهمیت آنها بیان میآمد آنشخص میگفت : < حاجا تلاردا ... >

حجره ده گوزومه گوروک یا (قوللوقوا يتيشروق) (۱)

ترجمه : در حجره بخدمت میرسیم

حدتله قالکان ضررله اوتورور (استانبولی) - ترجمه : هر که

با غیظ خیزد با ضرر نشیند

حد و سدی اوکوز بیلهر - ترجمه : حد و سد را گاو میشناسد

نظیر : الحق لمن غلب

حرام حرامه گیده ر - ترجمه : پول حرام در راه حرام خرج

میشود. نظیر : پول حرام یا صرف شراب شور شود یا شاهد کور

حرام دمیر پوقیدور دیش باتماز - ترجمه : حرام براده آهن

است دندان در آن فرو نبرود

حرامزاده نین بیر زبی وار زنوزلینین ایکی - ترجمه :

حرامزاده يك «زا» دارد زنوزی دوتا

حرامیسه ن چیخ چوله - رجوع شود به تالانچیسان ...

حرص گله ر گوز قیزارار حرص گیده ر اوز قیزارار -

ترجمه : غیظ که آید چشم سرخ میشود غیظ که رفت روی سرخ میشود

حرصلنمین سو ایچ - نظیر : حرصت گرفته پشتت را بزنی بآب

سرد

حرصین دولته زیانی وار - ترجمه : غضب برای ثروت زیان

آورد است

حرکت سندهن برکت اللهدهن - ترجمه : حرکت از تو برکت

از خدا. نظایر : برکت در حرکت است. از اسب دو از صاحبش جو

۱- طلبه ای که بشام دعوت داشت و قتیکه دز سفره چشمش بنان و

بنیر افتاد هر دو را برداشته کنار گذاشته گفت : « دو حجره خدمت

میرسیم »

* حرم قوشیدور - نظیر : کبوتر حرم است

حساب آراسنه هیچ زاد گیرمز - نظیر : حساب حساب است کا کابرادر

حساب بولمورسن یا قازیق (قازوق) یممیهن (۱) - ترجمه :

حساب نبدانی یا قازوق نخورده ای ؟

حساب دینار دینار بخشش تومن تومن - ترجمه : حساب

بدینار بخشش بتومان . نظیر : حساب بدینار انعام بخروار

حسابی سوزون جوابی یوخدور - ترجمه : حرف حسابی جواب

ندارد

* حسن سوخدی دگیرمانیدور - نظایر : قهوه خانه قنبر است .

شرب الیهود است . کی بکیه

حسن یانیر حسین یانیر فاطمه ده لولو تپیر

حمینده قلیان چکر حسنده قلیان چکر تنباکو بول اولاندا

انسمده قلیان چکر - ترجمه : حسن هم قلیان کشد حسین هم قلیان کشد

تنباکو که فراوان شد نشین هم قلیان کشد

حضرت خضری گوردوق ایکی ریال جریمه سین چکدوق (۲)

۱- حاکمی دستور داد مجرمی را که بحضورش آورده بودند هزارتا

قازوق (میخ چوبی) اعمال کنند. و قتیکه مامورین یقه بدبخت را گرفته و برای

اجرای حکم بیرون میکشیدند بانك برآورد که عرضی دارم . حاکم گفت بگو

مجرم گفت : « قربان یا شماره بلد نیستی یا قازوق نخورده ای »

۲- زارعی شنیده بود که هر کس حضرت خضر را به بیند و حاجتی از

وی بخواهد حتماً برآورده میشود . روزیکه بیل بدست مشغول آبیاری بود

مردی بر وی ظاهر شد و گفت : عوجان من خضرم هر حاجتی داری بگو

تا برآورد کنم. زارع گفت خواهش میکنم سربسر من نگذاری تو خضر نیستی

ترجمه: حضرت خضر را دیدیم دوربال جریمه کشیدیم

حق الی بیکار قالماز گنج کسر کاری کسر - ترجمه: دستحق

دیر برد ولی کاری برد. نظایر: خدا دیر گیر است سخت گیر است. اتقوا

من غضب الحليم

حق اینجه لور اوزولمز (نق) - ترجمه: حق نازک میشود ولی

باره نمیشود

حق باشی آغیر اولار - ترجمه: کفه حق سنگینتر است

حقدور یوخدور دانانین ایوی یخیلسون - نظایر: الفلس

فی امان الله. خر برهنه را بالان نگیرند

حق دیدیکدهن صونرا آخار سولار دورار (نق) - ترجمه:

حرف حق که بزبان رانده شد آب روان را از رفتن باز دارد

حق سوز آجی اولار - ترجمه و نظایر: حرف حق تلخ است.

الحق مر. حقیقت و کل سرخ هردو خار دارد (اسپانیولی)

حق سوز دانیشانین بور کونون تپه سی یرتقیق اولار - ترجمه:

کلاه حق گوپاره است (برای آنکه همیشه مورد توبیخ واقع میشود و توسری

میخورد)

بقیه از صفحه ۱۴۴

زیرا مرا آن سعادت نیست که خضر بر من ظاهر شود. هرچه خضر اصرار

میکند پیرمرد قبول نکرده طفره میزند و در آخر سر رو بخضر کرده میگوید:

اگر در ادعایت صادقی این بیل را پارو کن. فی الفور بیل پارو میشود و

خضر غایب. در حالیکه زارع پارو را زیر چانه اش تکیه داده و بر طالع

بدش نفرین میفرستاد و مبهوت ایستاده بود همسایه اش بروی گذشته و پرسید

چرامات و مبهوتی زارع گفت: « حضرت خضر را... » منظورش تفاوت بهای بیل

و پارو بود

حق سوزدهن گل اییی گلور - ترجمه : حرف حق بوی
مشك میدهد

حق سوزون یوقورتجا کری اولار - ترجمه : حرف حق
باندازه ماست لکه باقی میکذار

حق یاردیم ایدیرسه قوردچوبان اولور(نق) - ترجمه : اگر
حق مدد فرماید کرک شبان میشود

حق یاندران چراغی گچیرتماق اولماز - نظیر : چراغی
را که ایزد بر فروزد هر آنکس بف کند ریش بسوزد

حق ییه سینه یاد اولماز - رجوع شود به مال صاحبینه ...

حق ییه سینه قاییدار - ترجمه : حق بحقدار میرسد . نظیر :
موا جاته سانه (سانسکریت)

حق ییه نین آدین قویالار حق ویردی - نظیر : برعکس
نهند نام زنگی کافور

حقیله باطلین آراسی دورت بارماقدور - ترجمه : فاصله
بین حق و باطل چهارانگشت است . مراد آنکه آنچه را بچشم دیدی قبول کن
با گوشت شنیدی تردید نما

حقیینه دوغموشدی قال میشدی بیجکی

حقیقت اوزره اولان دوستلیق اوغوره باغلی دگل -
ترجمه : رفاقتی که بر روی حقیقت استوار باشد با اقبال بستگی ندارد
حکمتدهن سوال یوخدور - ترجمه : از حکمت سوال نشاید
* حکمی حضرت سلیمان یثیشر - ترجمه : حکمش با حضرت
سلیمان است

حکیم محرم دور - ترجمه : حکیم محرم است یا حکیم محرم
خدا است

حکیمه گیتنهن دوا ویره ر فالچییه گیتنهن دعا - ترجمه : اگر

بحکیم بروی دوا دهدت اگر بفالکیر بروی دعا نویسدت
 حلال پول یوز آلتون - ترجمه : پول حلال سنار (صددینار)
 حلال زاده باریشدیری حرام زاده قاریشدیری - ترجمه : حلال
 زاده آشتیده است و حرام زاده دو بهم زن

حلال مال ضایع اولماز - ترجمه : مال حلال ضایع نشود
 حلواچی قیزی داهی شیرین - دختر حلوائی دگه شیرین تر. نظیر:
 نور علی نور

حلوا حلوا دیماقینان آغیز شیرین اولماز - رجوع شود به
 بال بال ...

حلوا شیرین نفس کافر - ترجمه : حلوا شیرین نفس کافر (حریص)
 نظیر: بیابان بود و آب سرد و تابستان و استسقا

حمامچی حمامچینی گورنده صندوقی اوپر - ترجمه :
 حمامی که به حمامی میرسد صندوق را می بوسد. رجوع شود به دلاک
 دلاکین ...

حمامده اوخوماق غربتده اوگونماق (نق) - ترجمه :
 آواز خوانی در حمام خودستایی در غربت. نظیر. لاف در غربت گوز در
 بازار مسکران

حمامده دلی وار - ترجمه : توی حمام دیوانه هست. نظایر:
 محتسب در بازار است. ماست هارا کیسه کن

حمامدهن چیخانین اری اولاسان سفردهن گله نین آروادی
 ترجمه : شوهر زنی باشی که از حمام آمده و زن مردی باشی که از سفر
 برگشته

حمامدهن گلیرسن ارون ایوینه گیت پالتار یوماقدهن
 گلیرسن ده دون ایوینه گیت - اگر از حمام میآئی بخانه شوهرت برو
 از رختشویی میآئی بخانه پدرت

حمام سائیلدی ولیکن جانیمدا قور تولدی - نظیر: حاجی مردشتر خلاص
حمام سوئیلن دوست دوتور - ترجمه: با آب حمام دوست
میگیرد. نظیر: تواض باب حمام میکند

حمامه گیرهن ترلر چیخار - کسبکه حمام میرود عرق نکرده
بیرون نیاید. مراد آنکه در مراجعه بدارات پرداخت وشوه قهری است

حنا چوق اولما ماتحتنه یاخانلار - ترجمه: حنا که فراوان
شد بماتحت بندند. نظایر: کل شیشی اذا کثر رخص. پیه زیادی را پیاشته میمانند
✱ حناسینن رنگی قالیبیب - ترجمه: حنایش دیگر ونک ندارد.
نظیر: سکه اش دیگر رواج ندارد

حنکون آخری ساواشدور (نق) - ترجمه: آخر شوخی بدعوا
میکشد. نظیر: شوخی شوخی آخرش جدی میشود

حنکیلن آغو (آغی) یالاماق اولماز (نق) - ترجمه: بشوخی
زهر را چشیدن نشاید

حنیفیه حنیچک (۱) سلیمانهدودوچک منه بیرایک برونچک
جیرت میرتینا اسود آل گتیر (۲)

حیامی اولمیه نین ایمانیده اولماز - ترجمه: کسبکه حیاندارد
ایمان نیز ندارد. نظیر: العباء من الایمان

✱ حیف دده مدی که کیتدی قره توپراقین آلتنا - ترجمه: حیف
پدرم بود که رفت زیر خاک سیاه. مراد آنکه جای تاسف نیست

حیوان آریقلیقیندان اوزولور انسان یوقونلیقیندان (نق)

۱- معنی حنیچک برنکارنده معلوم نگردید

۲- کردی که شهر میآمد زنش یك قران بوی داده و این سفارشها
را میکند: برای حنیفه «حنیچک» برای سلیمان سورنا برای خود من یك چادر
ا بریشمی و بقیه اش را نیز فلفل میخری و میاری

ترجمه: حیوان از لاغری تلف شود و انسان از چاقی
 حیوان ال ایاقوی یغیشدور گیتملیسه ن (۱) - ترجمه : حیوان
 دست و پایت را جمع کن رفتنی شدی



۱- شخصی را گفتند چند میگیری و این قورباغه زنده را میخوری
 وی اول تعاشی میکرد ولی برور که مبلغ را میافزودند تمایل نشان میداد
 تا آنکه گفتند صد تومان بگیر و بخور یا باز هم کمی پول را بهانه خواهی کرد؟
 در این وقت آن شخص روی بقورباغه کرد و گفت : « حیوان ... »

خ

خادملیقی گامیشه ویرسن سامانلیقی اوزونه چیخار -
 ترجمه : اگر تولیت را بگاومیش بخشند کاهدان را بخود اختصاص دهد
 خالا (خاله) ایوینه دادانان ار ایوینه خیر ویرمز (نق) -
 ترجمه : زنی که بغانه خاله اش عادت کرد دیگر بدرد خانه شوهر نمیخورد
 خالا خاطرون قالماسون ! - نظیر : محض خالی نبودن
 عریضه

خالا خالا یتگلی (۱) باشندان ؟

خالادان ایستروق ویرسده خالادی ویرسده ده - ترجمه :
 از خاله جان میخواهیم اگر داد خاله مان است اگر نداد باز هم
 خاله مان است

خالام دوغوب خالاجانیم هوچکیب ! - نظیر : شاه خانم
 زائیده ماه خانم درد میکشد

خالامین د ... اولسیدی منه دانی اولاردی - ترجمه و نظیر :
 خاله را خایه بدی خالو بدی (مولوی) . Si le ciel tombait il y
 aurait bien des alouettes de prise

✽ خان بازیه ویرمیر - نظایر : ککش اصلا نمیکزد . بروی
 بزرگواریش نمی آورد

خان ییز ایچریده ن بوروندوق یا (قریشدوق) (۲) - ترجمه :

۱- علی الظاهر (یکیده ن) که بمعنی «از نو» است میباشد

۲- یکی از اعیان تبریز بنایب شفیع که از فراشان دولتی و مردی

خان ما از درون گرم شدیم

✽ خاندور خانه نشین - ترجمه: خان است خانه نشین . درباره نجبای
مندرسه بکار برند

خان سن بو یورماسیدون ییز تو کلی تو کلی ییه جاقیدوق (۱)

ترجمه: خان اگر شما نمیفرمودید ما با پرهایش میخوردیم

خانم سنون اشاقویده گور می شوق یو خار یویده (۲) - ترجمه:

خانم بالات را هم دیده ایم پائینت را هم . نظیر : قبل النفاس كنت
مصفرة

خانم سیندیران قابین سسی چیقماز - نظیر: کوز کدبانو

بقیه از صفحه ۱۵۰

شوخ و بذله گو بوده تومان داده و میگوید هوا سرد است این را بگیر و یک سرداری
ماهوت بغر و بسلامتی من بیوش . نایب شفیع تشکر میکند ولی وجه دریافتی
را بجای خرید لباس بارفقای هم بیاله اش خرج میکند . پس از چند روز که
چشم اعیان بنایب شفیع می افتد میگوید : نایب باز هم که لحتی پس ده تومان
را چه کردی؟ نایب شفیع جواب میدهد : « خان ... »

۱- صیادی مرغ کوچکی را شکار کرده بحضور خانی برد تا انعامی
دریافت دارد . خان که ممسک بود بوی میگوید : این مرغ را میبری منزل
میدهی زنت برهای آنرا بکند و شکمش را پاره نماید و خوب بشوید و در
تابه توی روغن سرخ کند و چاشنی بزند و و و در اینجا شکارچی حرف خان
را بریده و میگوید : « خان سن ... »

۲- سائلی در زد کدبانو که در طبقه فوقانی مشغول رفت و روب
بود جواب داد که اگر پائین بودم احسانی در حق تو می کردم سائل که دفات
از آن در مایوس رفته بود خندید و گفت : « خانم بالات را دیدیم
پائینت را هم

صداد ندارد (مندی)

خانه بکرایه یقی بس دگل تو یوقدا ساخلیر - ترجمه :
کرایه نشینش بس نیست مرغ هم نگاه میدارد
خانه ییگه یارادی کچل عباسه یارامادی ؟ - ترجمه : لایق
خان ویک شد لایق عباس کچل نشد

خاین خافلی اولار - ترجمه : خاین ترسو باشد . نظیر : الخائن

خائف

خبر خیر گرهك - نظایر : تقالوا بالخیر تجدوه . خبر بد بیوم

بازگذار

خبریلن نویره آز قالور

* خجالت دشمنان اولسون - ترجمه : خجل دشمنان باد . مراد

آنکه چرا جو بکاری میفرماید

* خجالتیقونن یاریسی منیم - نظیر : لبث کلفت شد ؟

خراب اولمینجه آباد اولماز - نظیر : هر بنای نو که

آبادان کنند باید اول کهنه را ویران کنند . رجوع شود به بولانداسا ...

خرابانه گیرمن ایشگه سین یوقونون آختارماز (مراغی)

خرابه تاپیلاندا قجه تاپیلماور قجه تاپیلاندا خرابه (مراغی)

رجوع شود به آت اولاندا ...

* خر دجالین بالانی اولوب - ترجمه : مثل پالان خر دجال

است

خزنیه توپورنین اوزسقالنه یاپوشار - ترجمه : هر که بآب

خزنیه تف کند بریش خودش می چسبد . نظایر : تف سر بالا بریش آدم

برمیگردد . هر که تف خونین بدیگری اندازد بیش از همه لبهای خودش را

می آلود (چینی)

خصمدن صاقین قارینجه ایسه ده (استانبولی) - ترجمه : از

دشمن حذر کن ولو مورچه باشد . نظایر: دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد.

فلفل نه بین چه ریزه بخور به بین چه تیزه

خطا انساندهن باش ویره - نظایر: الانسان محل النسيان.

بشر جایز الخطاست

خطا دیده دهن خطا استیگ اولماز (مراغی)

خلق آخر الزماندان قورخار من اولیندهن - ترجمه :

مردم از آخر الزمان واهمه دارند ولی من از اول

خلقه ایتلر هورنده ییزه ده آغیزی باغلی کوچو کلرهورور

نظیر: خلق را مار کزد مارا قورباغه

خلقه گلی (گلر) شربتیلن فالیده (فالوده) - ییزه گلی

شپلپلم (۱) مالیده - خلقه کلی کویچک اوشاق قلمقاش - ییزه کلی

کوبیده کزنه دابانی جیریق دلیکی باش (تمثل)

خلقین عقلی گوزونده اولار ! - ترجمه: عقل مردم بچشمشان

است !

خلوت اولما قورد یوگورهك اولار (نق) - رجوع شوده

یورت بیه سیز ...

خلیل دییر کس جلیل دییر کسمه - نظیر: الخلیل یا مرنی و

الجلیل ینهانى

☆ خمیر چوق سو آبارار - ترجمه: خمیر خیلی آب لازم دارد .

نظیر: این رشته سر دراز دارد

خمیرلیه چورهك بورج ویره للهر (نق) - رجوع شود به

او کوزلیه ...

۱- معنی شپلپلم روشن نکردید ولی از سیاق کلام همچو مستفاد

میشود که شپلپلم ومالیده دومشروب کم ارزش بوده است

* خنجر وون قاشی دوشر ؟ - ترجمه : نگین دشنهات می افتد ؟
 نظیر : به تریز (تریج) قیایت بر می خورد

خوبلو قون گیتدی داغلار ایل لر سندهن اوز چووردی
 (ریاحی)

* خوروزوم قاجیب اوزومکی قاچما می شام - رجوع شود به
 کلیم ...

خوروزون لله کی گورو کور - رجوع شود به تو یوقون
 لله کی ...

خوروزون سققالی آقار سادا بهاسی اون دورت شاهیدور
 (ریاحی)

خوروز یوخیدی سحر آچیل میردی - نظیر : مگر بلال
 مرد اذان گو قحط است

* خوش گونی قابولاردا کچر ! - ترجمه : روزهای خوش در
 خانه دیگران میگذرد . مراد آنکه سورچران عجیبی است

خوناخا (خانه خدا) خوناخانین حصابین قلیبینه ایلر -
 ترجمه : مسافر خانه چی در آمد مسافر خانه چی دیگر را در ذهنش محاسبه میکند

* خیبر قلعه سین فتح ایل میسین ؟ - ترجمه : مگر فتح خیبر کرده ای ؟
 نظیر : مگر کمان رستم را شکسته ای ؟

خیر ایسته قونشوا خیر گلمون باشوا (نق)

خیر ده (دی) خیر تاپاسان - نظیر : تفالوا بالخیر تجدوه
 (حضرت رسول اکرم)

خیر سویلمزه دیدیلر خیر سویله سفردهن قایداندا منه ییر
 دون ویراق - دیدی بلکه کیتدوز کلمدوز زن که پس از مراجعت از سفر

قیامی برایت بخیریم . گفت : بلکه برنگشتید...! نظیر : اشام من طویس !
 خیر و شر یولداشدیلار یا قرداشدیلار - ترجمه : خیر و شر

با هم برادرند . نظایر : از پس هر غمی شادی است .
Après la pluie le beau temps

خیرون قاپوندا قالسون . نظایر : سرت را بخورد . رضینا من
نوالک بالرحیل

خیری اولسیدی آدین قویاردیلار خیرالله - ترجمه : اگر
خیری داشت نامش را خیرالله می گذاشتند

خیمه لرده سندهن مندهن سوای کیشی طایفه سی قالعیوب
فرمایش حضرت سیدالشهدا به فرزندش حضرت زین العابدین در وداع آخر



دادانانیله قودوران بیر اولور یا دادانانیله قودورانی
ساخلاماق اولماز

دادانمیشان دولمیه بلکه بیرگون اولمیه
✱ دادیملیقدور دیوملیق دگل - ترجمه : چشیدنی است نه
سیر شدنی

✱ دارتیلمامیش دهنی وار - نظایر : خیال مرافعه دارد .

Il cherche la misère

داروغه عمیمدور دای نه غمیمدور - ترجمه : داروغه مرا
عم است دیگر مرا چه غم است

داروغه نی ایشدهن سالدیلار، دیدی: جهنم حلاجیه بازارین
زیرت زیرتیندان قور تولدوق - نظیر: کلاه کل را آب بردگفت بسم
کشاد بود

✱ داش آت قولارون آچیلسون - ترجمه : سنک بینداز تا زیر
بغلهایت باز شود

داش اوسته اکین اولماز - نظیر: لاله بر سنک نروید کنه
باران چیست

داش داشه سووکشر دیوار اولار (نق)

داش داشی سندیرار - نظیر: الحديد بالحديد يفلج . رجوع
شود به دمیری کوره دهن

داش دوشدوقی یرده آغیر اولار - ترجمه : سنک بجای خود
سنگین است . نظیر: پیاز آدمی هر جا کونه نمی بندد

داشاقلی خواجه! - نظیر: کوسه ریش پهن

☆ داش قیزلار باغرينه که گيجه لر تک ياتار

داش قيه راست گليب - نظير هم شاخ هستند باهم

☆ داشی وار يا قومی؟ مراد آنکه چه عیبی میگذازی؟

داغار چیق چوره کنه دادانان دولت باشینه ایپ سالماز -

ترجمه: کسیکه بنان انبان عادت کرده نمی تواند ثروت را بخودش رام سازد

☆ داغدان قار حواله وبریر - ترجمه: برف از کوه می بخشد

داغ داغه یتیشمز آدم آدهمه یتیشر - ترجمه: کوه بکوه نمیرسد

آدم بآدم میرسد

☆ داغ ساتیب باغ آلیب - نظیر: به داده وده خریده

داغ گرهك یخیلا دره دول - ترجمه: باید کوه فرو ریزد

تا دره پر شود

داغ یریمه ابدال یریر - رجوع شود به پیغمبر لر ...

داغلار نه قدر اوجا اولسا اوستوندهن یوللار آشار

داغون اوسته باغیم ساغ اولسون (۱) (رباعی)

دالدا ویره ن دونون ساخلار - ترجمه: آنانکه پشت پشت پیشت

یکدیگر میدهند قبايشان را حفظ میکنند

☆ دالونجا موملی شمع بوللامامیشام - نظیر: مکر رقعه فدایت

شوم برایت نوشته ام

دالوونان دیواره چیقما (حکمت)

دالیدان آتیلان داش توپوقه دگر - ترجمه: سنگی که از

عقب انداخته شود به پاشنه خورد. نظیر: چراغ پشت روشنائی ندارد

☆ دالیسی قارلی داغا دایسانوب - نظیر: پشت بندش آساست

۱- شخصی که ورشکست شده بود و کلیه ضیاع و عقارش را از دست

داده بود برای تسلی خاطر خود و زنش بوی میگفت: « داغون ... »

✱ دالیسینه دبیر پف اییون کلیر منیله کلمه . مراد آنکه متفرعن
عجیبی است

داما داماسول اولار دادا دادا هیچ - نظایر: قطره قطره
سیلی شود اندک اندک خیلی . التمر الى التمره تمر .
Les petits ruisseaux font les grandes rivieres

دامارا باخاللار قان آلاللار - ترجمه : به نسبت گشادی رک
خون می گیرند . نظیر: وما يكلف الله نفساً الى وسعها

دام اولمادون اشيك اول باری (۱)
دام دیوارین قولاقی وار - ترجمه: دیوار گوش دارد. نظیر:
Walls have ears

دامنان داما گزهن کوپکین بلی سینار
دانشماق گوموشدهن اولسا دانشماق قیزیلداندور -
ترجمه: اگر سخن از سیم باشد خموشی از طلاست. نظایر: المرء مغبو تحت
لسانه . Speech is silvern but silence is golden
دانشیقلی آش دادلی اولار (مراغی) - ترجمه : آشتی شده
لذیذتر است

دانشیقلی سوز داغلاری آشار (نق)
✱ دانقر نه که مانقر - ترجمه : سیم سهل است که بشیز نیز ندارم
نظیر: Je n'ai ni sou ni maille

داوشان نقدهر یاتار اوقدهر چاپار (۱)
داوشانی یرلی ایتيله آولاماق گرهك - نظیر: شغال بیشه

۱- شخصی که پس از بند آمدن باران سقف اطاقش چکه میگرد
خطاب باطاقش میگوید : « دام ... »
۲- نسخه نق : داوشان یاتدوقچه سکیرور (سیرور)

مازندران را نگیرد جز سگ مازندرانی

دایانان آبارار - ترجمه : ثبات قدم از پیش میبرد . نظیر :

Persévérance fait le miracle

دایله داغه گیت عمیله باغه گیت

دبه یاغسیر اولماز - ترجمه : دبه بی‌روغن نباشد . نظیر: از

دبه کسی ضرر ندیده

درد باتمانان گلهر مشقالینن چیخار- ترجمه ونظیر: درد کوه

آیدمو میرود

درد بیر اولما چکماقه نه وار - ترجمه : اگر دردیکی باشد

تحملش آسان است

درد بیر دگل ایکی دگل - ترجمه : درد یکی دوتا نیست .

نظیر: مرده آنقدر فزون است کفن نتوان کرد

درد چوقدور اشیده ن یوق - ترجمه : درد افزون است ولی

گوش شنوا نیست

دردلی دیننگن اولار - نظیر: که ناچار فریاد خیزد ز درد

دردسیر کونولده (گویولده) محبت یوک آچماز (نق)

درمانسیر دردین درمانی بیهارلیقدور (نق)

درزیه دیدیلر کوچ ایگنه سین ساشدی یخه سینه - رجوع

شود به درویشه دیدیلر ...

درگاه قابوسی آچیق اولاندا ایتین یوخوسی گلهر- نظیر:

گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست

دروازه قابوسینی باغلاماق اولار خلقین آغیزین باغلاماق

اولماز - ترجمه ونظیر : دروازه شهر میتوان بست نتوان دهن

مخالفان بست

درویشه بیر زاد ویرمیسن کشکولین نیه سیندیریرسان؟ -

نظیر: باری چو عمل نمیدی نیش مزن

درویشین فکری نه اولسا ذکریده او اولار - ترجمه: فکر

درویش هر چه باشد ذکرش نیز همان خواهد بود . نظیر : نیت البرء
علاوه شود : درویش دیدیلر بساطون یغشیدیر
عمله

الین قوبدی آغزینا

دریاده کی بالیق ساتیلماز (حدم شرعی)

دریادلین مزاجی سیلابلن بولانماز - (بوز چوندیریب گیدنده

زنجیریلن دایانماز) (تمثل)

دریایه بیر داش سال یا بیر قیه - ترجمه : بدریا سنک بینداز

یا خرسنک *

دریبله گاریمی بیر بودور بوداقیمده - زبانحال از زبان

حضرت سیدالشهدا خطاب بلشکر کوفه دربارہ طفل شیرخوارش

دشمندهن دوستلوق اومماق اودیله پامبوقی بیر یره یغماق

(نق) - ترجمه : ازدشمن توقع دوستی بشابه جمع بین پنبه و آتش است

دشمن سنی داشینان سن دشمنی آشینان (مراغی)

دشمنی باس هر دیلیله باسان باس - ترجمه : دشمن را

بکوب با هروسیله ای که بتوانی

دعا ایله الفبی (الفبا) اولسون ملا اولمکدهن نه فایده

خطاب پدر بطفلس که دعا میکرد آخوند بیرد

دعانی بیز ایلمشوق یاغیش قره داغه یاغیب - نظیر: تو

کندی جوی و آبش دیگری برد

☆ دعوا آراسیندا نرخ کسیر - ترجمه: درمیان دعوا نرخ طی میکند

نظیر: بل ازهوا میکیرد

دعوا چون (ایچون) قاضی تار یچون الله - نظیر : لکل

عمل رجال

دعوا داغار حیق اوسته دور - نظیر: دعوا سرلحاف ملا نصرالدین

است

✱ دعوا چناقیدور یا دعوا داغارجیقی دور - نظایر : پیراهن عثمان
است. خون سیاوش است

دعواده حلوا پایلامازلار - ترجمه: درمیان دعوا حلوا قسمت
نمیکند. نظیر: بازی ایشکنک دارد سرشکستنک دارد

دقیانوس عهدیندهن قالبوب - ترجمه: از عهد دقیانوس مانده
نظیر: Au temps que Berthe filait

دعوا گونونده شیر گرهك دالدا لنامسون (حماسه)
دعوان یوخ ملك آل ایشون یوخ دگیرمان سال - ترجمه:
دعوا نداری ملك بغر بیکاری آسیاب بساز

دکاندارین سققالی اوزونه انگلدور (ریاحی)
دکزه (دنیزه) دوشن ایلانده سارمشاپ - ترجمه: غریق بهارهم
پناه میبرد

✱ دکمه دوشردور - نظیر: زودرنج است
دکمه منه دگمیم سنه ! - نظیر: نی زما ونی زتو رودم مزن
دگنک دلینین سوپورگه گلینین - ترجمه: چماق دیوانه را
است جاروب مر عروس را. رجوع شود به آت مینه نین ...

دگیرمان دارتدیفین دارتار چرق چرقی باش آغریدار
(ریاحی)

دگیرمان سواجاقداندور - نظیر: بوق روی حمام است
دگیرمان نوبتلندور - ترجمه و نظیر: آسیاب بنوبت است.
آسیا وبستا

دگیرمانچیدان آجیق ایلین چوالین بوش آپارار - ترجمه:
هر که از آسیابان قهر کند جوالش را خالی میبرد
دگیرمانه گیتسه اصفهان خبری گتیره - ترجمه: اگر آسیا

رود اخبار اصفهان آرد

دگیرمانین پربنه باخ ایکی گونونون ارینه - مراد آنکه
مرد دوزنه مانند پرآسیا مدام درتلاش است

دگیرمانین خوراکین یتیره سن داش داشی سورتر -
ترجمه: اگر خوراک آسیا را نرسانی سنکها همدیگر را میساید
دگیرمانین یاراشیقی توربا داغارچیقدور - ترجمه: زینت
آسیا توبره وانبان است

دلاک دلاکین باشین قیرخاندا پول آلماز - رجوع شود به
حمامچی حمامچه ...

* دلا کلیقین ییزیم کچل باشینزدا اورکنور - ترجمه: دلاکی را
درس کچل ما یاد میگیرد

دالله زندهن (دلاله زن) جیب کمن اسگیک اولماز - نظیر:
ازبیشه شغال کم نیست

دلی اوتانماز قوهومی (قومی) اوتانار - ترجمه: دیوانه
خجالت نمیکشد اقوامش خجالت میکشد

دلی اوز گوجون بولمز - ترجمه: دیوانه بزور خویش
واقف نیست

دلی ایلسیز ایل دلی سیز اولماز (نق)

دلی جریمه ویره عقللی رشوه - ترجمه: دیوانه جریمه دهد
عقل رشوه

دلی چوره کچیدن چوره ک قاپاندا بقال باشینه ویرار -
ترجمه: وقتی که دیوانه از نانوا نان میرباید بقال بر سرش میزند

دلی دلینی گوزلده چوماقین گیزلده - ترجمه: دیوانه
چو دیوانه به بیند چماقش را پنهان کند نظیر: Corsaires contre

corsaires ne font pas leurs affaires

دلی دگل دولودور (نق)

دلی دیمیش ابله اینانمیش - ترجمه : دیوانه‌ای گفته ابلهی
نیز باور کرده

دلی قرمزینی سوهر گیج سارینی - ترجمه : دیوانه ازرنک
قرمز خوشش آید و گیج ازرنک زرد

دلی قیز دلی گلین اولار دلی گلین دلی قاری (نق)
دلیده‌ن دوغری خبر - ترجمه و نظیر : خبر راست را از دیوانه
باید شنید. بسخن ابله گیرند آثارها

دلیده‌ن عقل اومماق اولماز - ترجمه : از دیوانه توقع عقل
نشاید

دلی دهن عقلی سی اولماز - نظیر : دیوانه بکار خویش
دانااست

دلیلیکله ویردبقوی ییلیجیلیگیلن آلیگیلن - نظیر : دادن
بدیوانگی گرفتن بفرزانگی

دلینین نه طویی اولسون نه یاسی - مراد آنکه بعضیها خواه
در عروسی خواه در عزا پاک شورش را در می‌آورند

دلیه بال گیجه حلوا نیلسون - ترجمه : دیوانه را حل و
گیج را حلوا چه کار گر افتد

دلیه قلم یوخدور - ترجمه : دیوانه مرفوع القلم است
دلیه هر گون بایرامدور - ترجمه : دیوانه را هر روز
عید است

دلیه یل ویر الینه ییل ویر - نظیر : دیوانه را هوئی بس
است

دلیک مینجیق یرده قالماز - رجوع شود به اوزلی داش
برده ...

دلیل بوندان جانلو ؟ - نظیر : دلیل میخوامی یا جان آدم ؟
دم دمی گتیره ر غم غمی - ترجمه : غم غم آرد و شادی

شادی

دمیر چیده پیچاق تاپیلماز - رجوع شود به جلفا کفنسیز ...
دمیر قابونوندا تخته قابویه ایشی دوشر - نظایر : الشعر
وقایة الکافور . روز کار آئینه را محتاج خاکستر کند

دمیرون گیدیر یا کومورون ؟

دمیری کوره دهن دمیر چیخاردار - نظایر : الحديد بالحديد
یفلح . سوار اسب شو تا اسب را بگیری (چینی)

دنیا بیر پنجره دور هر گلن باخار گیده ر - سو گلر آخار
گیده ر وربانین ییغار گیده ر دنیا بیر ... (تمثل)

دنیاچه گوزه للیقون اولونجا ذره چه طالعون اولسون -

نظیر: جوی طالع زدنیا ئی هنر به

دنیا مالی دنیاچه قالاچاق - نظیر: در آن ساعت که خواهند این

و آن مرد . نخواهند از جهان بیش از کفن برد

دنیا منیم دیگنین دونن گلدوق یاسیندهن - من عاشق

یاسیندهن یا سنبلدهن یاسیندهن دنیا منیم ... (تمثل)

دنیا نین قویروقی اوزوندور - ترجمه : دم دنیا دراز است.

نظیر: چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

دنیا نین کی گور گوتوردی - ترجمه : کارهای دنیا دید است و

تقلید نظیر : نگاه بدست نه نه کن مثل نه نه غریبه کن

دنیا نی ایکی اللی توتما - ترجمه : دنیا را دودستی مکیر

دنیا به ییل باغلاما (حکمت) - نظیر: زینهار دل میند براسباب

دنیوی

✱ دنی (ده نی) ایل لرده ندور سویی گول لرده ن !

دوتولمامیش اوغرینون فیلجه گوجی وار - دزد ناگرفته
زور فیل دارد

☆ دودوکه قویدیلار چالدیلار - نظیر: در بوق و کرنا زدند
دورد آروادین عقلی بیر قره توپوقون عقلیجه اولماز
ترجمه: عقل چهار زن باندازه عقل یک ماکیان سیاه نباشد
دوز آدام حیدر تکیه سینده نه قایریر - ترجمه: آدم درست
وحسابی در تکیه حیدر چکار دارد

دوز آغاجی اوچاقه قویمازلار - ترجمه: چوب راست را
در اچاق نسوزانند

دوز اگرینی کسر - ترجمه: راست کج را میبرد. مراد آنکه
حق بر باطل فائق و غالب است

دوز دادان بارماق یالار - نظیر: کل جان یده فی فیه
دوز دور یومورطا سنده بولا سنده یه - نظیر: سنک مفت
کنجشک مفت

دوزذهن پنیر چورهک اولار - ترجمه: از کسب و شغل
حلال فقط نان و پنیر گیر می آید. نظیر: وجدانرا بر تخت نشان دیگر برای
خوردن چیزی نخواهی یافت (جینی)

دوز سوز بیر سوز - ترجمه: حرف راست آنهم یکی
دوز سوزی اوشاقدان اشید - ترجمه: حرف راست را باید
از بچه شنید

دوز گلمیسهن دوز گیت قیز گلمیسهن قیز گیت - نظایر:
راه باز است و جاده دراز. خویشی بخوشی سودا برضا

دوز یرده یریه بیلمور شوخودما (شخمده) شلاق آتیر -
نظیر: کار زمین را نساخته با آسمان میبردازد
دوز یرینه بوز یالاما - (نصاب)

دوزی ییب دوزلاقی باتیرما - نظایر : نمك خورده نمكدان
مشكن . اكلا دما

دوست اودور یوزه دییه - ترجمه : دوست آنست که روبرو
گوید

دوست باشه باخار دشمن آیاقه !

دوست داشی برك اینجیده - نظیر : ضرب الحبيب اوجع
دوست منی یاد ایلسون بیر هلیلن اودا پوچ - ترجمه : دوست
مرا یاد کند با يك هل بوك

دوستلن بازار دوستلیقی پوزار - نظیر : وصلت با خویش
معامله باغیر

دوشاب آلمیشوق مر با چیخوب - ترجمه شیر خریده ایم مر با
درآمده است

دوشوگون بیر ایاقی قاریندا اولار ؟ بظن قوی مثل باید
این طور باشد : دوشوگون بیر ایاقی نه نه قاریندا اولار - رجوع شود به
بیر ارخه ...

دوغدوقوی ییوت سورا - ترجمه : این را که زائیده ای بزرگ
کن بعد

دوغرادوقونجه یه ییرتیلینجا گئی (ریاحی) (حکمت)

✽ دوغولامیش اوغلانه دون بیچیر

دوققوز یاشیندا قیز یا ارده گرهك یا گورده (نق) -

دختر نه ساله یا باید شوهر رفته باشد یا بکور

دوگمه قاپومی دوگه لمر قاپووی - نظیر : الكشت بدرکس

مزن تا در تو بشت نکوبند

دوگهر سوهر اریم یوق یل آپاران اونوم یوق - نظیر :

لاینها ناقتی ولا جملی

دولانماقه ياد اولكه اولمكه وطن ياخشي - غريبه وطن
ياخشي كوينكي كتان ياخشي دولانماقه ... (تمثل)

دول آرواد گيجه ياريسي پشيمان اولار - ترجمه: زن بيوه
نصف‌های شب پشیمان میشود

دول آروادين ديوارى آلچاق اولار - ترجمه: ديوار زن
زن بيوه کوتاه است. مراد آنکه درمورد تهمت و حرف است

دول آروادين ديللري قرجه يازين گونلري (مراغی)
دولت داوشاني عرابه ايله دوتار - ترجمه: دولت خرگوش
را با عرابه میگیرد

دولت دولتي گتيره - ترجمه: زر زر آرد گنج گنج
دولتدیلیقه تله‌ن تر کاسبیلیقه دوشر - ترجمه: هر که برای
ثروتمند شدن عجله کند زودتر مستمند میشود

دولتینین الین پیچاق کسر کاسب کوینکین چیرار - ترجمه:
دست توانگر را کارد میبرد درویش دامنش را میدرد

دولی چناقى بوش چناقه ویرماق اولماز (نق)
دولی چوالدان کیمسه قورخماز (نق) - ترجمه: از جوال
هر کسی واهمه ندارد

دولی قوییه ایت دوشمز (نق)
دومان آلچاقدان قالخار اوجانی گوزلر - ترجمه: مه از
باین خیزد ولی متوجه بالاست

دوننکی مظنيه يولداشيمدا حاضر دور (۱)

۱- سربازی درد کان قنادی مقدار معتابهی شیرینی خورد چون پول
نداشت پس از کتک مفصل باچند اردنک بیرونش کردند. فردا که همراه سرباز
دیگری از جلو دکان قنادی عبور میکرد خطاب به قناد گفت: «دوننکی ...»

- دونقوزدان بیر قیل - نظیر: ازخرس موئی
 دونقوزون باشی آغیر اولسادا لشی چکر - ترجمه: کله خوک
 راکه سنگین است تنش حمل میکند
 دونقوزی پالچیقدا کن (ایکن) - ترجمه: خوک را باید در
 کل گیر آورد
 دوه اوینیاندا قار یاغار - نظیر: رندی و هوسرانی درعهد
 شباب اولی
 دوه بیر خیال ایله سروان ایکی - ترجمه: شتر را یک
 سخیال است وساربان را دوتا
 دوه بیر دانگا دانگین گتیر - ترجمه: شتر یک دانک ،
 دانکش را ییار
 دوه دگلم که ایکی یردهن نحرلنم - ترجمه: مکر شتر که
 ازدوجا نحر بشوم ؟
 دوهدهن ییوک قیل وار - نظایر: دست بالای دست بسیار
 است . فوق کل ذیعلم علیم
 دوهسی اولموش عربیم ! - ترجمه: عرب شتر مردهام
 دوسین ساتان کوشک آلانماز - ترجمه: هرکس شترش را
 بفروشد حتی دایلاق نیز نتواند بخرد
 دوه قوشیه دیدیلر قاچ دیدی قوشام دیدیلر اوچ دیدی
 دوییه م - نظایر: بار را مرغ وخایه را اشتر . بمار ماهی مانی نه اینت
 هست و نه آن مناقی چه کنی مار باش یا ماهی
 دوه گوردون ؟ قیغیندا گورمدون - نظیر: شتر دیدی ؟
 ندیدی !
 دوه لیلن قوهوملوق ایلیه نین دروازه سی گن گرهک - نظیر:
 با مکن با یلبانان دوستی یا بناکن خانه ای درخورد پیل

دوه نظرم یله گزهره م!

دوه نه قدهر اوزاق اوتلار بیر بیرین گوزلر (نق)

دوه نه قدهر اولی اولما دریمی بیر سروانه یوکلور -

ترجمه: شتر هر قدر هم مردنی باشد پوستش برای ساربان يك بار حسایی است

☆ دوه نی چمچه ایله سواریر - ترجمه: شتر را با قاشق آب میدهد.

نظیر: با سوزن گور میکند

دوه نی هارا چاغیرالار؟ یامیشیه اودونا یاگیلانه دو گوویه

نظیر: خر را که بهروسی میبرند برای خوشی نیست برای آبکشی است

☆ دوه نی یوکیله ییه - نظیر: خر را با خور و مرده را با

گور میخورد

دوه نین ده اوینا ماقنه آز قالیر - نظیر: نوبت رقص شتر هم

میرسد. ماخوذ از داستان معروف است که همه میدانند

دوه نین دیزین باغلا صونرا صقین تاریه (استانبولی) - نظایر:

باتوکل زانوی اشتر به بند. اعقل وتوکل

دوه یوخونی اوتلار اوزاقی گوزلر (نق) - ترجمه: شتر

نزدیک را میچرد و دور را می باید

دویان او مرحوم کیمین اولار (۱)

دویماجی خاتین (خاتون) ییه یوموروقی یتیم (ریاحی)

دوییه اوت گره که بوینون اوزادار - ترجمه: شتری که نواله

میخواهد گردنش را دراز میکند نظیر: بره که شیر میخواهد زانوی بر زمین زند (چینی)

۱- دونفر طلبه سر سفره در خوراک اصراف کردند بحدی که یکی

مرد و دیگری قدرت حرکت نداشت وقتی حاملانی که برای حملوی احضار

شده بودند برسیدند: آخوند بالاغیره بگو به بینم که سیر شده ای یا نه؟ جواب

داد: « دویان ... »

دوییه چیمدیک ییعاره شیشکی (دهخوارقانی)

دوییه دیدیلر ایشون ندور ؟ دیدی علاقبندلیک دیدیلر
ال ایاقوندان توکولور

دوییه دیدیلر بوینون نیه اگریدور ؟ دیدی هارام دوزدور
نظیر : شتر را گفتند چرا شاست از پس است ؟ گفت چه کارم مثل همه کس
است

دهده نه نه بمعنی پدر و مادر است امثالی را که در باب الف بآنها
اشاره کردیم با کلمات دهده یا دهده نه نه نیز مورد استعمال است
دهده دامین ییخدوق دام کوره ماقدان قور تولدوق - نظیر:
اگر خانهات را خراب سازی بهیمة درنمانی (چینی)

دهده سیندهن نه گول دردیم که بالاسینداند ا گلاب چکم
نظیر. ما فرحنا بابلیس و کیف باولاده

دهده سیننه اوخشادانی سالی نه نه سنن قوینویا
دهده گورمیهن دییرسن بس که شاهقلیده بیر دهده دور
نظیر : بکمانت علی آبادم شهری است ؟

دهده گورمیهن شاهلیق ادعاسی ایله ر (دهخوارقانی)
- دهده لردن بودور اوگوت دگیرمانی اوزون اوگوت
(اویوت) (نق) - نظیر : من اتکی فی امره لغیره لاینال بخیره
دهده مالی اوغولی یانشاق ایلر - ترجمه : ارث پدری پسر را
لوس و بی تربیت بار آرد

دهدهم اولدی ییلمیره م یا طاعوندان یا زلزله دن (۱)

۱- دو نفر باهم غذا میخوردند یکی برای آنکه سر دیگری کلاه
گذارد از وی پرسید پدرت چگونه فوت کرد ؟ مخاطب که ساده لوح بود

ده‌دهم ایوینده‌ده قره‌بخت اریم ایوینده‌ده ؟
 ده‌دهم منه‌کور دیوب هرگلنه ویر دیوب - نظیر : فوت
 بچراغ دست بچماق
 ده‌دون سوغان نه‌نون سارمساق سن هاردان اولدون ییله
 نیشکر

ده‌دوه احسان ویریب الی چناق‌لیلاری قاپووا داداندیرما
 ده‌ده نه‌نه‌سین تانیماسان شاهلیق ییگلیق یاراشیر
 * دیبی سودا دکل - ترجمه ریشاش درآب نیست
 دیجگوی فکر ایله‌صونرا سویله - ترجمه ونظیر : اولاندیشه
 وانکهی‌گفتار

دیدیدی ملک‌دور - رجوع شود به ایل نفوسی ...
 دیدیقجا خواجیم دییر نچه اوغلون وار - نظیر : هرچه
 میگویم نر است میگوید بدوش
 دیدیقونندان تولکونونکی قالیب اللهه - ترجمه : از ابتقرار
 کار روبه‌باخداست (۱)

بقیه از صفحه ۱۷۰

شروع کرد بشرح مشیمی از جریان مرک پدرش را گفتن و در آخر ملتفت شد که
 رفیقش نصف بیشتر غذا را خورده است . مجبض جبران این بار وی می‌پرسد
 تو بگو ببینم پدرت چگونه دارفانی را وداع کرد ؟ رفیقش جواب داد :
 « ده‌دهم ... » وهم‌چنان بخوردنش ادامه داد

۱- شخصی با تیر و کمان و نیزه و یک عددسک و یک قبضه تفنگ و یک
 جوال کاه میرفت . رفیقش پرسید کجا می‌روی ؟ جواب داد بشکار روباه .
 باز پرسید اینهمه وسایل برای چیست ؟ پاسخ داد : اول تیر و کمان را بکار

بقیه در صفحه ۱۷۲

دیدیلر عزرائیل اوشاق پایلیر دیدی ییزیمکین آلماسون

نظایر: سنونکی سنده منیمکی منده . تو سی خودت من سی خودم

دیدیلر کیفلیسن یخیل یات - ترجمه : اگر گفتند مستی توهم

بکیر و بخواب

دیدیلر: ملا ایون ویرگداق اودون گتیراق دیدی: اوستونده

یارما سر میشوق دیدیلر: ایپ اوسته یارما سر یلمز دیدی: بهانه دور

بسدور

دیدیلر: ملا تنبانوون باغین یغیشدیر دیدی: هانی او حوصله

دیدیم دیممیش - ترجمه : گفتیم نگفتم (عیناً در نزد پارسی

زبانان مستعمل است)

دیریلر اولی لرون پایینده و یرون - نظیر : مارا هم ازا این

نمد کلاهی

بیرلیک هاردا، بیرلیکده دور - رجوع شود به رنگیمه هاردا ...

دیرینی اولدورمک اولار اولینی دیریتمک اولماز (نق)

دیریه دیریلیک گرهک - رجوع شود به آدمه دیریلیک ...

☆ دیسن اول اولر قال قالار

☆ دیسن قولووام دییهوکل آباریم ساتیم

☆ دیسن بوقورت آقدور دییهو قرادور - نظیر : لوقلت تهره

یقول چمره

بقیه از صفحه ۱۷۱

میرم اگر موفق نشدم تفنک را بکار میاندازم اگر توفیق حاصل نشد سک را

رها میسازم . در صورتیکه روباه ازدست سک رهاشد و در لانه اش وارد شد

با نیزه مستاصلش میکنم و اگر لانه اش پر عرض و طول بود کاه را جلولانه آتش

میزنم تا مجبور بخروج گردد ... رفیقش گفت : « دیدیقوندان ... »

دیش چرکی قارین دویورماز (نق)
 دیش داش اوسته اولا یاخشیدور که دیش دیش اوسته
 اولا (نق)

دیشیلن دیر ناقیلن ییغوب آغیزیلن یماق گرهک (نق)
 دیشون آغریر چک قورتول - رجوع شود به قونشون
 بیسدی ...

دیل باشه بلادور - نظیر: زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد
 دیل بیر پارچه ائدور یا دیلده سوموک یوقدور (بق)
 دیل قلیجدان چوق اولدورور - نظیر: زخم زبان سوزانتر
 که زخم سنان

دیلدهن گللهن الدهن گلله هر فقیر پادشاه اولور
 ✧ دیلده وار دیلچکیده !

دیلله دوست اولانون آل گویلون قلین آرا - من عاشق
 قلبون آرا آی چیغار قلبون آرا دیلله ... (تمثل) نظیر: نوازش کن
 بیاران زبانی

دیلینی ساخیلان باشینده ساخالار - رجوع شود به دیل
 باشه ...

✧ دیماق اولور تاری بر حقدور

✧ دیماق اولور دایی دامبولون بسین

✧ دیماق اولور گوزون اوسته قاشون وار - ترجمه : نمیتوان
 گفت بالا چشم ابروست

✧ دیماق اولور برون اگریدور دوز اوتور

دیماقدان دیلیمده توك یتدی - نظیر : بسکه گفتم زبان من
 فرسود

دیمین بیر آللهی وار سولونون ایکی - ترجمه : زراعت

دیسی را يك خداست آبی را دو

دیمه کتلیدی یلمه دی دوشون دادی یو خودی (۱)

دیندیر دیر یلیگین گور آج میرمتیلین گور (رباحی)

دینسیرین عهده سیندهن ایمانسیز گلیر

دینمیه نین دینه نی وار - نظیر: ظالمی نیست که بظلم دیگری

گرفتار شود

دیوار یخیلاندنا توز قالخار (رباحی)

دیوار بنادان قائم اولور (نق)

دیواری آلچاق اولانون دیواریندهن باخاللار

دیوارین دالیمی غربتدور - ترجمه: آن ور دیوار غربت

است

دیوارین هر ایکی اوزون یخماماق گرهك

دیوان ایشین سهل سایما دیوانیله دیوانلیق ایلماق اولماز

ترجمه: کار دیوان را سهل مگیر

دیوان حقه ده آغزار ناحقه ده

دیوانده کی ایوده کینین آروادین اره ویره (نق)

دیوانه یالقوز گیدیبدور نظیر: تنها بقاضی رفته

☆ دیو قولاقلنه قورقوشوم - نظیر: گوش شیطان کر

۱- یکنفر دهاتی که بشهر آمده بود آب قرمز رنگ توی تقار

پینه دوز را شیره تصور کرد و یک عباسی داد و مقداری از آنرا خرید تا

قاتوق نانش کند. پس از آنکه درمقابل بساط پینه دوز نانش را با آن

خورد خطاب به پینه دوز گفت: « نکو که دهاتی بود نفهمید شیره ات

مزه نداشت »

دییہ سن بس - ترجمہ : گوئی

تعبیراتی کہ در باب الف گذشت و با «ایله بیر» شروع میشود با
«دییہ سن بس» نیز مستعمل است

دییہ ن غافل دور دیدیردن غافل دگل (نق)



✧ ذات و سودینه بلم - رجوع شود به گونونی دباغخانه ده ...
 ✧ ذات و سودوه بارك الله - نظیر: آفرین خدای برپدیری که تو
 آورد و مادری که تو زاد

✧ ذاتی قریخدور - نظیر: ذاتش خلل دارد
 ذخیره سین فکر ایلین پشیمانلیق چکمز (نق)
 ذرجه عشقی اولانون دریاچه تابی گرهك - قرنفل آبی
 گرهك یار یارون بابی گرهك ذرجه ... (تمثل)
 ✧ ذغال چکیر - رجوع شود بتعبیر زیر:

✧ ذغالی ایسلادوب - ترجمه : ذغال را خیسانده . نظیر: Quel
 barbe ! ou quel rasoir !

ذوقسیز طاعت بارسیز آغاچدور (نق) - ترجمه : عبادت بی
 خضوع درخت بی بر است
 ✧ ذهنیم کور اولدی - ترجمه : ذهنم کور شد



راحتلیق ایستین آدم صاغر لال کور گرهك - ترجمه :

آدم استراحت طلب باید کر و کور و لال باشد

☆ راسته حسینی - نظیر: صاف و پوست کنده

راویسی چوق معتبریدی (۱)

☆ راویسی سنی دور یا ابو هریره دور - ترجمه : راویس سنی

است راویس ابوهریره است

راهدازدان قاچان حرامیه دوتولور - نظیر: هر که گریزد

زخراجات شاه بارکش غول بیابان شود

راهدارین ایوین او وقت ییخارسان که بوش گلشن بوش

گیدسن (ریاحی)

رحم اله (ایله) ظالم من علی اکبرم - زبانحال شاهزاده

علی اکبر خطاب بلشکریان کوفه

رشمیرلیق (رنجبرلیق) رمدارلیق گوتورمز - ترجمه: کشاورزی

با رمالی وفق نمیدهد. مراد آنکه زارع نباید آثار جوی را در نظر بگیرد

بلکه باید بوقع شیار کند و تخم باشد

رشدلی جوجه یومورتادا بللی دور (دهخوارقانی) - نظایر:

الدیک الفصیح من البیضه یصبح. گیاه از تخمش پیداست (هندی)

۱- شخصی رفیقش را دیده با تعجب پرسید : واقعا این توئی پس

میگفتند مدتهاست که نمرده ای ؛ دوستش جواب میدهد : بطوریکه می بینی

این منم و نمرده ام. ولی آن شخص اصرار میکرد و میگفت : اصلا راوی

خیلی معتبر بود

رشید اوغول ویرماقه آتاسیندان اذن آلماز
رعیتین دیواری آلچاق اولار - ترجمه : دیوار رعیت
کوتاه است

رمضانندان چوخ راضیوق ششه سین ده ساخلیاق (۱)
✱ رنك ویردی رنك آلدی - نظیر: رنك برنك شد
زیگمه باخ حالیمی خبر آل - نظیر: رنك رخساره خبر
میده از سر ضمیر

✱ روزیسی داردور - نظیر: گنجشك روزی است
رومی که دیدون قضیه معلوم (فضولی)
✱ ریحان مرزه کردیسینه گتیر کی - نظیر: گر آب چاه نصرانی
نه باك است بهود مرده میشویم چه باك است
ریشخندون بش مین آلتون خرجی وار



۱- واعظی بالای منبر میگفت که مطابق حدیث معتبر هر کس عمل خیری انجام دهد خداوند ثواب ده برابر آنرا بوی عطا میفرماید . بنا براین اگر کسی برای ماه رمضان ششه نگاه دارد یعنی پس از عید فطر بازفاصله شش روز دیگر روزه بگیرد که جمعاً سی و شش روز روزه گرفته باشد خداوند ثواب روزه ۳۶۰ روز یعنی روزه یکسال تمام را جزو حسنات آن شخص مینویسد شاهسونی که پای میبر نشسته بود میگوید : « رمضانندان ... »

ز

زحمتیز بال ییلمز - نظیر: بی رنج گنج میسر نمیشود
 زحمتی مشاطه چکر لذتی داماد آپاری - ترجمه: زحمت را
 مشاطه کشد ولنت را داماد برد. نظایر: بر مشاطه عروس آراستن مانند و بس
 تو کندی جوی و آبش دیگری برد
 زر قدرین زر گر ییله ر - ترجمه و نظایر: قدر زر زر گر شناسد
 قدر گوهر گوهری. علی را قدر پیغمبر شناسد
 † زربده وار زوریدا - ترجمه: هم زر دارد و هم زور. مراد
 آنکه بموقع تشویق میکند و بموقع تنبیه و توبیخ
 زمانیه اویماق گرهك - نظیر: زمانه با تون سازد تو بازمانه بساز
 زمستان چکمین بلبل بهارین قدرینی ییلمز - محبت یر
 بلاشیدور گرفتار اولیهن ییلمز زمستان نظیر: دو دوست قدر
 شناسند حق صحبت را که مدتی بیریدند و باز پیوستند
 † زنبورك دوه سیدور - ترجمه: شتر زنبورك خانه است. مراد
 آنکه مجرب است
 زنجیر اصلان ایچوندور - نظیر: عار ناید شیر را از سلسله
 زندانه صبر ایلیهن آخر تخته چیخار(نق)
 زور قاپودان گیرنده داد با جادان قاجار - ترجمه: زور
 که از در وارد شد عدالت از روزنه فرار کند
 زوره داغلار دایانماز - ترجمه کوهها نیز زور را تحمل نکند
 زیان آجی اولار - ترجمه: ضرر تلخ است
 زیانین یاریمیندان قایتماق قازاشدور(قازانچدور) - ترجمه:
 از نصف ضرر برگشتن منفعت است. نظایر: ضرر را از هر کجاش بگیری

نفع است . ویل اهون من ویلین

زیرزمیده (زیرزمینده) اوتوروب طنبی یوخوسی گورمه

ترجمه : در زیر زمین نشسته خواب طالار مین

زیر زیر موللایق دگول علم پالاندوزلیقدور - ترجمه :

ور ور آخوندی نیست علم پالاندوزی است (۱)

* زیر ناچی بیر نفسین آلاز - ترجمه : سورنائی گاهکاهی نفس

نازه میکند

* زیرنائی کن باشیندان بوفلور - ترجمه : سورنا را از سر

کشادش میدمد

* زیره نی کرمانه آپارور - ترجمه : زیره بکرمان میبرد . نظیر:

آب بشط بردن



س

ساتماقه گتیرمیشم گوسترماقه گتیرمیشم (۱) - ترجمه :
برای فروش نیاورده ام برای نشان دادن آورده ام

* ساتین آلما قولوق ؟ - ترجمه : مگر ما زر خریدیم ؟

* ساج چوره کیدور - ترجمه : مثل نان ساج است . مراد آنکه
آدم دورو است

ساج اولی اوسته آچیلور (۲) - ترجمه : موی بر روی نعش
بریشان میشود

ساجیم اولوب دالیمه دوشون بیرچگیم اولوب اوزیمه
دوهمسون (ریاحی)

ساح امرود ساپدان دوشمز - ترجمه : کلایی سالم از چوب
سوا نشود یا (اذرخت ایفتد)

ساح باشوه ساقیز سالما - ترجمه و نظیر : میفکن برسر بی موی
خود زفت (ابرج میرزا) . رجوع شود به آغریماز ...

ساح سوز بیرسوز - ترجمه : يك كلمه بگو حسابی بگو

ساحه چوروک دایانماز

ساح یری قولتوقی آلتیندادور - نظیر : هرچه در قرآن کاف
است در تن او شکاف است

ساخلا سامانی گلور زمانی یا ساخلا گونی گلور گونی

۱- مأخوذ از داستان ملا نصرالدین است که الاغ چموشش را برای

فروش بیدان اسب فروشان آورده بود

۲- نسخه نق : ساجی اولی اوسته کسرلر

نظیر: هرچه درچشم خوار آید نگاه دار که روزی بکار آید

✱ ساخلا بدک قاشانشین ده باشی زینب هانی ! (۱) - نظایر :
سبک بیا ملایم . نشکنی لوله لامپا

ساردا چالاغانین دایسیدور - ترجمه : سارهم خالوی قوش
است. نظیر: سک زرد برادر شغال است

سارالا سارالا اولماقدان قیزارا قیزارا اولماق یاخشیدور
نظایر: مردن بعزت به که زندگی بذلت . وان تکن الا بدان للموت انشات
قتل امره بالسيف والله اجمل (حضرت حسین بن علی علیهما السلام)
✱ ساری آلوده ن بولور - ترجمه : از آلودی زرد فراوانتر است

Ceci arrive comme maré, en carême : نظیر:

ساری بوغدا چوره کینین بوینوزی اولار - نظیر : نان
کنیم شکم بولادین میخواید . مراد آنکه سفله چو آسایش بیند سرکش و
نافرمان شود

ساغ الون بیزیم باشیمیزه - نظیر: دست چیت بزیر سرما
ساغ گوز سول گوزه محتاج اولماسون - نظیر: این دست
را مباد بر آن دست احتیاج

ساغلیق سلطانلیق - نظیر : نعمتان مجهولتان الصحة والامان
(حضرت رسول اکرم)

ساغمالارینان ساغیلار سوبایلارینان قیرخیلار (رباحی)
✱ ساقزینی (سقزنی) اوغورلیب - نظیر: خوب قابش را دزدیده
ساکت اولان سالم اولور - نظیر: سلامة الانسان في حفظ اللسان

۱- علی الظاهر ده باشی زینب همان زینب پاشای معروف است که
زنی بزن بهادر بود و بروایتی مردی بود که لباس زنانه میپوشید و در نهضت
آزادی خواهی و مشروطیت در تبریز نقش مهمی بازی کرده است

✱ سامان آلتیندان سو جالیر - نظیر : آب زیر کاه است

سامان توسوسوسی گوز چیخاردور (رباحی)

سامان سنوندور سامانلیق سنون دگل - ترجمه : کاه از آن
تست کاهدان که از آن تونیست. مراد آنکه چرا در خوردن اینقدر اسراف
میکنی

سایدوقووی قوی کنار گوز فلک نه لر سانار - نظیر :

العبدیدبر والله یقدر. L'homme propose et Dieu dispose

سچه سچه دوشدی سچملیقا (۱)

سحر سسی چیخار (۲) - ترجمه : صبح صداش درمیآید

سحرگونونه قیزمیان آقشام گونونه ده قیزماز - ترجمه :

کسیکه بآفتاب سحر گرم نشود بآفتاب عصر نیز گرم نخواهد شد

✱ سحرهجن چاقو دوزتمیشوق - ترجمه : تا صبح چاقو درست

کرده ایم

✱ سدر و کافوری مقته گورسه اوزانار اولار - ترجمه : اگر به بیند

سدر و کافور مفت است پاهایش را دراز کرده هوس مردن کند

سرباز نه ییلور که هیواکالدور - نظایر : خر چه داند لذت قندو

نبات. آنچه را خر نخورد خلع خورد

سرت سرکه نین کندی قابونه ضرری وار - ترجمه : سرکه

۱- سچملیق بمعنی انبار هیمه است و مراد از مثل ذم موشکافی و

مشکل پسندی است

۲- دزدی از تاریکی شب استفاده کرده پاشنه دری را سوهان

میزد. عابری از وی پرسید بچه چیز مشغول هستی؟ دزد گفت : سورنا

میزنم. عابر مجدداً سؤال کرد: پس چرا صداش در نمی آید؟ دزد جواب

داد: « صبح صداش ... »

تند برای ظرفش نیز مضر است . نظیر : آنکه با مادرش زنا کند با دیگران چه‌ما کند

سرچه‌دهن قورخان داری اکمسون - رجوع شود به قورتندان قورخان ...

سرچیه دیدیلر: ۳... پالتار صهینی . دیدی : بیر زاد ده (دی) که گنجایشی اولا - نظیر: بکنجشك گفتند منار بکونت . گفت چیزی بگو که بکنجد

سر ساخلاماق ارلیقدور - ترجمه : سر پوشی دلیل مردانگی است

سرون دیمه یاروه یاریندا بیر یاری وار - نظایر: سخن هیچ مسرای باراز دار . که او را بود نیز دمساز و یار . کل سر جاوز الاتین شاع . اگر می‌خواهید دشمنان بر اسرار شما آگاه نشوند آنرا بدوستان خود افشا نکنید (چینی)

سرمه چوق اولاندا گوزه چك ۳... چك - رجوع شود به حنا چوق ...

سن چالدون (۱)

سندهن زنگین اولانینان اورتالیق ایلمه (قفقازی) - ترجمه: با تروتمند تر از خویش مشارکت مکن

سندهن کورایت خیر گورمیوب - نظیر : از تو آدم تخم

۱- شخصی که عازم اردبیل بود رفقایش او را دور کرده و درخواست می‌کردند که در مراجعت برای فرد فرد آنان یکمندی ساخت اردبیل بیاورد فقط از بین درخواست کنندگان یکتن چهارعباسی بهای یک عدد نی را درمشت مسافر گذاشته تمنی کرد که موقع برگشتن نی مرافراموش مکن . مسافر خندیده گفت : « سن چالدون »

مرغ بخرد زرده ندارد

سن دیر سن منیمکی یوغورتدودور یسه نده بودور یسه نده
بودور - ترجمه : تو میگوئی مال من ماست آلود است بخوری پاته نخوری
پاته با (بخوری همینه نخوری همینه)

سن دین اولدی من دین ؟

سن دین اولسون قال یاتسون

سن ساغ من سلامت - نظیر : تو بخیر ما سلامت

سن قهویه گلشن من مسجد هاردا بیر بیریمیزی
گوره جاقوق ؟ (۱)

سن گوردوقون آغاجلار کوره کلیقا کسیدی - رجوع شود
به قاطر آلان ...

سن گوندوز گیده یوللاری من گیجه ایلن کچمیشم - رجوع
شود به سن اوخویانلاری ...

سن گیت عاشق اوینا - ترجمه : تو برو قاب بازی کن . نظیر :
تورا با نبرد دلیران چکار

سن مقدم من افشار (مراغی) - رجوع شود به من ارمنی
سن مسلمان

سن مندهن جان ایسته - نظیر : من چه در پای تو ریزم که
پسند تو بود جان و سر را نتوان گفت که مقداری هست

سن مندهن مشقوی ایسته (۲) - ترجمه : تو از من مشق کردن

۱- مرحوم حاج میرزا باقر آقا مجتهد زعیم فرقه متشرعه روزی
از حاج اللهیارخان پرسید : خان خدمت نمیرسیم . حاج اللهیار جواب داد :
« سن قهویه ... »

۲- پاسخ سر بازی بوده سلطان فوج

بخواه. نظیر: تو زمن راه راست رفتن خواه
 سن منه کره ویر کره لیکده (۱) ویر
 سرمه سیزگوز دوزسیز آش (نق)
 سرمه دانمیز سووا گتمز دگیرمانون توپراق ویرمز (۲)
 ❖ سسی اوزونه خوش کلیر - ترجمه و نظیر: صوت خودش برای
 خودش خوش نوا بود
 سفارشيله حج قبول اولماز - نظیر: خر بسفارش آب
 نخورد
 ❖ سفرده بش زاد آدمه لازم اولورنمه چخماقدو قاودو ایکنه
 داشدور تبنه
 سفر محك داشیدور - نظیر: خوی مردم درسفر گردد پدید
 ❖ سفره دولدوراندور - ترجمه: سفره رنگین کن است (اغذیه
 کم ارزش را قصد کنند)
 سکسان دوقسان بیرگون یوقسان (استانبولی) - نظیر: عمر
 اگر هزار سال باشد آخرش مرک است
 سکسنده ساز اورسهن قیامتده چالار (استانبولی) - نظیر:
 در چهل سالگی طنبور میآموزد درگور استاد خواهد شد
 سم سم دینجه بیرول دیگیلن سماق - ترجمه: بجای سم سم
 یکبار بگو سماق. نظیر: جان کلام را بگو راحت کن
 سن آغا من آغا اینپکلی کیم ساغا - ترجمه: تو آقا من آقا

-
- ۱- کره لیک کاسه ای است که دهاتیان از تپاله گاو درست کنند و
 برای زباله برداری بکار برند
 - ۲- این مثل را درجائی شنیده ام فعلا مراد و محل استعمال آن از
 خاطرم فراموش شده است - مواف

پس ماده گاوهارا که خواهد دوشید ؟

سنانمامیش آتین دالی قباقنه گچمز لر - نظیر: نا آزموده
را آزمودن خطاست

سنانمیش ایران سنانمامیش یوغورتدان یساخشیدور
(ریاحی)

☆ سن اگر دوز گامیش اوتاراسان - نظیر: اگر ریگی ته
موزه نداری

سن اوخویانلاری من توخوموشام - نظیر: آنهایی را که
تو خوانده‌ای ما اوراق کرده‌ایم

☆ سن اولموش بیر قره ایت اولموش :

سن بیر کیشی من بیر کیشی - عیناً در نزد پارسی زبانان معمول
ومتداول است

سن بیر ییوب ایچمیش من دنیا‌دهن کافیچمیش !

سنجیدیم سنجه ییلردیم ایندی ایکی سنجه نم ایکی سنجه
ییلورهم - یعنی تو کوچکتر از آنی که مرا فریب دهی

☆ سن منه ماس‌ماسدا دیه ییلمسن - ترجمه: تو بمن ماس‌ماس هم
نمی‌توانی بگوئی (حماسه)

سن ته ییلورسن آیی هاردا یومورتدار - نظیر: تو چه دانی
کربه کجا تخم میگذارد

سن ویراندان سو چیخیر ییز ویراندان قان ؟

سن ویر کیفلنماقی اوز ایاقیمه (۱) - ترجمه: تو بده مستیش
پای خودم

۱- لاتنی یکمباسی بی فروش داد و شراب خواست. می فروش خاطر
نشان ساخت که این مقدار کم مستی نیارد لات گفت: « تو ... »

سنوات گوجه موقوفدور - ترجمه : وصول سود تاخیر بسته

بزور است

☆ سنون ایویه اودون دوزماق اولماز - رجوع شود به تعبیر

زیر :

☆ سنون ایویله قوبویه دوشماق اولماز - ترجمه : بارسن تو

توی چاه رفتن نشاید

سنون اوزون دوه‌نین دیزی - نظیر : رو نیست سنك پای

قزوبن است

سنونکین ییاق منیم کین اویناداق ؟

سنه بیر آش پشیریم که اوزونده بیر قاریج یاغی دورسون

نظیر: کاری بسرت آرم که درد استانها گویند

سنه بیر کلمه سوز منه بیر ایلیق یول - ترجمه : پیش تو

بك کلمه حرف برای من يك راه دور و دراز

سنه گوه ندیقیم داغلار سنه ده قار یاغمیش - نظایر: دیگر

بچه امید در این شهر توان بود. A qui fier

سنه ویر دیدیلر اولدور دیمدیلر - ترجمه : ترا گفتند بزین

نگفتند بکش

سنی ایسترم چوق ایسترم بیر گوزوی یوق ایسترم - نظیر :

دوستی خاله خر سه اسد

سن یدوقوی ییلمسن من دوغرا دیقیمی ییلره م (نق)

سنیق گو یولدهن (گونولدهن) کار آشماز - نظایر: دست شکسته

کار میکند دل شکسته کار نمیکنند. آنچه بشکست کم درست شود

سنیله منیمکی بورا جانیدور - نظیر : هذا فراق بینی و

بینك

سنی منیم قبریمه قویمیه جاقلار - ترجمه : ترا بقبر من

نخواهد گذاشت . نظیر: ولا ترز وارزة و زراخری (قرآن کریم)
 سوریه قورت گلنده بیر گچی لینی تا پار - نظیر: کرک که
 بگله افتد وای بهال آنکه یکی دارد
 سوز آغیزدا قزیلدور یره دوشدی اولدی مفرغ - ترجمه:
 سخن تا دردهان است طلاست بر زمین که افتاد مفرغ میشود
 سوز اشیتماق ادبده ندور - ترجمه: حرف شنیدن ادب است
 سوزدور دانیشیروقی (۱) - نظیر: مقصود حکایت است نه
 شکایت

سوزدهن سوز چیخار - نظیر: وان الحرب اولها کلام
 سوزدهن سوز آیریلار - نظیر: الکناية ابلغ من التصريح
 * سوز سوز سوو سوزدور - نظایر: بی قبل و قال است .
 بی شبله پيله است
 سوز سوزی گتیره - نظیر: الکلام یجر الکلام
 سوز صندوقه گیرمز - نظیر: حرف پنهان نماند
 * سوزلری بیکدبلی باغیدور یاری کسر - نظیر: روده راست
 تو شکمش نیست

سوز وار خلق ایچینده سوز وار خلق ایچینده - نظیر:
 هرسخن جائی وهر نکته مقامی دارد
 سوز وقتنه چکر - نظیر: حرف بموقعش رسید
 سوز یرده قالماز - رجوع شود به سوز صندوقه گیرمز

۱- در شب نامزد بازی عروس و داماد که هر دو کم رو بودند
 هیچکدام جرئت نمیکرد در صحبت را باز کند تا آنکه آخر سر داماد از
 عروس میپرسد: زنجبیل دارید؟ عروس بانکرانی میگوید: مکر رودل
 گرفته‌ای؟ داماد جواب میدهد: «سوز ...»

سوزی آت یره گیده ر یرین تاپار - نظایر: سخن را روی
با صاحب‌دلان است. هاقلان دانند

سوزی آغیزدا پیشیر ده (دی) - نظایر: مزین بی‌تامل بگفتار
Il faut tourner sept fois la langue dans la
bouche avant de parler

* سو سوبونا اولدی یر یرینه - نظیر: آب‌ها از آسیا افتاد
* سوغانا باش کسبلر - برای خاطر پیازی سر می‌برند. مراد
آنکه نا امنی چه فرماست
سوغان یممیه‌ن نیه آجیشیمان - نظیر: سیر نخورده دهن
پوندهد

سوغانی کیم ییه‌ر درده‌جر - عیبی کیم دییه‌ر عیبیه‌جر
نظیر: هر آنکه بی‌هراقتد نظر به عیب کند

سو کوزه‌سبز آغاج کولگه‌سبز؟ (ریاحی)

سو کوزه‌سین سوتانیر (نق)

سو کوزه‌سی سو یولوندا سینار - نظایر: مارگیر را آخر
Tant va la cruche à l'eau qu'à la fin elle
se brise

سو کیچی‌کیندور سفره ییو کون

* سو گتیرنمدی گلی‌فریده یاش ایلدی - ترجمه: نه تنها نتوانست
آب بیارد راه آبهارا نیز خیس کرد

سو گلنده یرین تاپار - ترجمه: آب برای خود راه باز میکند

* سولار باش بوخاری آخیر - نظیر: معکوس گردد کارها شعله
را دزد آورد بازارها

* سولاری بیر ارخه کیشیر - ترجمه: آبشان بیک جوی

نمیرود

☆ سولی نماز دور - ترجمه: نماز با وضو است

☆ سوموکلری آجالیب!

☆ سوموکلری سرمه اولوب! نظیر: هفت تا کفن پوسانده

☆ سوموکلرینه سوکلدی! نظیر: زیر پوستش آب افتاد!

☆ سوموکلری بوغونلیوب! نظیر: پشتش باد خورده!

سو آیدینلیقدور اوز قاپوا جالا نظایر: اگر دانی که نان

دادن صواب است خودت میخور که بغدادت خراب است. Charité

bien ordonnée commence par soi même

سو اوزونه یول ایلهر - رجوع شود به اود اوزونه ...

سو اولان یرده تیمم باطلدور - نظایر: آب که آمد تیمم

برخاست. مادامیکه خورشید میدرخشد به ماه نیازی نیست (روسی)

سو اولمیان یرده تیمم واجبدور (نق) - (حکم شرعی)

☆ سو باشندان آشیب - ترجمه: آب از سر گذشته است. نظیر: بلغ

السیل ذباه

سو باشندان آشاندا یا بیر قاریج یا یوز قاریج - نظایر:

آب که از سر گذشت چه یک نی چه صد نی. الشاة المدبوحه لا یولمها

سلخ

سو باشندان بولانلیقدور - ترجمه: آب از سرچشمه تیره است

نظیر: جهانرا جهاندار دارد خراب

سو بایلق شاهلیقدور - نظایر: السلامة فی الوحده. زن نداری

غم نداری

سو بیر یرده قالسا ایگلههر - نظیر: ماهی و میهمان از روز

سوم بومیکیرند (اسپانیایی)

سودانی پول آشیری دعوانی قلیج - ترجمه: معامله را پول

فیصل دهد و مراغه را شمشر

☆ سود گولونده دور - نظایر : توی لحاف وتشك بر قو خوابیده

Etre comme le poisson dans l'eau

سودون قدرینی قیسیرامهن دانا بیلر - نظیر: المرء حریص

لما منع

سودیلن گیرهن سومو کیله چیخار یا سودیلن گیرهن خوی

جانیه چیخار - نظیر: باشیر اندرون شد وبا جان بدر رود

سوروشا سوروشا استانبوله گیتماق اولار - نظیر: پرسیان

پرسیان میروند هندوستان

سوروشدی عون بن علی (۱) نجه امامزاده دور؟ دیدی باخ

زوارینه! - نظیر: صفای هرچمن از روی باغبان پیداست

سوری سنه پیشکش دور چپیش سگیز قراندان اسگیك اولماز

نظیر: برادریمان سرجاش بزغاله یکی هفت سنار

سوری قویون سیزده ساتندیق یاغ ییزده؟ - نظیر: مکر از

زمین بآسمان میبارد؟

☆ سوورم امیشدان آلچی دورور!

☆ سویا ویر ایچ سویا ویر گیچ (۲)

☆ سویوب سویوب قویرو قونا بیتیشنده مردار ایلدی - نظیر: صام

حولا و شرب بولا

سویره م (سوه ره م) سوینی کچل اولا داز اولا سویمره م

۱- مزاری است برقله کوهی که در شمال شهر تبریز واقع بوده و

بهین اسم نامیده میشود

۲- شاهسونی که بعتبات عالیات مشرف شده و برای هر نوبت آب خوردن

و حق عبور از پلها و جوی برداخت کرده بود پس از مراجعت هر يك از افراد

ایل از وی می پرسید در این سفر چه دیدی در پاسخ آنان میگفت: « سویا ... »

سویمیه نی شاه اولا شاهباز اولا - نظیر: خواهان کسی باش که خواهان تو باشد

☆ سویوق دمیر تابدالسان - نظیر: هیئات تضرب فی حدید - بارد

سویولاندان صونرا باشوه قزیل آل گیت - نظایر: راه بی خوف بود مردم غارت زده را . جاده دزد زده تا چهل روز امن است
☆ سویون شیر بلتیسینا قولا ق آس - نظایر: شاهنامه آخرش خوش است . نکاء مکن که دزدان ماهی میخورند به بین که چگونه مجازات میشوند (چینی)

سویون لام آخانی آدامین یره باخانی - نظایر: از آن ترس که های وهو دازد از آن ترس که سربتو دارد. اکبر الاعداء اخفاهم مکیده (حضرت علی علیه السلام)

سویونهن (سوینه) قوردون آغیزی باغلی اولار - نظیر: الحسود لایسود

☆ سویی بولاندریر بالیق دوتا - ترجمه: آب را تیره میکند تا ماهی گیرد

☆ سویی بوفلیه بوفلیه ایچر - نظایر: آب را فوت نکرده نخورد دست بعضا راه میرود. مراد آنکه محتاط است

سوی قیزدیر بورقونی چک - ترجمه: اول آب خزینه را داغ کن بعد بوق را بدم (۱)

☆ سویی کوزه ده گوروب گونی باجادا - ترجمه: آب را در کوزه دیده و آفتاب را در روزنه . مراد آنکه سرد و گرم روزگار را نچشیده
سوی ویر سوسویانا ایچسین قانا قانا (ریاحی)

- سهوی دگیرمانچی ایله ر بوغدا آپارار اون گنیره ر -
 ترجمه: سهو را آسیابان میکند که گندم میبرد و آرد آرد
- ☆ سیچان اولمامیشدان داغارجیق دیبی دلیر! - نظیر: این طفل
 یک شبه ره ضد ساله میروود
- ☆ سیچان دلیکین ساتین آلیر - ترجمه: سوراخ موش را بقیمت
 میستانند
- ☆ سیلی ایله اوز قیزاردور - ترجمه: با سیلی یا با طپانچه صورت
 سرخ نگاه میدارد
- سیل گاهین کنارینده ایو سالدیران آخرده بی خانمان
 قالار (ریاحی) - نظیر: میفکن بارخانه دره سیل
- ☆ سینمادی داش کتیریم ؟ - ترجمه: اگر نشکست سنک بیارم
- ☆ سیردیم سالدیم ها بودی گلدیم ! - نظیر: عور مادرزاد



ش

شادلیقوا شیونلیق ایلمه - نظیر: خوشی زیر دلت را نزنند
 ☆ شاطری ایشدن چیخوب - نظیر: باتیلش در رفته مراد آنکه
 اوراق شده بدرد نمیخورد
 شامی اولمیه نین چاشتی اولماز (نق) - ترجمه: آنکه شام
 ندارد چاشت نیز نخواهد داشت
 ☆ شاه اولاندا قوللاری دالیدان چات - ترجمه: اگر روزی
 شاه شدی کتھایم را از پشت به بند
 شاه بوداقین باغی وار (هیواسی یوق ناری یوق)
 شاه ییلهر شاهسون ییلهر - ترجمه: شاه داند و شاهسون داند
 نظیر: صلاح مملکت خویش خسروان دانند
 شاه چیچک چیخاردیب (ریاحی) - ترجمه: شاه آبله درآورده
 است . عیناً دز نزدیک پارسی زبانان مستعمل است
 شاه خدا بنده سنونکی سنده منیمکی منده (۱) - عیناً در
 نزد پارسی زبانان متداول است . نظیر: تویی خودت من سی خودم
 ☆ شاه خدا بنده ظلم کننده ایکی تویی یوق بیرکنده ؟ - نظیر: بلغ
 السیل ذباه
 شاهدا (شاهده) ییلور شیروان سنی دور - نظیر: اظهر من

۱- بین عوام مشهور است که منظور سلطان محمد خدا بنده از بنای
 گنبد سلطانیه آن بود که پس از پایان ساختمان تربت مطهر حضرت امیر
 علیه السلام را از نجف بآنجا انتقال دهد. يك شب آنحضرت بخواب شهریار
 مغول آمده و خطاب بوی میفرماید: < شاه ... >

الشمس است

شاه شاه دیدو گم اوز جانیم ایچوندور (نق) - رجوع شود
به عمی عمی ...

☆ شاه قابوسون کرد آلدی ! - رجوع شود به وای اوندادی ...

☆ شاه گلدیسیندهن کچدی - ترجمه : از شاه گلدی گذشت . مراد

آنکه بطول انجامید

☆ شاه لله سیله اوینور ؟ - نظیر : مگر بسازی شاه بسا لله

است ؟

☆ شاهه بارخانه گیدیر بیخانه بیخانه گیدیر - شوربای رقیق و

آبکی را تشبیه و قصد کنند

شاهی خانم حب آتیب ماهی خانم اشیکه گیدیر - نظیر:

شاه خانم زائیده ماه خانم درد میکشد

شاهیندا (شاهینده) دالیسیجا چوق سوز دییه لیر - ترجمه:

پشت سر شاه نیز خیلی حرفها میزنند

شاهیندا دوه لری ایاق یالین گزه ر - بمزاح در باره اشخاص

با برهنه بکار برند

شاهیندا قره چیه ایشی دوشر - رجوع شود به دمیر قابونوندا: ...

☆ شبدنی شهد ایلیوب - نظیر: دسته گل بآب داده است . رجوع

شود به کره نی روغن ...

☆ شپختیرین باشین کتیر میسن یا مظفریه نین قباله سین (۱) - ترجمه:

۱- مظفریه بزرگترین تیمچه های تبریز است و شپختر بر خلاف

تصور عده ای که آنها را از ایشی یوقدور (کارش زاراست) مأخوذ میدانند

تعریف شده کلمه انسپکتور Inspecteur فرانسوی است . در زمان

سر شپختر را آورده ای یا قبالة مظفریه را . نظایر: تحفه نطنز آورده ای
مگر. كانك جنت براس الخاقان

شجائین آغزین باغلاماقدان اوتریدور (۱) - ترجمه: برای
بستن دهن شجاع است

✱ شرابه دوشوب - نظیر: بچاه ویل افتاده است

شر ایش قاله قاله. خیره دونر (نق) - ترجمه: شر برور
مبدل بخم میشود
شر دیمه سن خیر گلمز (نق)

بقیه از صفحه ۱۹۶

فتحعلیشاه یکی از سرداران روسیه تزاری با عنوان اینشپختوری مامور
قفقاز میشود. این انتصاب اسباب وحشت شاه قاجار را فراهم میسازد و از
اطرافیان دفع شر او را میخواهد و بنا بر روایت افسانه آمیز ملا محمد
اخباری چله می نشیند اوراد و اذکار میخواند و تصادفاً قبل از پایان چله سر
شپختر که در توطئه ای بقتل رسیده بود بتهران میرسد

۱- شجاع الملك حاکم اهر یکی دوروز پس از ورود بمحل ماموریتش
میشود که هیچ يك از زنان در حمام لك نمی بندند برای آنکه كره و فری نشان
داده و خود نمائی كند دستور میدهد که جار بکشند که از این تاریخ هر زنی در
حمام لك نه بندد شوهرش جریمه خواهد شد. و با این ترتیب لك بستن بین
اجناس لطیفه اهر متداول میگردد فقط آبگیر پیری که استطاعت خرید لك
نداشت برای آنکه از حکم حاکم سر باز نزده باشد رسن نازکی را مافند
شال دور کمرش می پیچد و دودستمال کهنه را بعنوان ساتر از عقب وجلو بر
آن می آویزد و در پاسخ اشخاصیکه تعرض میکنند این چه بازی است در
آورده ای توهم مثل سایرین لك به بند میگویی: آی بابا اینرا هم كه
می بینید برای بستن دهن شجاع است

شر سووان یا لان شر گتوریجی گرچکدهن (حقیقتدهن)
یکدور (یدور) (نن) - نظیر: دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز
شرطی شوخومدا (شخمده) کسیره م - نظیر: صلح اول به از
جنگ آخر

شرعه اوتانماق یوقدور - نظیر: لایحیاء فی الدین
شرع ظاهره حکم ایلر - ترجمه: شرع بظاهر حکم میکند
نظیر: الظاهر عنوان الباطل
شرع کسن بارمال آغریماز - نظیر: دستی که حکیم ببرد دیه
ندارد. مراد آنکه از قایم کاری کار عیب نمیکند
شرعه گیده اوز سوزین دانیشار - نظیر: هر که تنها بقاضی
رود راضی بر گردد

شریک یاخشی اولسیدی تاری اوزی ایچون دوتاردی
ترجمه: اگر شریک خوب بود خداوند برای خودش اختیار میکرد
شریکلیق قازان قینمز - ترجمه: دیک شرکته بجوش نیاید
شیرین دیلوه یاخین یولوا ویردوقون یولوا؟ (۱)
شیرینجه گل شیرینجه گیت - نظیر: زرنی غبا تردد حبا
(حضرت رسول اکرم)

شیرین یماقین آجی قوسماقی وار (نن)
شط اگر اولماسا بغداد اولماز (ملا مهر علی)
☆ شطرده سو کتیریر (ریاحی) - نظیر: آب در غربال

می پیماید

۱- شخصی بفاحشه ای گفت: چنده پدر سوخته بیا این سنار (صد دینار)
رابگیر تا ترا بیرم بالای کوه عون بن علی فلان فلان بکنم. فاحشه گفت:
> شیرین دیلوه ... <

✱ شعر دیب قافیه سینده قالیب - ترجمه : شعر گفته و در قافیه اش گیر کرده . مراد آنکه در محظور گیر کرده است

شفا پیاله نین تکینده اولار - ترجمه : شفا در ته پیاله است
شفا حقه ندور حکیم کونکل (گویول) خوشلیقی (نق) -
ترجمه : شفا از خداست طیب مایه دل خوشی است و بس

شفا ویره ن آغودنده ویره ییلور (نق)
✱ شفتالو کلمه پیش طبقی گلدی - نظیر : حوض نساخته قورباغه
پیدا شد

شکنجه یه صبر ایدن اوغریلقی جانن شیرین ییلور (نق)
ترجمه : آنکه شکنجه را تحمل میکند معلوم میشود که دزدی را از جان خود دوستتر دارد

شلتاق ایوی اول آبادان دور آخر خراب (نق) - نظیر :
آدم خوش معامله شریک مال مردم است

شماخینی چو خورده گور و بسن (نق)
شمع اوزی یانار باشینه کول ساوورار تا بیر پروانه نی
یان دورار (نق) - ترجمه : شمع خود میسوزد تا پروانه ای را بسوزاند
✱ شنبه ویریر چهارشنبه چیخاردور - مراد آنکه زود زود میزاید
شوخلوقون آخری دعویه چکر - نظایر : شوخی شوخی
آخرش جدی میشود . المزاح مقدمه الشر

شورش چیخادور اوش بشی بیر یرده جم (جمع) اولسا
می آب حیات و قدحی جام جم اولسا ایچم او می ساقی می کرعجم اولسا
طبعاً مدنی مسلکی حق دینی مسلم شورش ... (تمثل)

شوره کتده قودوق تاپیلمیشدی قالمیشدی ارکک دیشیمی
نظایر : لنگه کفش کهنه توی بیابان نعمت خداست . مه در شب تیره آفتاب

است

* شورین چیخاردوب ! - ترجمه و نظیر: پاك شورش را درآورده!

شور ییەن سویا ڤله‌ر

شهری ڤوره‌نه ڤلاغوز (ڤل اغوز) نه لازم ؟ - ترجمه :

برای کسیکه شهر را می‌بیند تعویذ لازم نیست

شیخ اوچمز مریدلر اوچوردوللار (نق) - ترجمه : مرشد

نمی‌برد مریدانش می‌پرانند

شیر برنج شیر برنج بو یوقونلو ڤدا شیر برنج (۱)

* شیطان آتنا مینوب - ترجمه و نظایر : بر خر شیطان سوار

شده . مرغ یکپا دارد

شیطان اولمیو بدور - ترجمه: شیطان نمرده‌است . مراد آنکه

نمام کم نیست

شیطان باشقا جن باشقا - ترجمه: شیطان سواست و جن سوا

* شیطان فعله‌سیدور - نظیر حمال بی‌مزد است

* شیطانیه داری اکمیشوق - ترجمه : با شیطان ارزن کاشته‌ایم

مراد آنکه با آدم نا اهلی شرکت کرده‌ایم

* شیورهن مزاجدور - ترجمه : خاکشی مزاجست

شییر شوخوم (شیار و شخم) هاموسی بیر توخوم (تخم)

نظیر : همه‌شان سر و ته يك کرباسند

۱- کوری از بینائی برسید شیر برنج چه رنگ دارد؟ پاسخ شنید :

سفید . ولی کور که رنگ سفید در عمرش ندیده بود هی مثال خواست و بینا

اشیاء سفید رنگ را که بخاطر داشت یکی یکی شمرد تا تمام شد . و چون

دیگر چیزی بخاطرش نیامد اجبارا ساقش را نشان داد و گفت مثل این .

کور در حالیکه ساق را لمس میکرد با تعجب میگفت : « شیر برنج ... »

ص

صابون قره پالاز آغارتماز - ترجمه : کلیم سیاه را صابون سفید نکرداند . نظایر : که زنگی به شستن نکردد سفید . تا جهان باقی است کلاغها سیاهند (چینی) A blanchir la tête d'un negre on perd son savon

صاحبنه نه گون آغلادی که منه نه گون آغلیه - نظیر : مال مرده عقب مرده

صاحبخانه کیفلننده قوورمه کوی گلر ایوین آراسینه - ترجمه : صاحبخانه که مست کرد خم قورمه بوسط اطاق آید

صباحدهن سن ایچین یه من قابوقون گمیریم - مأخوذ از داستان نوکری است که خربوزه را نازک قاچ میکرد و خدمت ارباب میبرد

صبر ایلپهن مراده یتیر - نظیر : الصبر مفتاح الفرج
صبر، صبر آخری بیرسنیق قبر - ترجمه : صبر آخرش قبری است آنهم شکسته و ریخته . نظیر : مکر من صبر ایوب دارم؟

صبریلن حلوا پیشر ای قورا سندهن - (بسله سن اطلس اولار توت یا پراقیندان) - ترجمه و نظایر : کر صبر کنی زغوره حلوا سازی .

Tout vient à point à qui sait attendre
صدقلن قره داشدان مطلب آلمات اولار - ترجمه : باخلوص نیت از سنک سیاه نیز میتوان مراد طلبید

☆ صرف میرین صرفی چوقدور داش دمیردهن باش کرهك اوخویان صاحب کمال و درس ویره ن قرداش کرهك (تمثل)

صفی نین دشمنلری چاتدیون صفی نمازه گیدیر (حاج حسین ختائی)

صقالوه تو پوره جاقمیش آغز و ا دوشوب ! - ترجمه: میخواست
بریش تف کند بدهانت افتاده ! ماخوذ از داستان معروف است

صقالوی اوشاق موشاق الینه ویرمه - نظیر: عنان را
بکتر نباید سپرد

صقالیم چیقینجا جانیم چقیدی دونن بیرقیز منه عمودیوب
نظیر: پیری است و هزار عیب

صقالیم یوخدور سوزوم اوتمور - ترجمه: چون ریش در
نیاورده ام حرفم برو نیست

☆ صقالینه سوغان دوغرامازلار ! - نظیر: بریش تره خورد
نمیکنند

صلوات گوجه موقوفدور

صمد اوتارا نه نه سی ساغا (۱) - ترجمه: بشرطیکه صمد
بچراند و مادرش بدوشد (نادرشاه)

☆ صندوق تولاسیدور - نظیر: زاغ سیاهش را چوب میزند
صنعت قزیل اوزو کدور - نظیر: حرفت مرد زینت مرد است
صنعت کج باخان آج قالار - نظیر: زیشه بخور همیشه بخور
صوفی سوغان یمز گورسه قابوقوندا قویماز - ترجمه:
صوفی پیاز نمیخورد ولی وقتیکه دید حتی به پوستش نیز ابقا نمیکنند. نظایر:
آب نمی بیند و گرنه شناگر قابلی است. *Loccasion fait le laron*
دزدی که فرصت دزدی بدست نیاورده خود را امین میداند (مراکشی)

۱- روزی که در حضور نادرشاه صحبت از کارهای پر منفعت بمیان
آمده بود حضار متفقاً اظهار داشتند که گله داری نفعش از هر چیز بیشتر است
فاتح هندوستان در حالیکه با دستش فرزند خود صمد میرزا را نشان میدهد
میگوید: « صمد اوتارا ... »

✱ صون بشیکدور - نظیر : ته تفاری است

صونداکی پشیمانلیق بره (بهره) ییتیرمز - ترجمه : ندامت

بعدی سودی نبخشد . نظایر: الان قدندمت وما تنفع الندم . از پشیمانی چه

سود اکنون که کار از دست رفت

صوندا گلهن کیم ایسه قیونی او قاپار (استانبولی) - ترجمه:

کسیکه آخر از همه وارد میشود در را او می بندد



ض

☆ ضحك داماری آچیلوب - نظایر: دل توی دلش بند نمیشود .
 ریه میره (میرود)

ضرب زیره کدهن یاغ چیخاردار - ترجمه: فشار از بزرگ
 روغن درآرد

☆ ضرابخانه آچامیشام ! - ترجمه: ضرابخانه باز نکرده ام .
 نظیر: من مگر حاجی امین الضربم؟

ضرر آجی اولار - ترجمه: ضرر تلخ است. نظیر: فی است
 المغبون عود

ضررین یاریسیندان قایتماق منفعتدور - رجوع شود به
 زیانین یاریسیندان ...



ط

طاسیم دامنان دوشوب جینگیلتیمین عالم اشیدوب - نظایر:

کوس رسوائی ما بر سر بازارزدند . انا القریق ولا خوفی من الہل

✱ طاقہ شالی سته ویرسونلر - ترجمہ: طاقہ شال را بتو بدهند

✱ طالعوندهن کوس

طالعون قوزدا سنا اوغولدا قیزدا سنا - رجوع شود به

بختوی قوزدا ...

طاووس هر یانه باخار فرحلتیر ایاقنه باخار غصه لئر -

نظیر: طاوس را به نقش نگاری که هست خلق تحسین کنند او خجل از دست

وبای خویش

طشت باشی آق بخت اولور (ختائی) مراد آنکه اگر بخواهند

دستمالی را در طشت بشویند از هر سو البسه سفید شروع بیازیدن میکند

طرلان سازیری ویرمز - ترجمہ: کار باز از سار نیاید . نظیر:

کاریکه چشم میکند ابرو نمیکند

طلبه نین ایوی او وقت یخیلار که ایکی یره وعده سی اولا

ترجمہ ونظیر: بخت آخوند آنوقت بر میگردد که در یک شب دوجا دعوت شود

طمعکارین سقالی مفلسون ماتحتینده اولار - ترجمہ: ریش

طمعکار در دبر مفلس است

طمعی مرتضی علینون کره میندهن چوقدور - ترجمہ:

طمع اش از کرم مرتضی علی افزون است

طوز اکمک یلمیهن ایتدهن کوتیدور (استانبولی) - ترجمہ:

کسیکه حق نان ونمک را نشانسد از سک کمتر است

طویدا دونون تانیدون ؟ - ترجمہ: در جشن قبايت را شناختی؟

طویدا کیسه نین باشین سووزی باغیله باغلالار - ترجمه:
درعروسی سرکیسه را با بند سبزی می بندند. مراد آنکه درعروسی سرکیسه
را باید شل کرد

طویدان صوراً حنائی ماتحتت یاخاللار - ترجمه: بعد از
عروسی حنا را بماتحت بندند. نظیر: قبای بعد از عید گل منار را
خوب است

طویدان صوراً نوقارا (نقاره)؟ - ترجمه: بعد از عروسی نقاره
نظیر: نوشداروی بعد از مرگ سهراب

طوی دیوبلر که آدامین باغری چاتداماسون - ترجمه: نام
عروسی را جشن گذاشته اند مبادا زهره آدم چاک شود. رجوع شود به
طویدا کیسه نین ...

طوی طیه سیز (طوی ییکی سیز) گلین ینگه سیز؟

طوی گیجه سی گلین ایوده قالماز یاس گیجه سی اولی یرده
ترجمه: شب زفاف عروس در خانه نماند و شب عزامیت بر روی زمین
نباشد

طویومدا اوینامیسان؟ یاسیمدا آغلامیسان؟ دوستلقون
نه بابتده ندور؟

طویه گیده ن یاسه ده گیده ر (نق) - نظیر: هر که بعروسی
رفت بجزا نیز میرود

طویله دیبینه ن یوخی دییر آت یهرله - نظیر: خواجه
درفکر نقش ایوان است خانه از پای بند ویران است

طویله قویمازلار که قوشقون اوغورلار - ترجمه: بطویله
راهش نشمند که مبادا پاردم بدزد

ظ

☆ ظالم این قویرو قیدور - نظیر: ابابیل است. بزاح درمورد
بچه‌های شیطان مورد استعمال است

ظالم بیر وقت گلمیمن که اللریم بدنیمده دگل - زبانهال
از زبان حضرت قمر بنی هاشم خطاب بشماتت کننده کوفی
ظالمین رشته اقبالینی بیر آه کسر - مسانع رزق اولانون
رزقنی الله کسر اره ظلم و ستم دست ستمکاری کسر حق الی بیکار
قالماز کیچ کسرکاری کسر (تمثل)

ظلمات داشیدور گو تورنده پشیمان دور قویاندا - ترجمه :
مثل سنک ظلمات است برداشته پشیمان گذاشته آرمان (۱)

ظلمیلن آباد اولان عدیلین ویران اولار - نظایر: آبادی
ظلم بر بادی است . البنی مرتع وخیم

ظلمین آخری اولماز - ترجمه : ظلم عاقبت ندارد
ظن ایتمدیگین یردهن تیلکی چیخار (استانبولی) - ترجمه:
از جائیکه گمان نبری روباه پیروه آید . نظیر: هر بیشه گمان میر که خالی
است شاید که پلنک خفته باشد

۱- بنا بر آنچه در اساطیر آورده اند وقتیکه اسکندر از جستن آب
حیوة مایوس شد و طبل بازگشت زد عده ای از لشکریانش در مراجعت بعنوان
یادگازی از سنک ریزه های سرزمین ظلمانی با خود همراه آوردند و وقتیکه در
روشنائی این عالم چشمان بآنها افتاد دیدند که همه آنها احجار کریهه است
بنا بر این پشیمان شدند که چرا کمتر برداشته اند و پشیمانی آنانکه اصلا
بر نداشته بودند احتیاج بشرح ندارد

ع

عاشق اولان کوردور - نظیر: العشق یعنی وبعصم
 عاشق اوز ویرمن یرده آز قالما یوز ایل قالار (رباحی)
 عاشق گوردوقون سویله - نظیر: قلندر دیده گوید
 عاشق هارا گیده ر دمی یانینجه (مراغی) - ترجمه: نوازنده
 هر جا رود باید دمش (آلتموسیقیش) را همراه برد
 عاشقه بغداد اوزاقی دگل - ترجمه: برای عاشق بغداد دور
 نیست

عاشقین سوزی قورتولاندا نیلیم نیلیم چالار - نظیر: بداد
 تو رسیده ای دل ای دل (ایرج میرزا)
 عاشقی یغالار اویناقدان اوتور - ترجمه: قاب را برای
 بازی جمع کنند - مراد آنکه ثروت را باید خرج کرد
 عاشقی یاخشی ساخلا بدنامچیدور ایل گزه ر (رباحی)
 عالم عالمیندور کچلده خاله مینندور - هر که بفکر خویش
 کوسه بفکر ریشه
 عالم گیه ر چیت تومانی داماقلی بیز گیروق یتیم کتان
 یاماقلی (شاهسونی)
 عالمی پلو دوتسا آلا قارقا خورا کین تاپار - ترجمه: اگر
 پلو زیر دست و پا بریزد باز هم کلاغ غذای مخصوصش را انتخاب میکند
 عباس عباسدان عباسده کور عباسدان - نظیر: کدا بکدا
 رحمت بخدا
 عباسلیق کاندور قدرین ییلن یوقدور (ختائی) - رجوع شود
 به بولچیلیق ...

عثمان کوینکیدور - ترجمه: پیراهن عثمان است . نظیر: خون سیاوش است

عثمانلو وقتی کوله‌دور قزیل باش وقتی شاطر - رجوع شود به اروس گلنده ...

عجله ایله یوگورهن یولدا قالار - رجوع شود به تند کیدمن ...

عرب به قرلنجه ایو یولی گوسترهن چوق اولی (استانبولی) ترجمه: وقتی که عرابه شکست خیلی‌ها راه خوب نشان میدهند

عرب به یولون‌دان چیقما (استانبولی) - ترجمه: ازجاده عرابه‌ر بیرون مشو

عزب گورممیسن دییرسن بس که ده‌دونده بیر عزبدور (۱) ترجمه: عزب ندیده‌ای گمان میکنی که بدتر هم عزبی است . نظیر: ده ندیده‌ای گمان میکنی که علی‌آباد هم دهی است

عزرائیله ساقز (سقز) ویردی - ترجمه: به عزرائیل سقز داد عزیز اولوب قارین اولمیوب - ترجمه: عزیز مرده شکم که نمرده

عزیزلر یمیشدی قالیمیشدی گرامیلر

عزیزیم عزیز تریتی اون‌دان عزیز - ترجمه: عزیز عزیز است تربیتش از آن عزیز تر . نظیر: من ادب اولاده ارغم حساده

عشقون وار داغلارا دوش - ترجمه: عاشقی سر به بیابان نه عشقین ترس اوواندی اولماز - ترجمه: عشق پشت و رو ندارد . نظیر: Il n'ya pas de laides amours

عقرب ماشاسیدور - ترجمه: انبر عقرب‌گیری است . نظیر:

۱- گفته عزب‌اوغلی بفرزند یکی از عزاب‌دفتر (عزب‌دفتری‌ها)

دلال مظلومه است

عقل باشد ادور باشد دگل - ترجمه: عقل بکلمه است نه بسال

عقل عقلمدهن اوتنگون اولار - نظیر: وشاورهم فی الامر

عقللی دهدینجه یا (عقلنه سالنجا) دلی ویرار گچور - نظیر:

کاری که بعقل درنیاید دیوانگنی در او بیاید

عقللیسی هانسیدور قباقدنه گیدنه زنجیرلی - نظیر: کلان

ما که تو باشی چه عقل ما باشد

عقلوی اشك عقلمینه ویرسن آپارار چیخاردی آرپا تایاسینه

نظیر: اذکان الغراب دلیل قوم سیه دیم سبیل الها لکینا

عقلی بارسنک آپاریر - ترجمه: عقلش بارسنک می برد

علی بور کون ولی باشنه ولی بور کون علی باشنه - ترجمه:

کلاه علی بسر ولی کلاه ولی بسر علی - نظیر: Delhabiller saint

Pierre pour habiller saint Paul

علی قلیچ چکمیه جاق - ترجمه: علی شمشیر نخواهد کشید

علیسی دلی ولیسی دلی بو قریمیشین هامیسی دلی !

عمو اوغلی عمو قیزینین کایینی گوینده کسلیب - نظیر

مقد دختر عمو و بسر عمو را در آسمان هفتم بسته اند

عمو عمو دیرهم که منه قوش دو تاسان - ترجمه: عمو جان

میخوانم که برایم مرغ بگیری

عمی وای دگل زهی وایدور - نظیر: وانفاسست واما نیست

عورتک (عورتین) اوگوتی عورتی گچور (استانبولی) - ترجمه:

بند زن درزن موثر است - نظیر: La poule ne doit pas chanter

devant le coq

عوض عوض اولدی قاری - نظیر: این بان در

عوضین بدل آدلی اوغلی وار - نظیر: آنچه عوض دارد

کله ندارد

عیبسیز دوست آریان دوستسینز قالار - ترجمه: هر که دوست

بی عیب جوید بی دوست ماند

عیبلی عیبین بیلمه باشینه پالاز اورتر (رباجی)

عیبی کیم دییه ر عیمه جر سوغانی کیم ییه ر درده جر - نظیر:

عیب نه بینند بجز اهل عیب

عینالی (عون علی) قز یلیدور (۱) - ترجمه: طلای عون علی است



۱- در کوه عون علی واقع در شمال تبریز معدن طلا وجود دارد و

تا کنون چندین دفعه خواسته اند استخراج کنند ولی در هر دفعه که اقدام کرده اند

دیده اند که باید ۱۱ قران خرج کرد تا یک تومان طلا بدست آورد

غ

غاز ویر چولمک دولسون تو یوقدان نه چیخار (ریاحی)
 غریب اولمکه ایشیزلیک دیشیزلیک - ترجمه: در دیار
 غربت بی هنری لازمه اش کرسنگی است

غریب ایت هورنده اوزون هوره ر (مراغی)
 غریب ایت قوبروقی دوشونده گزه ر (نق) - ترجمه: دم سک
 غریب بسینه اش چسبیده است

غریب قوشون یواسین تاری اوز الیه تیکر - ترجمه: لاله
 مرغ غریب را خدا بادست خویش سازد

✱ غریبلیق جنت اولسا کنه وطن یاخشیدور - نظیر: یوسف که
 بمصر پادشاهی میکرد میگفت گدا بودن کنعان خوشتر

✱ غذا دکل مزه دور - ترجمه: خوراکی نیست مزه است

غم هارا گیدیرسن؟ غم یائینه!

✱ غوره ایکن مویز اولوب - ترجمه: در غورگی مویز شده

غوغاسیز باش گورده اولور - ترجمه: سر بی خیال فقط در

گور میسر است

غوغا غوغا اولسا داغداکی قاردا قالماز (ریاحی)

غیرتلی کیشی بلایه دوشر - ترجمه: مرد غیرتمند بیلایا دچارشود

غیورلیق کیشینین گورکمیدور - ترجمه: غیرت نشانه مردی است

ف

فالچیه گیتسن دعا ویره ر حکیمه گیتسن دوا - رجوع شود
به حکیمه ...

فالدا (فالوده) ویرار دیش چیخاردار - نظیر: بخت چون
واردون شود فالوده دندان بشکند
فاله سین ایتیریب!

فایده ضررین قرداشیدور - ترجمه: نفع و ضرر برادرند
فته لیکده مالون ساخلا ایگیلیکده باشون - ترجمه: در
بلوا فروت را بیا در زمان عادی سرت را

فرشی حایینه سیغارلیر - نظیر: نان را بمظنه روز میخورد.
Il tourne baile de son moulin du coté du : نظیر
vnte

فرصتی الدن ویرمه - ترجمه: فرصت را از دست مده. نظایر:
الوقت کالیف ان لم تقطعه یقطعک .
Le temps est de
bargent

فشک دیوانتاندور - نظیر: از کیسه خلیفه است
فضایل آدینه باسیر - ترجمه: بجای فضایل قالب میکند
فضولی آپاردیلار جهنمه دیدی اودونلاری یاشدور -
ترجمه: فضول را بهنم بردند گفت هیزمهباش تراست

فضولی تانیمادان اوتور - ترجمه و نظایر: برای آنکه بدانم
فضولم کیست .
Pour connaitre le bavard

فعله سن یا مدعی ؟ - ترجمه: فعله ای یا مدعی ؟

فلکین بیر چوال قزیلی وار هر گون بیرینین چینگینده دور
ترجمه: فلک را يك جوال زر است هر روز بردوش کسی است. نظیر: وان
نوائب الدنيا تدور
☆ فلکه چورهك آباریر - نظایر: مپود از آسمان شوربا بیارد.
زینب غازچران است

☆ فنن یعمل (۱) - نظیر: کم ویش
فند فندی کسر - نظیر: فوق کل ذی علم علیم
☆ فیسریق گیرب ات گاودوشینه - نظیر: شرب الیهود است
فیشقیراقنان گامیش زمیدهن چیقماز - ترجمه: بسا صغیر
(سوتزدن) گاومیش از کشتزار بیرون نیاید
فیل پسیداغیدور نه ایگی وار نه خاصیتی - ترجمه: چس
فیل (ذرت بو داده) است نه بودارد نه خاصیت - نظیر: تپاله گاواست نه
بو دارد نه خاصیت

☆ فیل فره سیدور! - ترجمه: جوجه فیل است!
فیلون بیر فکری وار فیلبانین مین - ترجمه: فیل يك خیال
دارد فیلبان هزار خیال

☆ فیلی مینیب - ترجمه: سوار فیل است نظیر: کله را سیاسی کرده
☆ فین دیوب بورنونندان دوشوب - ترجمه: فین کرده از دماغش
افتاده. مراد آنکه کاملاً شبیه اش است

۱- شخصی ازدیگری پرسید: فارسی بلدی؟ مخاطب جواب داد:
فنن یعمل! وبا این جمله میخواست حالی کند که يك کمی بلدم. سؤال کننده
میخندد و میگوید: پس معلوم میشود که عربی نیز میدانی

ق

قابل شاگرد استاد اولور استاددان

قابو بزووی اوکوز اولماز - نظایر : المنديل الرطب فی

اوطانه حطب . Nul n'est prophete dans son pays

قابودان قوورسان باجادان گلیر - نظیر : در را بندی سر از

روزن برآرد

قابوسین ایت آچار پیشیک اورتر ! - مراد آنکه کم مراوده دارد

قاپون اوجا قاییر دوه سین الله یتیره (مراغی)

قاجاندا الهی جاغیرار قووایندا - ترجمه : تعاقب کننده و

فراری هر دو خدا را خوانند

قاجاقه یرده وار گویده !

قاجاقه یول ایسته ر !

قاجانی قوومازلار - نظیر : کئی دلاور زبی اشکربشکسته رود؟

قاجماقدا هنردور قووماقدا - نظیر : الهزیمه فی وقتها ظفر

قاراندوق یره داش آتور - نظیر : تیر بتاریکی میاندازد

قار سوسوزلوق قاندرماز - قاوورقا قارین دوپورماز

ترجمه : برف رفع عطش نکند و گندم بوداده شکم سیرن سازد

قارقا ایله یولداش اولانون دیمدیکی نجاستده اولار !

قارقا گلدی ککلیک یریشی یریه اوز یریشین یادیندان

چیخارتدی - نظیر : خلق را تقلیدشان برباد داد

قارقالار منیم تو یوقومدور یومورتاسین گورمرهم نه

فایده ؟

قارقا نین مینینه بیر داش ! - نظیر : صد کلاغ را يك سنك !

قار یاغار ایاق اوشور - نظیر : تا باد نه جنبید نفتد میوه
زاشجار

قاری آت آرپایمز ؟ - نظیر : مگر سیب سرخ برای دست
چلاق بد است ؟

قاریشقانین ایل یغینتیسین بقال بیر دفعه ده تر ازویه قویار
نظیر: درخانه مور شبنمی طوفان است

قاریشقانین قوهومی چیخدی ؟ - نظیر : خر ها او را
شناخت ؟

قاری قودورار قیزین آپارار
قاری قیز گلین اولدی اوره گی سرین اولدی
قارین دیوران آشی گوز تانیر - رجوع شود به آغیز
باندران ...

قارین کینی دوه کینی یادا قرداش اولومی - نظیر: داغ
شکم ازداغ عزیزان بدتر است . داغ شکم تا چهل سال باقی است
قارین قرداشدان ایره لیدور - رجوع شود بمثل بالا
قارنیم ایچون دگل قدریم ایچوندور
قارنیم خلقه صندوقخانه دگل - نظیر : صندوق سر کسی
نیستم

قارنیمداکن قانیمی ییه ر اشیکه چیخار جانیمی ییه ر
اولندهن صورنا مالیمی ییه ر - شکوه مادر است ازدست اولاد
قارنیمدان چیخان قادا (قضا) کیمه گیدیم دادا - نظیر:
چون دوست دشمن است شکایت کجا برم

قارینه گیده ن قازاشدور - ترجمه: هرچه بعمده میرود سوداست
قارینین زلفی آغ اولار قلبی قره - ترجمه : زال را زلف
سفید است و دل سیاه

قارینین کی قرآندان گچوب
 قازان دییه‌ر دییم قزیلدور چمچه دییه‌ر بولانمیشام
 چیخمیشام - نظیر: دروغگو حافظه ندارد
 قاشیماقه دیرناق ایسته‌ر - ترجمه: برای خاریدن انگشت
 لازمست

قاشین دوزلوقی کجلیقینداندور
 قاضی ایوینده گردگان بولدور اما سایی وار - ترجمه:
 خانه قاضی گردد فراوان است ولی شماره دارد
 قاطر آلان ساووشدی - ترجمه: آنکه قاطر میخربد رفت
 قاطردهن سوروشدولار: ده‌دون کیمدور؟ دیدی: نه‌نه
 آتدور - ترجمه: قاطر را گفتند پدرت کیست؟ گفت مادرم مادیان است
 قاطر نه ییلیر خاطر! - ترجمه: قاطر کجا و خاطر کجا!
 قاطریله دلاله خبردار یوقدور - ترجمه: برای قاطر ودلال
 خبردار وضع نشده است

قالار خدیجه گوره‌ر نوه نتیجه - نظایر: دنیا بیش مانی
 بیش بینی. عش رجباً تری عجباً. Qui vivra verra
 قالان ایشه قار یاغار - نظایر: فی التأخیر آفات. Les
 travaux interrompus restent en suspens

قان ایلمه قانون ایله
 قاندیم یل دگیرمانیدور سویی نره‌دهن گلور؟ (استانبولی)
 ترجمه: فهمیدیم که آسیاب بادی است آتش از کجا می‌آید؟ نظیر: زانم که
 حمام است خانه خانه کیست؟

قانلو! قابومدا نه‌قاییرسان؟ قان ایاقلیم وار!
 ☆ قانلویم قابوندان گیرمیشم - نظیر: گر ما مقصریم تودریای

قانلونی قان دوتار - نظیر : تو مپندار که خون ربزی و
پنهان ماند

قانی قانیله یومیوبلر - نظیر: آتش را بآتش نشانند

قاوورقانی یا نانی چاتلار - رجوع شود بمثل زیر :

قاوون شیرینلیقدان چاتلار - ترجمه : خربوزه از شیرینی

میتراکد

قباقه گچیرسن دیملر بیجدور دالی قالیرسان دیملر گیجدور

نظیر: مثل شاگرد خیاط اتو را گرم میارم حرف است سرد میارم حرف است

قباقیم قاوورقا قوورور دالیم سامان سوورور - رجوع

شود به ایچریم اوزومی ...

قجه دهدهسی خیرینه دال تابلاماز - رجوع شود به پیشک

دهدهسی ...

☆ قجهدهن سوروشدولار نه قجه اولدون ؟ دیدی : اوزومون

یوموشاقیقیندان - نظیر: چوب نرم را موریانه میخورد

☆ قجه شلهده شام اولار ؟

قجه قاریماز ییمار اریمز - ترجمه : قجه پیر نشود و بیمار

لاغر نکردد - نظیر : Tête de fou ne blanchit pas

قجه لیق ییر اوپوش اوغورلیق ییر سامان چوپی - نظیر :

دزدی که نسیم را بدزد دزد است

قجه نین آخری آبا اولار - ترجمه و نظیر : قجه چون پیر

شود پیشه کند دلالی

قجه نین ایکی کوینکی اولار بیرین اوزی گیر بیرینده

اوزگه گیدیره - نظیر: کافر همه را بکیش خود پندارد

قجه نین قازاندیغی انیکیه کرشانه گیده - ترجمه: درآمد

فاحشه خرج سرخاب و سفیداب میشود

قجبه نین گویلی اولسا دیوار چاتداقیندهن ویره ر - نظیر:
زن را اگر توی شیشه بکنند باز کاربرا که بخواهد بکنند میکند

قجبه یورقان دوشکدهن کوسر یالاق سفره دهن - ترجمه:
قجبه از رختخواب قهر کند دله از سفره

قربان اولوم او دعوایه که اوستنדהن بیر ساعت گیچه -
ترجمه: قربان آن دعوا برم که از روی آن یکساعت بگذرد

قربان اولوم تمبیح سنه هیچکس گمان ایتمز منه
قربان زیارتی هر آدمه قسمت اولماز - ترجمه: زیارت
حج بر هر کس نصیب نشود

قربان خطایه قالخاندور - نظیر: صدقه سپر بلاست
قرخ ایلین یولچیسیدور ایندی سوروشور جمعه گیجه سی
نه وقتدور - نظیر: آدینه اش را گم کرده

قرداشلار ساواشدی ابله لر ایناندی - ترجمه: برادران دعوا
کردند و ابلهان باور

قرداشه باخاللار باحیسین آلالار - ترجمه: برادر را دیده
خواهر را خواستگاری کنند

قرداشیم ساغ اولسون خاتونی گوه نسون!
☆ قرمزی بورك دکلم باشند باشه قوبولام

قره بخت داغلارا چیخاندا داغلاری دومان آلالار - نظیر:
بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا سقف فرو ریزد یا قبله کج آید

قره چی قره چیه اوپوش ویرمز - ترجمه: کولی کولی را
بوسه ندهد - نظیر: القاص لایحب القاص

قره چینین ییگیده قره چیدور - ترجمه: بیک کولی هم
کولی است

☆ قره سودان قایماق دوتور - ترجمه: از آب تیره سرشیر میکیرد

قره قول آلنلین یازیمین گوره ر - نظایر: سیه سر را قضا
برسر نوشته . المقدر کابین

قره قوله شاهلیق ویرسن اول نه نه سنین امجکین کسر -
ترجمه: اگر زنگی را برتخت نشانی قبل از هر چیز پستان مادرش را برد
قره قیغین تورباسی دولی اولار - نظیر: با زنده آخر
کیسه اش پر است

قره واش الینه جگر دوشوب - نظیر: نارگیل بدست بوزینه
افتاده (هندی)

قریه صابون دلیه اوگوت نیاسون - نظیر: رند را بند و
تجه را بند سود نکند

قزیلدان بالتا چکمن دوشرکول دیبینه - ترجمه: اگر از
طلا هم تبر سازی آخر سر بیای بوته افتد

قسمت اولسا گلر یمندهن قسمت اولماز دوشر دهندهن
قسمتمدهن آرتیق یماق اولماز - نظیر: ندهندت زیاده از

روزی

قسمت وار همتده - نظیر: کوشش قضا را سبب بود
(افلاطون)

قشنگلیق واردان اولی اولماسا هاردان اولی - نظیر:
دارندگی برازندگی

قصاص قیامته قالماز - نظیر: مکافات بآن دنیا نماند
قفل اوغری ایچون دگل دوز ایچوندور - نظیر: قفل
محک شیر است

قلب مال صاحبینه قاییدار - نظایر: سکه شاه ولایت
هرجا رود پس آید . مال بد بریش صاحبش

قلبدن قلبه یول اولی - ترجمه و نظایر: دل بدل راه دارد .

القلب يهدى الى القلب

قلمه قابوقيله بويوين اشك چايدا بوغولار (رياحی)

قلیج قینین کسمز - ترجمه: شمشیر غلاف خود نبرد. نظیر:

الرائد لا یکنذب اهله

قلیج همان قلیجدور قول همان قول دگل (۱) - ترجمه:

شمشیر همان شمشیر است ولی بازو همان بازو نیست. نظیر: نیروی

حیدری چه برآید ز ذوالفقار

قلیج یاراسی ساغالار دل یاراسی ساغالماز - نظیر:

جراحات اللسان لها الالتيام ولايلتام ما جرج اللسان

قمار اوینامامیسان حساب بولسن مشروب ایچممیسن

صداقت

قمار ناشینی سوهر - ترجمه: قمار ناشی را دوست دارد

قمیشلی یر گو مو شلی یر - ترجمه: نیزار مگو سیمزار بگو.

مراد آنکه اراضی نیزار حاصلخیز و زرخیز است

قوجا اوکوزی اولدورمک اولار اولکودمک اولماز -

(شاهسونی) - ترجمه: گاو پیر را میتوان کشت ولی نمیتوان رم داد.

نظایر: البغل الهرم لا یفزعه صوت الججلجل. شتر که چهار دندان شد از

۱- گویند سلطان عثمانی از شاه اسمعیل صفوی درخواست کرد که

شمشیری را که با آن لوله توپ را بدو نیم کرده بود برای وی بفرستد. شاه

اسمعیل دعوت سلطان را اجابت کرد. وقتیکه شمشیر* بدارالخلافه رسید و

سلطان در حضور اعیان و اشراف آنرا بر روی لوله توپی بیازمود اثر مطلوب

را بدست نیاورد و بنا بر این نامه ای بشهریار صفوی نوشت و گله کرد که معلوم

میشود شاه قزلباش يك شمشیر را از برادرش مضایقه کرده است. شاه اسمعیل

در پاسخ نوشت: « قلیج همان ... »

بانك جرس نهراسد

قوجا تلسهر اريك وقتينده يتيشر

قوجا چاقال چغيرماز - ترجمه : شغال پير زوزه نكشد

قوجيه گيدهن قويروق ييهر - نظير : همسر پير مرد دنبه

خورد

قوچ ايگيت دايسينه چكر - نظير : الولد الحلال يشبه

بالخال

قوچ بوينوزوندان كرايه ايستمز

قودورقان قورباغا يوگوره آدم قاباغيا

قودوق بويور چولي بويومز - ترجمه : كره بزرگ شود

جلش ني . مورد استعمال : لباس بچه سال ديگر برتنش تنك است

قورباغه گولونه داش آنديلار - نظير : روده باستخر قورباغه

انداختند

قورباغه ني داليسي اوسته سويآ آسمان ايكي يول داشلانا

قورتداسان قوردي چيخار - نظاير : ليفتش مده عمجه مره

(خراساني) . الخنفسا اذا مست تننت

قورتدان اولان قورد اولار - ترجمه و نظير : عاقبت كرك زاده

كرك شود. هل تلد الحيه الا الحيه

قورتدان سوروشدولار نوقت ييلاقه گيده رسن ؟ ديدى :

ييزيمكي ايليلندور - ترجمه : از كرك پرسيدند : كي ييلاق ميروى ؟

جواب داد : بسته بر تصميم ايل است

قورتدان قورخان قويون ساخلاماسون - ترجمه : آنكه از

كرك ترس دارد بهتر است كوسفتند نكه ندارد

قورد آغزينا قونشي اوشاقي ؟ - رجوع شود به اولوم

حقدور ...

☆ قوردا (قورده) دیدیلر سنی چوبان ایلویلر آغلادی .
 سوروشدولار نیه آغلیسان ؟ دیدی قورخورام بالان اوللا - ترجمه :
 بگرک گفتند ترا چوبان کرده اند . گریست . گفتند چرا گریه میکنی ؟ پاسخ
 داد میترسم دروغ باشد

قورد اتی قوردا حرامدور - ترجمه : گوشت گرک بگرک
 حرام است نظیر: Les loups ne se mangent pas entre eux
 قورد توکون دگیشر خویون دگیشمز - ترجمه : گرک
 مو عوض کند اما خوی عوض نکند

قورد دو گوشنده کوپکون یوخوسی گلر
 قورد دومانلیق آختارار - نظیر : دزد بازار آشفته میخواهد
 قورد دیدوق قولاقی کوروکدی - نظیر: چو نام سک بری
 چونی بدست آرد

قوردون آدی دیدی یمسهده دیدی ؟
 قوردون آبادانلیقه گلمسی ایتون هیزلیقیندا ندور - رجوع
 شود به تازنین هیزلیقیندان ...

قوردون اوزی آق اولسا آبادانلیقه گوندوز گلر - ترجمه :
 اگر گرک را روی سفید بودی روز روشن بدهکده آمدی
 قورد قاربنده کوپکین گولنجی اولور (استانبولی) - ترجمه :
 گرک که پیر شد مسخره سک میشود

قورد قوجالاندا قویروقونون دیبینده ساکیکقلار یوا
 باغلار - نظیر: مار که پیر شد قورباغه انگولکش میکند
 قورد قوردا دال چویرمز - ترجمه : گرک بگرک پشت
 نشان نهد

قورد قویونون بیرزادین یمیوب - نظیر: نه خپکی دریده
 نه دوشابی ریخته

قورده سن تیکماق اورگت بیر تماق ده ده سی پیشه سیدور

(نق) - ترجمه: کرک را دوختن آموز دریدن پیشه پدریش است
قوردی گورماق مبارک گورماق دها مبارک - ترجمه :

کرک را دیدن مبارک است ندیدنش مبارکتر
قورد یواسی سومو کسیر اولماز - ترجمه : ار لانه کرک
استخوان کم نباشد

قورق اوندان قورقماز تارینندان یا قورق قورقماز دان
اوتان اوتانماز دان - نظیر: از ترس بترس از بی حیا شرم کن
'قورقو اولمیهن یرده نظم اولماز - ترجمه : جائی که ترس
نیست نظم هم نیست

قورقو لو باش سلامت اولار - نظیر: آدم ترس سر سالم
بگور نبرد

قوروتدوم قوروتما میش - رجوع شود به دیدیم دیم میش
قوریان گوزه چوب دوشر - نظیر: سنک بردر بسته آید
قوری اودونا یاشار یاشار آلیشار داشلار یانار - رجوع
شود به باشد قوری ...

قوری قوری قربانون اولوم مانقرا چاره یوقدور؟ - نظیر:
عارف کم کن و بر مبلغ افزای
قوزیلارینان قیرخیلور - نظایر: با جوانان سودا میکند .

شیخ یتیمی
☆ قوش اتی قولان سودی - نظیر: شیر مرغ و جان آدم

قوش قنادیندهن کرایه ایسمز - رجوع شود به قوج ...
قوش گلور بیر بوتیه سیقیلور

قوش وار اتین ییه لار قوش وار ات یدیر دللر - ترجمه:
آن یکی مرغ است که گوشتش را خورند آن یکی مرغ است که گوشت

میخورانندش . نظیر: کار نیکانرا قیاس ازخود مگیر
قوش یواسیندان اوچار - ترجمه: مرغ از لانه‌اش پرواز
گیرد

✱ قوشی اوتوروب بیا بیا چاگیریر!
✱ قوشقور نه بیلیر داغدا بوراندور ایوده اوتوروب حکمی
رواندور (تمثل)

قولاق آسان اوز سوزون اشیده ر
قولاق گونده بیر سوز اشیدمه کار (کر) اولار
قولاقلی قویون بیر یول اولکر کره قویون ایکی یول
نظیر: میمون هرچه زشتتر بازیش بیشر

قولدان دوتان آزدور ایاقدان دوتان چوق
قول قوللوقدا گرهك - ترجمه: غلام دو خدمت باید
قولون دیدیگی اولماز تکرینین (تارینین) دیدیگی اولار
- نظیر: آنچه دلم خواست نه آن میشود آنچه خدا خواست همان
میشود

قولون سونیقی بویونا بیروکدور - ترجمه و نظایر: دست
شکسته وبال گردن است. بديك منك ولو كانت شلا
قوناق اومدوقون یمدی! - نظیر: خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
قوناق قرداش قونونجا اول! - نظیر: درخانه کیان
کدخدائی نکنید (انوشیروان)

قوناق قوناقی ایستمز ایو ییه سی هیچ بیرین - ترجمه:
مهمان مهمانرا چشم ندارد ببیند صاحبخانه هردوتايشانرا
قوناق که وار صاحبخانه نین دوه سیدور هاردا خیمخلاسا
یاتار

قوناقدان قاقماق اولماز - ترجمه: فرار از مهمان نشاید

قوناقه اوز ویرسن طاقچه لری گزه ر - نظیر: مهمان را که
روی دمی صاحبخانه میشود

قوناقی ایوه قویموردولار اوخ یابین یوخاری باشند
آسیردی - رجوع شود به بیرینی کنده ...

قوناقین اوزی گولسون صاحبخانه قان آغلاسون!
قوناقین روزیسی اوزوندهن قاباق گلر - نظیر: رسیده
رسیده خورد

قوناقین روزیسی آللهین بورجیدور
قونشوم شاد منده شاد
قونشون پیمدی کوچ قورتول - رجوع شود به یامان
قونشی ...

قونشوی بیر اینکلی ایسته آله سنه ایکیمین ویرسین
قونشی آشی دادلی اولار - نظیر: تکه همسایه روغن
غاز دارد

قونشی چناق قونشیه بورجدور - نظایر: کاسه همسایه
دوبا دارد . ضیافت پای پس هم دارد
قونشی توبوقی نظره غاز گلور - رجوع شود به اوزکه
زمیسی ...

قونشی قونشیه باخار گورون اودا یاخار - نظیر: خلق
را تقلیدشان برباد داد

قونشی قونشیه تن گرهك تن اولماسا گن گرهك
قونشی مینجیقین اوغیرلیان گورده تاخار - ترجمه: آنکه
منجوق همسایه را بدزد باید درگور زیب کردن کند

قونشیه امید اولان شامسیرقالار اویناشا امید اولان ارسیر
نظیر: من اتکل علی زاد غیره طال جوهه

قوهوم آجیسی قوهون (قاوون) آجیسی

قوهوموم قره قازان امودوم (امیدیم) اون چوالی

قوهومون پیسینده قربان یاخشیسینده

☆ قوی بیر قیزلار بولا قیندهن سو ایچسون - نظیر : باش تا

صبح دولتش بدمد

☆ قوی دیسونلر فلانکسین چوستی وار کیم نه بیلور آلتی

یوقدور اوستی وار (تمثل)

قوی من قشوی فوتوروم سن شلاق آت

قویونا قورد گلنده بیر گچی لینی تاپار - نظیر : وقتیکه

کرك بگله میزند وای بحال کسیکه یکی دارد

قویون اولمیهن یرده گچییه عبدالکریم یک دییلملر - نظیر:

جائیکه گوشت نیست چغندر پهلوان است . وقتیکه درآب ماهی نباشد قیمت

میگو بالا میرود (چینی)

قویون قوزی ایاقی باساماز - نظیر : اسب واستر بهم لکد

نزنند

قویون قوزیه زیانی یوقدور - رجوع شود به مال داوارا

زیانی ...

☆ فویونی قوردا تاپیشروب - ترجمه: میش را بکرك سپرده است

قیامت اوگون قوپار بیری ییه بیری باخار - نظیر :

ساقی بجام عدل بده باده تا کدا غیرت نیاورد که جهان پربلا کند

(حافظ)

قیز آلان الانا کیمین قیز ویره اولنه کیمین

قیز ایوینده طویدور اوغلان ایوینده خبر یوقدور -

نظیر : در خانه عروس ساز و نقاره است در خانه داماد خبری نیست

قیز بادامدور بالاسی بادام ایچی - ترجمه : دختر بمشابه

بادام است فرزندش مغز آن

قیز سسی قزیل سسی کفگیر سسی

قیز قارینده دایسینین یونونا دوشر

قیز قیزاندا تیز سوور وای اوندادی دول قیزا - نظایر:

دوشیزه برای خوش آیند والدین عروسی کند و بیوه زن برای خوشی خویش

(چینی). عشق پیری گر بجنبد سر بر سوائی کشد

قیزون اولدی قرمزی دونون چیخارت - رجوع شود به

قیزی سالدون ...

قیزی اوز خوشنه قویسان یا عاشقه گیده ر یا زیرناچیه

ترجمه: دختر را که بحال خود گذاشتی یا بهاشق شوهر کند یا بسورنائی

قیزی سالدون بشیکه چهارین (جهیزین) چک اشیکه - نظیر:

دختر تخم تره تیزک است

✽ قیزیدیم سلطانیدیم آداخلاندیم خان اولدوم اره گیتدیم قباقلاردا

قول اولدوم بیرین دوغدم آستانده چول اولدوم (زبانحال زن شوهر کرده)

قیزیم سنه دیوره م گلنیم سنه آندیریرام - نظایر: بدر

میگویم دیوار تو بشنو. ایاک اعنی واسمی یاچاره

قیزین دوغمیه ن دیزین دوگر

قیسیلا قیسیلا بهشته گیدینجه اوینییه اوینییه جهنمه گیده سن

قیش چیخار اوزی قرالیق کوموره قالار - ترجمه: زمستان

تمام میشود روسیاهی بدغال می ماند

قیشدا الو پلودان ییدور - نظایر: آتش بزمستان ز گل

سوزی به. در زمستان دود بهتر از دم است

قیشدا بال کوزه سینه یر اولماز

قیشدان سوروشدولار هاردا قیشلادون؟ دیدی: اوشاقلارین

جانینده

قیشی اکمکسز یازی کمکسز یولا چیقما - ترجمه : در
زمستان بی زاد و راحله و در بهاران دور از قافله مسافرت نکن

قیلچیقلی گیردی قوییه قویروقلی گیردی پییه (قره داغی)
قین خانییلارین (قاین خاتونیلرین) چرشاب جورایی
بقچه ده دو گوشر - نظیر: رخت دوجاری را در يك طشت نمی توان
شست



ک

- * کاسب اوشافی اولییه سن ! - نظیر: نداری است و هزار عیب
 کاسب چراغین یا ندرار دولتینین حمایین گیده ر - ترجمه:
 درویش چراغ خود سوزد و حساب توانگران کند
- * کاسب دهن تاپدی قاب تاپمادی - ترجمه: درویش بشن پیدا
 کرد ظرف پیدا نکرد
- * کاسب کاسیانه - نظیر: ارزان مناسب مال کاسب
 کاسبی دوه اوسته بوه سانجار - ترجمه: درویش را بر روی
 شتر رتیل کزد - نظیر: محنت زده را زهر طرف سنک آید
- * کاسبین اوغلی اولونجا دولتینین قولی اولاسان - ترجمه:
 بنده ارباب توانگر شدن به که فرزند پدری درویش بودن
- * کاسبین داناسی دولتینین تایاسینه باخار (ریاجی)
 کاسبین خسته سی دولتینین قحبه سی دیلمز - نظیر: مرک
 فقرا و تنک اغنیا صدا ندارد
- * کاسبین دیواری آلچاق اولار - نظیر: چراغ مفلسی نوری
 ندارد. رجوع شود رعیتین دیواری ...
- * کتاب براووز ویره نین بیر الی کسيلمه لیدی اوخویوب قایتارانین
 ایکی الی (مزاح است)
- * کندی (کندلی) اولوسی نیلیر سدر و کافوری - نظایر: این
 مرده باین شیون نیرزد. جهود یراق بند نميخواهد. Au gens de
 village trompette de bois
- * کندی یماقه بتدی (بنددور) - نظایر: آمدی خوردی برو
 انکل مشو. اذا طعمتم فانتشروا

کندی قاپوندا گور - نظایر: رعیت تابع ظلم است . اجم
کلبك یتبعك

کتک ییه نین کیسه سیندهن گیده - ترجمه: هر که کتک خورد
از کیسه اش رفت نظایر: دست پیش زوال ندارد. Les battus paient
l'amende

کت ندور قت (قند) ندور ؟ - ترجمه: ده کجا قند کجا ؟ یا
ده رفتن و قند همراه بردن ؟ مراد آنکه در ده منقح لباس پوشیدن لزوم
ندارد

کت یوقدور که باشینه بلا گلمسون !
☆ کچل باشیمه ساقز سالیسان یا کور گوزومه داری ؟ - مراد
آنکه چرا بیخود منت میگذاری ؟

کچل دوا بیلیمه اوز باشینه ایلمر - ترجمه و نظایر: کل اگر
طیب بودی سر خود دوا نمودی . Medecin ! gueris toi-même
même

کچل سویا گتمز - ترجمه: مکر کچل باب نمیرود ؟
کچل لر طالعهنده اولاسان !
کچلین آدین قویالار زلفعلی - نظایر: برعکس نهند نام
زنگی کافور

کچلین تو کدهن آجیقی گلور - ترجمه: کل از مو بدش آید
رجوع شود به پیشکین آغزی

کچلین کچالیهقه نه ایشون وار ایشنین گچرلیقیله اول
(مراغی)

کچلین کی بور کی دوشنه جندور - نظایر: چو سر برهنه کند
تا بجان بکوشد کل

کد خدالیق حسابی گیدهن ایوینه بوشلی (بور جلی) گیده

ترجمه: آنکس که کباده کدخدائی میکشد مقروض بخانه میرود

کدخدائی گور کندی چاپ - ترجمه: با کدخدا بساز ده را
بچاپ (غارت کن)

کرد آشی قیل سیز اولماز - ترجمه: آتش کرد بی مو نباشد
کرد ایوینده به ارمنی ایوینده یات (۱) - ترجمه: در
خانه کرد بخور درخانه ارمنی بخواب

کرد کردی تانیماسا مگری مگرینی تانیر - ترجمه: اگر کرد
کرد را نشناسد حتما مگری مگری را میشناسد

کرد گوزدهن قیزار تات دیزدهن - ترجمه: چادر نشین از
چشم گرم شود و شهر نشین از زانو. مراد آنکه چادر نشین از دیدن آتش در
خود احساس گرمی کند و حال آنکه شهر نشین تا زیر کرسی لم ندهد
گرم نشود

کرده دیماق اولماز یاخشیدور دیماق اولار بو کرد او
کردهن - ترجمه: کرد را نتوان گفت که خوب است ولی میتوان گفت که
این کرد بعضی آن کرد است

کرده دیدیلر آله شیریندور یا دوشاب؟ دیدی من ایکی
عزیزین آراسینه گیر هرهم - ترجمه: کرد را گفتند خدا شیرین است یا
دوشاب! جواب داد: من بین دوعزیز وارد نمیشوم. نظیر: هم خدا را

۱- امیدواریم که برادران کرد ما درباره امثالی که فوقاً اشاره رفته
و متضمن کلمه «کرد» است بمؤلف خرده گیری نفرمایند؛ زیرا اولاً چنانکه
میدانند در مثل مناقشه نیست و ثانیاً مقصود اصلی ما جمع آوری امثال سائره
است و گر نه امروز از منصبات جاهلانه که در قدیم ما بین کرد و غیر کرد و
ترک و تات وجود داشته خوشبختانه اثری نیست و ما همه برادران خود را از
کرد و لر و بلوچ و عرب بیک چشم مینگریم و فرقی مابین آنان نمیگذاریم

میخواهد هم خرما را

کرده فشنگ ویردیلر - نظایر: آب دست یزید افتاد . شمشیر
بدست زنکی دادن

کره‌نی دادیر آلیر - ترجمه: هیبه را چشیده میخورد . مراد
آنکه مشکل بسند و خیس عجیبی است

کره‌نی روغن ایلوب (۱) - ترجمه : کره را روغن کرده .
نظایر: بازهم دسته‌کلی بآب داده است. *Il a changé son cheval borgne contre un aveugle*

کساد بازارین گلیری اولماز - ترجمه : بازارکساد درآمد

ندارد

کسک اوتوروب داش ایچون آغلیر

کسین اوزون ، تیکن آغاردار - ترجمه : روی برنده را
دوزنده سفیدگرداند

کسک باش سولمز اولار - نظایر: برنیاید زکشتگان‌آواز

Dead men tell no tales

کشیشلیقیمی دانیمان ارمنیلیقیمی که دانا بولمن - نظیر :

۱- در زمان یکی از سلاطین صفویه برده‌ی آمنه نام که دردوفرسخی
جنوب غربی تبریز واقع است هزار من کره خراج بستند . ریش سفیدان قریه
که مردمانی ساده لوح بودند برای چاره جوئی و دادخواهی نزد سلطان
رفتند و گفتند ما بینوایان استطاعت پرداخت این مالیات هنگفت را نداریم
ولی اگر اجازت رود حاضریم هر سال ده‌خروار روغن بمطبخ همایونی تقدیم
داریم . شاه بخندید و قبول کرد و ریش سفیدان نیز شادان و خندان بقریه
مراجعت کردند . از آن روز این مثل متداول گردید و نام آن ده را احمقیه
خواندند .

از اسب افتاده ام از نسل که نیفتاده ام

* کفگیر قازانین تکیه دگیر - ترجمه : کفگیر به ته دیک

خورده

ككليك باشين قويلاز قارا قويرو قوندان خبري اولماز

* كلاهون ساتگيلن خرج ايت طفيلي اولما ناملرده جهاندا كله

ساغ اولسون كلاه اسكيك دكل مرده (تمثل)

كماله ييل باغلاما كمال باغي سوارماز - ترجمه : باميد

كمال منشين كمال باغ را آياري نخواهد كرد

كنكن نه قدير قويوني درين قازسا اوزون تكييده گوره ر

نظاير: چاه كن هميشه در قمر چاه است . چه مكن كه خود افتي

كنديسي محتاج همت بر دهده (۱) نرده قالميش باشقيه

ياردنيم ايده (تمثل)

كوبك كوينده حافلار (استانبولي) - نظاير: سك ماده بلانه

شير نر است . كل كلب بيا به نباح

كوبلر يانيندا كوزه لر سينار - ترجمه: در نزد خما كوزه ها

بشكنند. رجوع شود به چوق بوداقلار ...

كوچ كوچر ايت يوغوره ايكيسي بير منزله چاتار -

ترجمه: قافله كوچ ميكنند سك ميودولي هردو دريك آن بمنزل ميرسند .

نظير : Rien ne sert à courir il faut partir à temps

كوچك داشدا باش يارار - نظاير: فلفل ميين چه ريزه

بخور به بين چه تيزه . رب جزوة نار احرقت بلدا

كوچك طاشدان كلك اولماز - ترجمه : از سنك ريزه بشته

درست نميشود

کوچکدهن خطا ییو کدهن عطا - نظایر : از بررگان عفو
 بوده است از فرودستان گناه . الا صاغر یهفون والا کابر یهفون
 کوچده ایتین قولاغین کسمز لر - ترجمه : در شارع گوش
 سک را نیرند

کوچهن یوردون قدرینی قوناق یورتدا ییله ر - نظیر :
 سل المصانع رکباً تهیم فی القلوات

کور آتین کورده نعلبندی اولار - ترجمه : اسب کور را
 نعلبند کور باید . نظیر : دم خر برای کون خراست

کور اولر آدی قالار بادام گوز - نظیر : زیباترین فرزندان
 پدر و مادر آن یکی است که مرده است (اسپانیائی)

کور بازاره ویرماسون بازار گوزسوز قالماسون (مراغی)
 نظایر : لر نرود بازار بازار می کنند . لولا البلهل لخرب الدنيا . رجوع
 شود به بازارین ...

☆ کورپی آتدا دلیک تابوب - نظایر : گزك خوبی بدستش افتاده
 بل از هوا گرفته

کورپینی گچینجه آیه دایی دیه (دی) - ترجمه : تا از بل
 نگذشته ای خرس را دائمی بخوان . نظیر : از برای مصلحت مرد حکیم دم خر
 را بوسه زد خواندش کریم (مولوی)

کور دوتدوقون بوراقماز - ترجمه : کور آنچه را گرفته
 دیگر ول نمیکند

کور قوشون یواسین تگری (تاری) اوز الیله تیکر -
 ترجمه : لانه مرغ کور را خدا بادست خویش میسازد
 ☆ کور کونه بیره سالیب - نظایر : کک بشلوارش انداخته .

Il lui a mis la puce à l'oreille

کور کوه بیت دوشدی ایووه اود دوشدی (رباحی)

کور کوره نجه باخار اللهده اونا ایله باخار - نظیر :
کما تدين تدان

کور کوره دییه ر حیت بری (۱) گوزووه - نظایر : دیک
بدیک میگوید رویت سیاه . دنیا به بین چه فنده کور بکچل می خنده .
آبکش بکفگیر میگوید نه سوراخ داری . La pelle se moque du
fourgon

کور کوری تاپار سو چو خوری - ترجمه : کور کور را پیدا
کند و آب گودال را . نظیر : الارواح جنود مجنده

کور گوزدهن یاش اومماق اولماز - ترجمه : از چشم کور
توقع اشک نشاید . نظیر : کف دست که موندارد چه میخواهند از او

کور گوزوندهن قورخار کچل باشیندان - نظیر : کچل چه
گفت ؟ وای بسم

کور نه ایسته ر ایکی گوز بری اگری بری دوز - نظیر :
کور از خدا چه خواهد ؟ دوچشم بینا

کوره کنسن یا نکیر ومنکر (۱) - ترجمه : دامادی یا نکیر
و منکر

کوره گیجه گوندوز بیردور - ترجمه : کور را شب و روز
یکسان است . نظیر مست را مسجد و کنشت یکیست

کور یا بوردا یا بغداددا - ترجمه : کور یا اینجا یا دربغداد

۱- نسخه (مراغی) «جیت بوبری» . معنی جیت بری یا جیت بوبری
واضح و روشن نگردید

۲- دامادی کم رو وخجول برای آنکه در صحبت را با عروس باز کند
دلی بدریا زده و میبرد : اصول دین چندانست ؟ عروس که برعکس از آن دختران
دریده بود باتمسخر پاسخ میدهد : « بگو بینم تو دامادی یا نکیر و منکر ؟ »

كوريله چوره ك يينده آللهی آرادا گور - ترجمه: وقتیکه
با کور غذا میخوری خدا را در میان به بین

کوزه گر سنیق قابدان سو ایچر - ترجمه و نظایر: کوزه گر
از کوزه شکسته خورد آب. زن کفاش و اسب نعلبند همیشه پا برهنه است
(ایرلندی). Les cordoniers sont les plus mal chaussés.

کوسنین پایین ییه لار - ترجمه: هر که قهر کند حصه اش را
بخورند. نظایر: الغایب خائب. هر کس خواب است حصه اش در آب است
Qui va à la chasse perd sa place

کوسه گیتدی سققال گتیره بیغینده اوسته قویدی - ترجمه:
کوسه عقب ریش رفت سیلش راهم روی آن گذاشت. نظیر: بیچاره خر آرزوی
دم کرد نایافته دم دو گوش کم کرد

کوفته نی سال سفره نی سال - نظیر: چلو را دم کن سفره را
بهین کن

☆ کوکلمیسن سو ایچ - رجوع شود به حرصلمیسن ...

کول باشوه کوللو کالر، قارقالار سنی دیدمیکلر!
کولگه ده یاتانین چینی ایتی اولار - ترجمه: دروگریکه در
سایه می خوابد داسش تیز ماند

کولش گونی اولسا دوشر باش یارار - ترجمه: ساقه گندم
اگر هوو باشد سر میشکند

کوله آدام فتنه اولار - نظیر: کل قصیر فتنه

☆ کیش دیرسن گتمیر ویریرسان قیچی سینیر - نظیر: کبوتر حرم است
کیشی اولان بود اتی یمز - ترجمه: مرد حسابی گوشت ران
نخورد (زیرا ران نزدیکترین اعضا بدن است با سافل اعضا)

کیشی اولان توپوردوقون یالاماز - نظیر: مرد سرش می رود
قولش نمی رود

کیشی قیزی اولونجا کیشی آروادی اولاسان ! - ترجمه :
 هوسر مرد باشی به که دختر مرد !

کیشیده سوز بیر اولار - ترجمه و نظیر: حرف مرد یکی است
 کیشینین حرمتی اوز الینده دور - ترجمه: عزت و حرمت مرد
 دست خودش است

کیشینین سوزی چیقینجا جانی چیقسون - ترجمه : مرد
 جانش درآید به که حرفش درآید

کیشینین یوز یامان ییجیسی اولسون بیر یامان دییجیسی
 اولماسون

کیمنین نصیبین کیسه یمز - نظیر: لکل امرء رزق مقسوم
 کیمنی کورپی تاپمور گچماقا کیمنی سو تاپمور ایچماقا
 ترجمه: یکی برای گذشتن بل پیدانیکند یکی برای خوردن آب. نظیر: یکی را
 داده ای صد گونه نعمت یکی را نان جو آلوده بر خون

کیمین گمانی ییله کم خوره ک جوانه گلور (بلینده سنک
 قناعت اوتوز فطیر خوره کی) (نمل)

کیمین عربه سینده بولولور سان اونون ترکیمین چاغیر
 (استانبولی) - ترجمه : در عرابه هر کسی سفر میکنی تصنیف اورا بخوان



گ

گامیش اولا قمیش اولا اوتدامامیش اولا ؟
 گامیش شیشکیده نه آنلار؟ - رجوع شود به دویه چیمدیک...
 گامیش نه ییلور جمال آقا کیمدور ؟
 گاه بابا دایی مینهر گاه دای بابانی مینهر - نظیر: گهی
 بشت زین و گهی زین به بشت

گاه شله لله نی باسار گاه لله شله نی - رجوع شود به
 مثل بالا

گتیر باغلا دیلیمه - ترجمه : بیا بر زبانم بند. عینا در نزد
 پارسی زبانان معمول و از منتهی مولانا جلال الدین مأخوذ است

گتیرنده ایل گتیری یل گتیری سیل گتیری !
 گچی جان هایندادور قصاب پیین آختارور - ترجمه و
 نظایر: بز در فکر جان است قصاب در فکر بیه. الطفل یلعب والعصفور فی
 الم. سگ از درد میبرد بی بی شکار میخواهد (هندی). مردی را بدار
 میبردند زنش میگفت در باز گشتن شلیته کلی برای من بخر

گچی قربانلیق اولماسادا بهاسی اولور - رجوع شود به
 دوه نه قدر ...

گچی هاندا ییز هاندا - نظیر : ما کجائیم در این بحر
 تفکر تو کجائی

گچینی گچی ایاقندان آسالار قویونی قویون ایاقیندان
 (علیقلی دهخوارقانی) - نظایر: الناس مجزون باعمالهم. کار هر کس پایبج
 خودش میشود. کل شاة برجله معلقه

گچنین بونوزی گیجیشنده سورتر چوپانین دگنکنه -

نظایر: اجل سَك که میرسد نان چوبان را میخورد. اذا جاء اجل البعير حام
حول البير

گچینین قوتوری بولاقین گوزوندهن سو ایچر - ترجمه
ونظیر: بز گر از سرچشمه آب میخورد

گچیه چاخیر ویرسهن قوردا داو گیده ر - ترجمه: اگر
بز را شراب خورانی بگردد حمله برد

گدالیق چکمیهن آقا اولماز - رجوع شود به ایاقه دوشمیهن...
گر کمزی ساخلا گره کن گونه - نظیر: آنچه در چشم خوار
آید نگاه دار که روزی بکار آید

گزدی آرائی تورانی جنت گوردی بورانی (مراغی)

گزهن آیاقه داش دگر (۱) - نظایر: برکت در حرکت است
نباتی بدست آور ای کم نبات که بر سنک غلطان نروید نبات. بشهر خویش
درون بی خطر بود مردم. Pierre qui roule n'amasse pas
mousse

☆ گل بو داشلاری اتکوندهن توك

☆ گل بو شیطان آتیندان ان - نظیر: بیا از خر شیطان

پیاده شو

گل تیکانیز محبت انگلسیز اولماز - نظایر: دل بی غبار
گل بی خار نباشد. هرجا که بریوشی است دیوی با اوست. Pas de
roses sans épines

گلدوق خوبا یتیشدوق طویا! - نظایر: هم زیارت هم تجارت

۱- این مثل در دومنی کاملاً مغایر بکار میرود و ما نظایر متعدد را

که در مدح و قدح سکون و حرکت متداول است نوشتیم که دیگر مورد
حرف و بحث نباشد

هم فال شد هم تماشا

گلدوق کباب اینه گوردوق اشك داغلیلار - ترجمه: بیوی
کباب آمدم ولی دیدیم که خر داغ میکنند. نظیر: رب نارکی خیل
نارشی

☆ گلدن آغیر سوز دیماق اولمور - نظیر: زکل نازکترش
کوبند رنجد

گلدی اجل ویرمز مجال - نظیر: اذا جاء اجلهم لایستقدمون
ساعة ولا یستأخرون

☆ گل سنه کیمدهن دیوم اول جعفر دردادهن (۱) - نظیر:
يك كلمه هم از مادر عروس بشنو!

گلستانی یدی یاشیندا اوخوالار یتمیش یاشیندا معناسین
قانالار - ترجمه: گلستان سعدی را در هفت سالگی میخوانند در هفتاد
سالگی معنیش را می فهمند

گل گیتدی خار قالدی بودامنه یادگار قالدی - نظایر:
گل بتاراج رفت وخار بماند. بجای مه نشیند عقرب کور. بجای شمع کافوری
چراغ نفت میسوزد

گلن ایله یولداشدور گیدهن ایله قرداش - ترجمه: بآینده
یار است با رونده برار. مراد آنکه پرروی هجیبی است

گلی ایستیهن تیگانینده ایستمک گرهك - نظیر: Qui
aime Martin aime son chien

گلین ارکک چیخوب طوی باطل اولدی - نظیر: عروس
تعریفی بودار در آمد

۱- جعفر درداز از داشهای تبریز ومعاصر حاج اللهیار بود. شرح

حالش درتاریخ تبریز مسطور است

گلین اوینیہ یلمدی دیدی اطاق اگریدور - ترجمہ: عروس
رقص بلد نبود بہانہ آورد کہ اطاق کج است - نظیر: ہر ای اشخاص بہانہ گیر
بہانہ کم نیست (ایطالیائی)

گلین گلین دگل دوشدوقی یر گلیندور - مراد آنکہ عروس
درخانہ ای کہ هست باید اقرای شوہر با او ماشاۃ کنند

گلینلیقیم قیزلیقیم بیر درایی دیزلیقیم - نظیر: ازمال جہان
ز کھنہ ونو ...

گمیدہ اوتوروب گمیچی گوزی چیخارتما - نظیر: نمک
خوردی نمکدان مشکن

✧ کمیلری غرق اولوب - نظیر: ماتم گرفته

گنیز گورورسن دییرسن بس کہ امامزادہ دور - ترجمہ:
گنبد می بینی گمان میکنی کہ امامزادہ است . رجوع شود بہ اوزومی
اونلی ...

گنج ییگہ خدمت و کر آتہ تیمار دلیلیکدور (استانبولی) -
ترجمہ: خدمت خان جوان و تیمار بابو دیوانگی است . نظیر: Aux
échecs les fous sont les plus près du roi

✧ کوچی کوچومدہن چوق عقای عقلیمدہن آز ! - ترجمہ: عقلش از
عقلم کمتر است و زورش بر زورم میچربد

✧ کوراق اونچی جیزار یادنجی - نظایر: تا یار کہ را خواهد و
میلش بکہ باشد . بہ بینم تامہر و کین قضا نواز کہ را خوار سازد کہ را ؟
✧ کوراق سودان نجہ چیخاجاق - ترجمہ و نظایر: تا بہ بینم از آب
چہ درمیآید . تا بہ بینم از بوتہ چہ درمیآید

✧ کور اولدی گاودوش سندی - نظایر: La mort est
la raison finale de tout

گوردهن ییز گلیروق جھنمدہن سن خبر ویریرسن ؟ -

نظیر: ما از آسیا میآیم تو میکویی بستا (نوبت) نیست؟

گور ده دون مکیه یتیشیر یا یاری یولدان قایمیدیر - ترجمه:

به بین بدرت بمکه میرسد یا از نصف راه برمیگردد. نظیر: De la

main à la bouche se perde souvent la soupe

گوردون یماق نه دیماق - ترجمه: دیدی خوردن چه جای

گفتن. نظیر: اذا جاء الطعام بطل الكلام

گورمیشین بیر اوغلی اولدی چکدی چوکون چیخارتدی

گورنجه شوریدی که خاندایلمدی - ترجمه: چنان شور بود

که خان هم فهمید. نظیر: عزا به بین چه عزایی است که مرده شور هم

کریه میکند

گوروکن کنده بلدچی لازم دگل - ترجمه: دهی که پیداست

راه نما نمیخواهد. نظایر: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.

A bon vin point d'ensegne

گوروللر کیم سانجی لانیر (۱)

☆ گوروم وار که کفنیم اولسون؟ - ترجمه: گورم کجا بود تا کفن

داشته باشم. نظیر: از بی کفنی زنده ام

گوز گوره کی دانماق اولماز - نظیر: آنچه را دیده ببیند نتوان

کرد انکار

گوزدهن ایراق گو یولدهن ایراق یا گوزدهن گیده

گو یولدهن گیده - ترجمه و نظایر: ازدل برود هر آنچه از دیده برفت

الهوی من النوی. بعد الدار کبعد النسب. محبت در چشم است. Loin

۱- باغبانی تنک چشم به مهمان ناخوانده گفت: اینقدر در خوردن

میوه های کال و نارس افراط مکن میترسم رودل بگیری! مهمان گفت:

< گوروللر ... >

des yeux loin du coeur

* گوزدهن سرمه نی قاییر - نظیر: اسرق من عقق

گوز گورمز اوز اوتانماز

* گوزله اتکوه چوره ک قویالار - نظیر: بپاکه مبادا توی دهانت

نخم لق بشکنند

گوز ندهن قو خارا؟ گوردو قوندان - ترجمه: چشم از چه میترسد؟

از آنچه دیده

گوزون آچوب اوزون گوروب - نظیر: آب بی لجام

خورده

* گوزون بیر ایاقون آلتینا باخسون! - نظیر: بگو ابولی خرت

بچند است: مراد آنکه لا اقل احوال بررسی کن

* گوزونون یاشیدور چوره کینین قاتوقی - ترجمه: اشک

چشمش قاتوق نانش است

گوزون یاشینه باخاق یا الون داشینه - رجوع شود به

مسلمان سنون ...

گوزه گلیمه ن گلیمین سلامی ساواشدور - نظیر: درخانه ای

که میزبانش زیباست شرابش نیز خوشمزه است و برعکس (اروپائی)

گوزهل آغا چوق گوزه لیدی ویردی چیچکده چیخارتدی

نظایر: مبارک خیلی خوشگل بود آبله هم در آورد. علی الخصوص که

پیرایه ای بر او بستند

گوزه لمرده اعتبار اولماز - نظیر: وفا و مهر و محبت زکمرخان

مطلب که این معامله من کردم و زبان کردم

گوزه له بزه که نه گره که - نظیر: حاجت مشاطه نیست روی

دلارام را

* گوزی باغلیجی اویونیدور؟ - ترجمه: چشم بندی است مگر؟

نظیر: مگر خیمه شب بازی است؟

گولمه قونشوا گلور باشوا - نظایر: ای دوست بر جنازه
دشمن چو بگذری شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود . Rira bien
qui rira le dernier

گولمه سن بس نیله سن جواهر کیمین قالی آپاریرسان (۱)
ترجمه: بخند چرا نخندی مثل جواهر قالی میبری
گون چیخار عالم گوره ر

گوندوز فانوس چکمز لر - نظیر: ابلهی کو روز روشن شمع
کافوری نهد

گون گیچر عمر توکتر دلی سویونر که بایرام گلور
ترجمه: روزها میگذرد عمر سبزی میشود ابله شادی میکند که عید میرسد
گونوز (گوندوز) گیده ر داردار ایلر گیجه گلر یر دار ایلر
نظیر: ای آقای کمر باریک کوچه روشن کن خانه تاریک

گونونی دباغخانه ده تانیرام - رجوع شود به جیک بوککون...
گونونی پالچیقیله سوواماق اولماز - ترجمه و نظیر: بگل چشمه
خور نشاید نهفت

۱- شخصی از بدهکارش مطالبه کرد بدهکار در جواب گفت: بزمن
سپرده ام که از صحرا مقداری فراوان خار کنده و در کوچه جلو خانه مان بگسترده
طلبکار گفت: این بمن مربوط نیست . مدیون جواب داد: بر عکس کاملاً
بتو مربوط است گوش کن تا توضیح دهم بلی وقتی که زنم خارها را در کوچه
پهن کرد عصری موقع برگشتن ربه از بزم گوسفندان به خارها خواهد چسبید
پس از عبور ربه من و زنم این پشم ها را خواهیم ریست و رنگ خواهیم کرد
و یکمدمد قالی اعلا خواهیم بافت و بابت طلب برایت خواهیم داد . طلبکار
بی اختیار خندید مدیون گفت: « بخند ... »

گونی داتماق اولماز - ترجمه: آفتاب را نتوان انکار کرد

گونی سویا ویرمیسن - نظیر: فی الصیف ضیعت اللبن

گونیلله بات گونیلله چییخ - ترجمه: با آفتاب درآی با آفتاب

فرو شو. مراد آنکه باطلوع آفتاب عقب کسب رو وغروب بخانه برگرد

گونیلله یانی قودوقلیه روزگار حرامدور - رجوع شود به

آر با چوره کی ...

گونیلله گون یوخدور ظلماتدادور اوگیلی - رجوع شود

بمثل بالا

گویچک سوزون آردی توکنمز - ترجمه: سخن زیبا پیش

کسیخته نشود

☆ گویده آختاریردیم یرده الیمه دوشموسن - نظیر: آب در

کوزه وما تشنه لبان میگرددیم یار درخانه وما کرد جهان میگرددیم

گویده ننه یاغدی که یر قبول ایلمدی - رجوع شود به

بیز اولدوق عالین ...

گویلون ایستدیگی الین ویرمگیدور

گویول دوستون تانیر

گویول سوهن یاخشی اولار - نظیر: هرچه دردل فرود آید

دردیده نیکو نماید: De gouts et de couleurs on ne

discutent pas

گویول گوزدهن سواپچر - ترجمه: دل از دیده آب میخورد

گویول معصومدور گوز گوردوقون ایستر - نظایر: هر

آنچه دیده بیند دل کند یاد. از آن ماست کربلای عباس چشم دید دلم

خواست

گویوله کوچ یوخدور - رجوع شود به گویول سوهن

گویولی بالیق ایستیهن گ... بوزلی سویا قویار - نظایر:

هر که را طاوس باید جور هندوستان کشد. بره‌ها باید زانو بر زمین زنند تا شیر بمکند (چینی). یفوس البحر من طلب اللثالی

گیتدی صفال گتیره بیغلاریندا قویدی اوسته!

گیتملی قوناقین گیتماقی یاخشیدور اولملی خسته نین

اولماقی - ترجمه: میهمان رفتنی رفتنش به مریض مردنی مردنش به .
مراد آنکه شب دیروقت معابر خالی از خطر نباشد

☆ کیتمه گوزومدهن کیده‌رم اوزومدهن - نظیر: لعمک لحمی
☆ کیچ کلدی تیز اور کشدی!

گیجه دمیر اوزانار (۱) - ترجمه: شب آهن دراز میشود

گیجه صول یاتان گونوز ساغ قالخار

گیجه قره گچی قره - نظیر: شب سیاه کاو سیاه

گیجه گل وجه گل - ترجمه: شب بیا تا بدرد بخوری. نظیر:

دیر آی و درست آی

گیجه نین ایشی سحره تاپیلمیش اولور - ترجمه: کارش برای

فردا باز یافته است. گاهی بمزاح گویند: گیجه نین زوولدای ...

گیجه نین حکمی حضرت سلیمانینا ندور - ترجمه: شب حکمش

بحضرت سلیمان میرسد

☆ کیجهن کیدیر آجیهن کلیر - نظیر: یکدم نشد که بی سر خر

زندگی کنیم

گیچه نامرد کور بوسیندهن قوی آپارسون سو سنی - نظیر:

۱- قدما واقعا عقیده داشتند که شب بر طول اشیاء آهنی افزوده

میشود ولی امروز مثل فوق را برای جلوگیری از خطرات احتمالی آلات قتاله و سلاحهای سرد و گرم در موقع شب بکار میبرند و منظور آنست که شب هنگام نباید اسلحه را پاک و یا آزمایش کرد

✽. کیچنه گذشت دیلر - نظایر : گذشترا ماضی گویند . عفی الله

گنجینه خرمشهری سوورما - ترجمه : خرمشهری پاریته را باد
 مدده. نظایر: مضی ماضی. Ne chantes pas la même palinodie.

الفائت لا يستدرك . Le temps perdu ne revient pas .

گیدهر بوستان قراسی قالار اوزون قراسی - رجوع شود
به قمش چیخار ...

گیدون (گیدون) مبارک اوسون چيخارت اوزگه ماليدور!
رجوع شود به اوزگه آتته ...



ل

☆ لات ولوت زوار امام رضا - نظیر: لات ولوت آسان جل
لاری خوروزلار یاغ باغلار قاریشقالار باغ باغلار (ریاحی)
لالین دیلین نه نه سی ییلر* - نظایر: آشنا داند زبان آشنا. زبان
خر خلج داند

لای لای ییلیر سن نیه یاتمیسان - ترجمه: لا لا بلدی چراخواب
نمیبرد

لله کوچوب یوردی قالیب یا لله واردی یوردی یوخ -
نظیر: جا تر است و بچه نیست

لله نین یاز ایوی - نظیر: لا ظل ولا نا ظل
☆ لواش قولاقی سولیا ندور - نظایر: بادمجان دور قاب چین
است. سبزی پاك كن است
☆ لوطی ابراهیم قوطیسیدور (۱) - نظیر: شهر فرنك است از
همه رنك است

☆ لوطی خرچی اولدی - ترجمه و نظیر: لوطی خور شد
لوطیلر قویدولار که یاتام سنی یو خودا گورهم (۲) -
ترجمه: بچه های محله گذاشتند که خواب بچشم رود تاترا بخواب به بینم
لوطی لیلیق ترك گوتورمز - نظیر: تعارف آمد نیامد دارد

۱- لوطی ابراهیم از چشم بندان تبریز بود خرس نیز میرقصاند و صندوقی
داشت که مانند شهر فرنك مناظری از آن بتماشاچیان نشان میداد
۲- مردیکه از سفر برگشته بود زنش را مخاطب قرار داده پرسید
هیچ در این مدت مرا بخواب میدیدی؟ زن بانازو کرشمه گفت: «لوطیلر...»

لوطينين پولی قورتولاندا پئير چوره ك سلامتدور - ترجمه:
بول داشمشدی که ته کشید نان و پئیر سالمترین غذاهاست. نظیر: داشهای
بی پول تخمه سیری سه پول

لوقما دگل بوقمادور - ترجمه: لقمه نیست بوقمه (خفقان) است
نظایر: آبرو بهر نان نباید ریخت. آبیکه آبرو بیرد در کلو مریز
* لولهین دامینده اذان ویریر - نظیر: آه در بساط ندارد

لولهین سفارش ویرمیشم دستماز آلام قزیل آفتابه ویرسن
قبولیم دگل - ترجمه: لولهین سفارش داده ام که وضو بگیرم آفتابه زرین
دمی قبول ندارم

لولهینه ویره ویره دوشر آفتابه قیمتنه - رجوع شود به
چولمکه ویره ...

لولهینی چوق سو توتور - ترجمه: لولهینش زیاد آب بر میدارد
نظیر: بیلش هزار من آب بر میدارد

لوند لوندی تاپار گوت آتان گوت آتانی - نظایر: کبوتر
Qui se ressamble s'assemble Berds با کبوتر باز با باز
of a fleather flock together . الجنس الى الجنس یمیل

ماتاهیم (متاعیم) ماتاه اولونجا بازاریم بازار اولسون
 مال داوارا زیانی یوقدور (۱)
 مال صاحبنه اوخشار - نظیر: المال یسبه بصاحبه
 مال گیده بیر یانه ایمان گیده مین یانه - نظیر: دزدراهی
 رود وصاحب کالا راهی (هندی)
 مال یمزین مالین ییه بیر قاللاج - نظایر: هر نخوری یله
 بخور دارد. بشر مال البخیل بحادث او وارث
 ما لوی قییم دوت قونشوی اوغری دوتما - ترجمه: مالت
 را قرص نکه دار همسایهات را دزد مخوان
 مالی چوق گونی قره!
 * مالی چیقینجا جانی چیقیر!
 مالی مال یانیندا تانیلار
 مالیم خراب اولونجا قارنیم خراب اولسون - نظیر: گوش
 اگر عزیز است گوشواره از آن عزیز تر است
 مالیمیز یوق عرضه میز اولسون

۱- آخوندی که بعنوان میهمان بایلی وارد شده بود وقت ظهر شروع
 بگفتن اذان میکند درین اذان خان ایل که ازشکار میرسد از افراد میرسد
 که این مرد چرا داد میزند؟ جواب میدهند خان سلامت باد نماز میخوانه.
 خان مجددا میرسد: این کار وی به کاو وگوسفندان زیان دارد یانه؟ پاسخ
 میدهند: «مال داوارا...» خان میگوید حالا که این طور است هر قدر
 دلش میخواهد داد بزند

مالین ایتلر ییه جاق جانین بیتلر - نظیر : نه خود خورد نه
کس دهد کنده کند بسک دهد

مالین عزیز دوتان جانین ذلیل دوتوب
ماما ایکنی اولما اوشاق ترسه گلر - نظایر: آشپز که دوتا شد
با غذا شور است یا بی مزه. Too many cook spoil the brath;
ماما گتیره نی مرده شور آپارار - نظیر: با شیر اندرون شده
باجان بدر رود

مایه سیز فطیر اولار - ترجمه و نظیر: بی مایه فطیر است
✽ مایه سی یلده ندور - نظیر: باد آورده است
مبال قویوسونا داش سالمیشوق دای اییی کیلمز - نظیر:
بالان خر را بهش گفتند راست کن دیگر ول نمیکند
مثله مناقشه یوقدور - ترجمه و نظایر: در مثل مناقشه نیست
المثاله لایستل عنه

محبتهدن یامرحمتهدن مرض حاصل اولار - رجوع شود
به ایستدی قاشین ...

مربع وار ؟ وار نه او غلیظلیقد ! (۱) - ترجمه : مربع
داری ؟ دارم نه بآن غلیظی

مردار اصگی اود دوتماز - نظیر: بادنجان بد آفت ندارد
مرد اوزوندهن گوره نامرد اوزگهدهن - ترجمه : مرد از
خود بیند نامرد ازدیگران

مردله الفت قیلان آخرده بیرگون مرد اولار نامرده الفت
قیلان آخر ییابان گرد اولار (تمثل)

۱- طلبه ای که احتیاج بهر با داشت من باب فضل فروشی اذ بقال پرسید:

مربع داری ؟ بقال جواب داد: دارم ولی نه بآن غلیظی

مرده شور مفتحه دور اولنه منت - نظیر: آخوند مفت که گیر
آمد موشهای خانه را هم باید عقد کرد

مردی قووا قووا نامرد ایلمه

مروندی گیتدی گلمدی کاشکه ساغ اولسون گلمسین - نظیر:
هر کجا هست خدایا سلامت دارش
✱ مریقا دیدیلر چراغی بوفله !

مزوره (۱) حکیمین دگل - ترجمه: مزوری (غذای مریض) بیای
طیب نیست . نظیر: اینجا کاشان نیست که کپه با فعله باشد

✱ مزقمللی کیشدی - نظیر: خودش را بکوچه علی چپ زد
مسجد اشك باغلامالی یر دگل - ترجمه : مسجد جای خر
بستن نیست

مسجد قابوسیدور نه سوکماق اولور نه یاندرماق - ترجمه:
در مسجد است نه کندنی است نه سوزاندنی - نظیر : کبوتر حرم است
مسجد یاپیلامامیش کور قابونی آلدی - نظیر: مسجد نساخته
گداها دورش جمع شدند

مسجدین قابوسی آچیق دور ایتین حیاسینه نه گلوب ؟ -
ترجمه: در مسجد باز است حیای سگ کجا رفته ؟

مسلمان تو یوقون لله کی گورو کور - ترجمه : مسلمان دم
خروس من پیدا است. رجوع شود بمثل زیر

مسلمان سنون آندوا اینانا ق یا خوروزون قویروقونا

۱- مزوره محرف مزوری است که غذای مریض را گویند چنانکه
ظهیر فارابی گوید :

وقت است اگر لب تو برسم مزوری بیمار عشق را شکر و ناردان دهد

ترجمه: مسلمان قسم ترا باور کنیم یا دم خروس را (۱)

مسلمانین ایشی اولماز چو کون کسر اوزونه ایش ایلر
نظایر: ملانصرالدین کار نداشت جوالدوز به تخمش میزد. کور بیکار مزه
خود را میکند. افرغ من حجام سابط

✱ مشروطه سین آلوب - نظیر: براسب مراد سوار شده

✱ معده دگل جعده (جاده) دور - نظایر: معده نیست دیک صابون
پزی است. اشتها نیست بلکه این مرض است

مغان مغان اولار بیر قویون بیر گچی مغان مغان اولماز
نه قویون نه گچی

مفته سرکه بالدان شیرین اولار - ترجمه: سرکه مفت از عسل
شیرین تر است. نظیر: شراب مفت را قاضی هم میخورد

✱ مفته کلیمون اوجوندان یایشماز - نظیر: کوسفند امام رضا را
تا چاشت نمی چرانند

مقبی قویور داری اوسته - نظیر: مته به خشخاش میگذارد

مقصود اریک پماق دگل اوشاقلارا چردهک چیقسون!

مگر قابوز بیر دانه دور (۱) - ترجمه: مگر تابه تان یکی است
نظایر: کلاهما وتورا. خربوزه میخوری یا هندوانه؟ هردو وانه
✱ ملسه اتی حلالدور!

۱- مسلمانان خروس یکی از ارامنه را دزدید وزیر عبایش قائم کرده
براه افتاد. ارمنی خبردار شد و از پشت مسلمان رسید و خروس را مطالبه کرد
مسلمان بی آنکه ملتفت شود که دم خروس از وزیر عبا پیدا است قسم های موکد
میخورد که روح من از این قضیه بی خبر است. ارمنی نیر میگفت: «مسلمان...»

۲- میزبان از میهمان پرسید: نیرو می خواهی برایت تهیه کنم یا
خاگینه؟ میهمان گفت: «مگر قابوز...»

ملك قزىل ميخ طويله دور

منار به خرجی چیقمین دییه ر بس که یردن گوبلك چیقوب
ترجمه: کسی که استطاعت ساختن منار را ندارد تصور میکند که قارچی است
از زمین روئیده. نظیر: عروسی بچشم تماشائی آسان نماید

من ارمنى سن مسلمان! - رجوع شود به سن مقدم ...

من اولوم سن اوله سنیله ایش گشمز - ترجمه: با من بمرم
و تو بمیری کاری از پیش نمیرود

من دییره م قدم دم سن دییر سن دامنان داما - نظیر: من
میگویم آسان تو میگوئی ریسان

من گلمیشدیم قنددانلارا قند قویام گلمیشدیم اوره گیمه درد
قویام - نظیر: شوهر کردم و سه کنم نه وصله کنم

من موتالدان ال چکدیم موتال مندهن ال چکمیر (۱) -
ترجمه: من از خیک دست برداشته ام خیک از من دست بردار نیست
منه باخ نه گوندییم یارا باخ نه سالانیر!

۱- آخوندی با بچه مکتبی ها بگردش رفته بود. تکرکی سخت
باریدن گرفت وسیل مهبیی جاری شد و خرس خفته ای را غافلگیر کرده همراه
خود براه افتاد بچه ها که کنار سیل ایستاده و مشغول تماشا بودند خرس را
باخوند نشان داده گفتند: آخوند سیل دهکده ای ویران ساخته است نگاه
کن چگونه این خیک پنیر را با خود میبرد! آخوند طماع فوراً توی آب
پرید تاخیک را شکار نماید. وقتیکه نزدیک خرس رسید جانور خسته که
نقطه انکائی می جست سفت آخوند را چسبید و دیگر ول نکرد. بچه ها که
مدتی منتظر ماندند دسته جمعی فریاد کردند: آخوند دیر است خیک را ول
کن بیا برگردیم. آخوند گفت: « من از ... »

منه سو چیقماز سنه کی پول چیقار (۱) - نظیر: آب برای
من ندارد نان که برای تو دارد

منی قوی وار یانینه ویرمه ده ویرمسون - رجوع شود
به واردان زبان ...

میخانه چینین شاهی اوزوم ایاقلیه نی اولار - نظایر :
گواه دزد کیسه بر است . شاهد مست می فروش است (هندی)

میخ ایکی حاجالی اولسا یره کیچمز - ترجمه: میخ دوسر
بر زمین فرو نرود

میسه ده قورد آزیدی بیریده گمیله گلدی - رجوع شود به
آطه ده قورد آزیدی ...

میسه دن چاقال اسگیک اولماز - ترجمه: از بیشه شغال کم
نباشد

میسه گیده ن اوز آغاجین کسر

میلچک مردار اولماز گویول بولاندرار - ترجمه: مگس
نجس نیست ولی دل بهم میزند . نظیر: چون کل بدیوار زنی اگر درنگیرد
نقش آن لامعاله میماند

مین آتلیه داودور - نظیر: واحد کالف

مین ایشچیده ن بیر باشچی - ترجمه: از هزاران کارگر یک
سرپرست اولی تر است

مین چیرووا بیر جیر ویراجاقام - نظیر: زدی ضربتی

۱- حاجی میرزا آقاسی وزیر آغا محمد شاه بحفر چاه و احداث
قنوات علاقه فراوان داشت روزی یکی از چاه کن ها شرفیاب شده معروض میدارد
چاهی که دستور حفر آن را داده اید گمان نمیکنم در آنجا برای سرکار آبی
درآید. حاجی گفت: احق منه سو ...

ضربتی نوش کن

هیندیقین سایه میر - ترجمه: خرسواری خود را نیشمارد. ماخوذ
از داستان معروف منسوب به ملانصرالدین است
☆ مین کوزیه قیرپ قویوب ! ترجمه : هزار کوزه را دسته
گذاشته !

☆ مین کلومدهن ییری آچمیوب - ترجمه : از هزار غنچه ام یکی
نشکفته است . نظیر: هنوزم آب درجوی جوانی است
میمونه دیدیلر اوینا دایانین قاووزادی !



ن

ناحق قان یاتماز - ترجمه: خون ناحق از جوش نیفتد
 ناخیر کو کیندهن گیدوب آلا دانا آختاریر - رجوع شود به
 طویله ...

ناخیر چی قیزیندان خانم اولماز - نظیر: ستاره کوره
 ماه نیشه

ناخیر چی قیزینن غیرتی ناخیر گلنده دوتار - نظیر: آفتاب
 به زردی افتاد تنبل به جلدی افتاد

ناخیرین آدین ییر آلا دانا باتیرار - نظایر: اگر کاوی
 بیفتد در علفزار بیاید همه گاوان ده را. بزگر کله ای را گر کین کند
 نادانلار ایدر صحبت نادانلا تلذذ - نظیر: خر بنده بخانه
 شتر بان آید

نادری تختهده گوروب - رجوع شود به نوح عصر...
 ناشیه زیر نانی ویرسن گن باشیندان پوفار - ترجمه: سورنا
 را که دست آدم ناشی دهند از سر گشادش میزند
 * ناشیلیقینی منیم باشیدا چیخاردیر - دلاکی رادر سر کچل من
 یاد می گیرد

* ناودانه مینماق شوقوندان دوشدوم (۱)
 * نبضی منیم الیمده دور - نظیر: رک خوابش دست من است

۱- روزی ملا نصرالدین سوار ناودان شد. بدیهی است که بر زمین
 افتاد و دست و پایش شکست. وقتی که زنش بر بالین وی رسید و زبان به توییح
 کشود ملا توی خرفش دویده گفت ای زن هیچ مگو که « ناودانه ... »

نجه باخیم گوزوم گلین گوزونه اوخساسون ؟ - نظایر:
 با هر سازی برقص باز قبول نداری . کجایش را بیوسم که خالش نریزد
 ✽ نجه گوردون فاطمانی !

نخنکچی (۱) صاحب سلیقه اولار قلبیده شیشه دهن نازک -
 نظایر: دلی دارد زیبا هرچه بیند میخواد (میخواهد) . چشته خور بد تراز
 میراث خور است
 ✽ نرخین خبر آلمیر !

نردبانی پله پله چیخالار - نظیر: نردبان پله پله
 نسیه بر پارسنک دوتماز - نسیه خر پارسنک نمی گیرد
 نسیه چاخیر ایکی یول کیفلندیری - ترجمه : شراب نسیه
 دوبار مستی آورد

نسیه گیرمز کیسیه - نظیر: نسیه آخر بدعوا رسیه
 نفس حقدندور - ترجمه : نفس ازحق است
 نفس نفسدور بد نفسین آدی بدنامدور - نظیر : هر مامی
 خطر دارد بدنامیش را سفردارد

✽ نفسی ایسی یردهن کلیر - ترجمه : نفس ازجای گرم می آید
 نقدر اوزاق اولسا یول یاخشیدور نه قدر یامان اولسا ایل
 ترجمه: ولو دور باشد جاده بهتر است ولو بد باشد خویشاوندان
 نقدر قوجا اولسا مین جوانه دگر - نظیر: بدین شکستگی
 ارزد بصد هزار درست

نقدی الدن ویره - ترجمه: نقد را ازدست مده

۱- نخنکچی (ناخنکی) کسی را گویند که بجای خریدن جنس
 با نوك انگشت آنرا می چشد و مظنه اش را پرسیده رد میشود . و مجازا
 به چشته خور نیز میگویند

نوبه بیزه یتیشنده باحریفین اپولی قورتولار باچراغین پیی

ترجمه: وقتیکه نوبه بنا میرسد باپول حریف تمام میشود با پیه چراغ

✽ نوح عصریندهن قالب - ترجمه: از عهد نوح مانده است. نظایر:

کتاب الاخدوش النقوش. از عهد دقیانوس مانده

✽ نوشادری برکدور - ترجمه: نشادش تند است. ماخوذ از

داستان معروف ملانصرالدین است

نوکر سن نیه ییکار سن آج قاپونی اورت قاپونی نوکر ندور

ییکار ندور

نوکر گیدیر مکیه آقا گیدیر سید حمزه (۱) - ترجمه:

نوکر عازم حج است ارباب عازم سید حمزه

نه اکر سن اونی ییچرسن - نظیر: ای نورچشم من بجز از کشته

ندروی (حافظ)

نه اومورسان باجیندان باجون اولور آجیندان - نظیر:

کف دست که مونداد چه میخوانند از او

نه بالین یرهم نه ده بلاسین چکیرم - نظیر: نه شیر شتر نه

دیدار عرب

✽ نه بیله وصلون اولیدی نه بیله هجرانون! (تمثل)

نه توکر سن آشوا اودا گلر قاشوقوا - ترجمه: هرچه بآشت

ریزی همان نیز بقاشت آید. نظایر: ومن يعمل مثقال ذرة خیرا یره. هرچه

دردیک بود به چه چه درآمد

نه حمام نه طاس؟ - نظیر: چه کشکی چه بشمی؟

۱- سید حمزه بقعه ای است در محله سرخاب تبریز که بنامشهور مدفن

یکی از اولاد امام هفتم حضرت موسی ابن جعفر است و بعضی ها حدس میزنند

که قبر سید حمزه وزیر غازان خان مغولی است

نه خوراکون آدم خوراکیدور نه ناخوشلوقون آدم
ناخوشلیقی (۱)

نه دیندهن گچیر نه دیناردان - نظیر : هم خدا را می خواهد
هم خرما را

نه قایریرام دریاده چاغیرام یا خضر یا الیاس - نظیر :
چه کار دارم زیربای شتر بخوابم تا خواب آشفته به بینم

نه قویارسان انگوه شیره سی چیخار رنگوه
نه نه بمعنی مادر است امثالی که درباب همزه با کلمه آنا نوشته ایم
با نه نه نیز متداول است

☆ نه نه سینین امجکین کسندور - رجوع شود به تعبیر زیر :
☆ نه نه سینه نا محرم دور - نظیر : ولد الزنای صحیح النسب
است

☆ نه نه منی دام اوسته دوغوب - نظیر : صندوق سر کسی نیستم
نه نون ویره نین اولسیدی یدی ایللیق سرکه سی اولمازدی
ترجمه : اگر مادرت بخشنده بود سرکه هفت ساله نداشت (۲)
☆ نه نه یاندیم نه بوخی کورهم ؟

نه نه یاندوق نه اوزاندوق حاضر اوغلان قازاندوق !

۱- مریضی بیزشک مراجعه و اظهار کرد : حکیم باشی موهای ریشم
درد میکند. بیزشک پرسید : ناهار را چه خورده ای ؟ مریض جواب داد :
نان و بیخ. بیزشک درحالیکه سرش را تکان می داد گفت : « نه خوراکون
آدم ... »

۲- شخصی بمادرش مراجعه کرده گفت که یکی از رفقایم تقاضا
دارد که يك بطری از آن سرکه هفت ساله ات برایش بدهی. مادر گفت :
« نه نون ... »

نه یر قبول ایلیر نه گوی - ترجمه : نه زمین قبولش دارد
نه آسمان

نیزه ویراندور - نظایر : چشته خور است . کلاش است
نینیره م (نیلیره م) قزیل طشتی که ایچینه قان قوسام -
ترجمه : طشت طلائی را که تویش خون قی خواهم کرد میخوام چه کنم
نیت هارا منزل اورا !



✱ واجبی بوشلیوب مستحبین دالیسیجا کیدیر ! - ترجمه: واجب را
اهمال کرده عقب مستحب میرود

وار ایوی کرم ایوی یوخ ایوی ورم ایوی - ترجمه: خانه
توانگر خانه کرم است خانه درویش خانه درد و ورم

واردان زیان گلمز - ترجمه: از توانگر زیان نیاید

✱ واردان یوخدان چیخیب - نظیر: از هستی ساقط شده

وارین ویزه اوتانماز یوخون ویزه دلیدور - نظایر:

کمال الجود بذل الموجود . La plus belle fille du monde
ne donne que ce qu elle possede

✱ وار یوخی کتیریب علی بازاریشه - نظیر: هرچه داشته روی

داپره ریخته

وای اوندادور شاه قاپوسین کرد آلا - ترجمه: وای بر آن

دمی که اگراد جلو قصر سلطنتی گردد آیند

وای اوندادور چاروادار باجدار اولا - ترجمه: وای از

آنروزی که مکاری باجدار شود

✱ و بالی دینلرین بوینونا - نظیر: المهدة علی الراوی

✱ وردنه یتیریر - نظیر: موشک میدواند

✱ وریانی سوبا ویرمیسن - نظیر: فی الصیف ضیعت اللبن

✱ وزنده یونگول قیمته آغیر - از این تعبیر جواهرات و زیور

آلات را قصد کنند

✱ وزیر مالیندان - نظیر: از کیسه خلیفه

وصیت یونگوللیق دور - نظیر: از قائم کاری کار میب نمیکند

☆ ولوله‌دهن زلزله‌دهن کچیپ !

ویران اوغول آتاسینا گچمز

☆ ویر آغزین یوم - نظیر: اقطع لسانه

ویردوقون بیر عباسی قره‌پولدور خیالون وار کرمان‌قالیسی

چیقسون (۱)

ویردوقون بیر یومورتا اونودا بیرتا بیرتا - شکوه ماکیان

است بدرگاه ایزد متعال

ویردون دوویور ویردون ییخ - نظیر: الاحسان بالانام

ویر قره قوش الینه - نظیر: اعط القوس باریها

ویرمن دوققوزی ییه‌سن توپبوزی ویره‌سن اوتوزی -

زجوع شود به یا موسی کتکی ...

ویره‌ن آشی ایچلر - نظیر: ناچار خوشه‌چین بود آنجا که خرمن

است . مراد آنکه هرزنی که ناموسش را بر باد می‌دهد تقصیر متوجه خود

اوست و مرد را بختی نیست

ویره‌ن ال آلان الین اوستونده دور - نظیر: العار فی ظل

السؤال

☆ ویریب داشا چیخیب باشا - نظایر: بسبیل سک زده است . بر

کند رندان زده است

ویریحی قوش دیمد یکینده‌ن بللیدور - ترجمه: مرغ شکاری

از بوکش پیدا است

۱- شخصی در دکان کله‌پزی پس از آنکه آب کله را تلیت کرد و

خواست لقمه‌ای بردارد بک‌تکه از دستمال ظرف‌شوئی بدستش آمد لذا عصبانی

شده شاگرد کله‌پز را پیش خوانده داد زد که این چیست ؟ شاگرد گفت :

« ویردوقون ... »

☆ هاداران باداران دانیشر - نظیر: برت و بلا میگوید
 هارا ایشیق دور؟ پیه (طویل) بوجاقی!
 هارا گون اولسا قوروتون اورا سره - نظیر: ابن الوقت

است

هاردا آس اولسا اوردا باشدور - نظایر: هر جا آس کچلک
 فراش. خاله خوش وعده است

هارهان گلورسن؟ چین و ماچیندهن! تو کولور پار و
 پاچوندهن - نظیر: آن یکی برسید اشتر را که می
 ای فرخنده بی گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پهداست از
 زانوی تو

هامو دیلنسه سن دینمه باری! - نظیر: اطرقت کری اطرقت کری
 ☆ هاموسی بیر بزین قیراقیدور - ترجمه و نظیر: همه شان سر
 و ته یک کرباسند

هامو قور تو لموشدی ایت بورنی ساتان قالمیشدی - نظیر:
 کسیکه بما نریده بود کلاغ کون دریده بود
 هامویه خاندان ییگدهن ییزه ده بیر آللهدان - نظایر:
 حسینا الله ونعم الوکیل. ما هم خدائی داریم

هامویه یان اولدون ییزه خشتکده اولمادون!
 هانکی تاتین کتایینده دور (۱) - نظیر: در کدام مذهب و

۱- کردها (چادر نشینها) تاتها (شهر نشینها) را اعقل و
 اعلم ناس و نوشته آنان را وحی منزل می دانند

آئینی است

هانی پاپاقیم هانی چماقیم ؟ - عینا در نزد پارسی زبانان
متداول است

هانی زمان عموده او حوصله ؟ (۱)

هاینان گلن هو یونان گیده ر - ترجمه: آنچه باهای می آید با
Ce qui vient de la flute s'en va : نظیر :
par le tambour

هدیه بوشلی اولما یا دوگونده ایستلر یا بایرامدا
(استانبولی) - ترجمه : هدیه ای را بعهده مکیر یا درعروسی خواهند یا
در عید

هر آپاران سو آراز دور - رجوع شود به اصلانین ...
* هر آغیزدان بیر آواز کلیر - ترجمه: از هر دهن آوازی می آید .
Autant de têtes autant d'avis : نظیر:

هر آنفرانا آخور بلغلاسان بوردن لاصنهانه جی طویل
اولار - نظیر: برای هر خر آخور نمی بندند
هر انیشین بیر یوقوشی وار - ترجمه و نظیر : هر نشیمنی را
فرازی است

هر اوقویان ملا نصرالدین اولماز - ترجمه: هر درس خوانی ملا
نصر الدین نمیشود . نظیر: نه هر که آینه دارد سکندری داند
* هر ایته بیر چوره ک بورجلیدور - ترجمه: بهر سگ تکه نانی
مقروض است

هر ایشین بیر وقتی وار - نظیر : الاعمال مرهونة باوقاتها
هر ایوین بیر قبله سی وار - ترجمه : هر خانه ای را قبله ایست

نظیر: هر خاتونی آشی پزد

☆ هر چه بدترینه گولور - ترجمه و نظیر: به بترجای خویش میخندد

☆ هر زاده الیمی ویریرام قیربی قالیر الیمده - نظایر: نونم آجر

شده . سېلشك میارم

هرزادی قده سن گوده لی سوزی قده سن اوزانی

هرزه سوزون مرزه جوابی اولار - نظایر: جواب های هوی

است . گل بگو گل بشنو

هر صفالدان بیر توك چكمن كوسیه صفال اولی - ترجمه

و نظیر: یکی يك مو به کیچل دهند کیچل مودار شود

هر صفاللی بابان اولماز - ترجمه : هر ریشو بابات نیست .

نظیر : Tous ce qui reluit n'est pas or

هرقادی صاقر چگنم سینی بیلمز (استانبولی)

هر قارپوز قابوقی ایاقلیه نین قیچی سینماز - ترجمه : هر

بوست هندوانه لگدکنی بایش نشکند

هر قرانلوقون بیر آیدینلیقی وار - ترجمه : هر تاریکی را

روشنائی دربی است

هر قورولدیان قلیان دگل (۱) - نظیر: ماكل بیضاء شحمه

ولاكل سوداء تمره

۱- مردیکه در خزینه حمام مشغول استحمام بود بادمخالقی ازوی خارج

شد و آب خزینه را قل بگوش آورد اتفاقا کوری که پهلوی دست وی آب تنی

میکرد گفت خدا بدرت را بیامرزد اگر قلیان چاق است بده يك يك هم

من بز نم . آنشخص با تمجب پرسید چه گفتی؟ قلیانی اینجا نیست! کور پاسخ

داد پس این چه بود که قل قل می جوشید؟ آنشخص خندید و گفت : > هر

قورولدیان ... <

هر کس اوز آدینه چکر - نظایر: کس بلفظ نام نکیرد. الاسماء
تنزل من السماء

هر کس ایسته سه آروادین بوشیه اوستونه بیر آد قویار -
ترجمه: هر کسی که بخواهد زنش را طلاق بدهد نامی روی وی میگذارد. نظیر:

Qui veut noyer son chien l'accuse de la rage

هر کس که بخواهد سگش را غرق کند (استانبولی)

هر کس که اوشاقی اوزونه فوزلدور - نظیر: القرد فی
عین امه غزال

هر کس که بیرایشی وار - نظایر: هر کسی را بهر کاری ساختند
کاریکه چشم می کند ابرو نمی کند

هر کس که دوست دیدیم دشمن جان اولدی منه دشمن اوز بختیمیدی
ایندی عیان اولدی منه (تمثل)

هر کمالین بیر زوالی وار - نظیر: فواره چون بلند شود
سرنگون شود

هر کندی اوز عیین ییلمز (استانبولی) - ترجمه: هیچکس
به عیب خود واقف نیست

هر کیم شله نی ییوب گلینیه او یاتسون (۱)

هر کیمین باغی وار اور گینده داغی وار - ترجمه: هر که را
باغی است دردش داغی است

۱- در یکی از دهات قزوین شب زفاف داماد که در صحرای مشغول
آبیاری بود دیروقت بخانه مراجعت کرد. مدعوین شام را که شله بلغور بود
خورده و فراموش کردند سهم وی را نگاه دارند وقتی که داماد رسید جریان را
با اطلاع رسانده و درخواست کردند که مختصر نان و پنیر خورده و خود را برای
رفتن به حجله عروس آماده سازد ولی داماد با عصبانیت گفت: «هر کیم
شله نی ...»

هر گردگان گرده دور هر گرده گردگان دگل - ترجمه : هر کردو کرد است هر کرد کردو نیست

هر گوزلده بیر عیب اولار - نظیر: بی عیب خدا است

* هر کون نه تاپسا اودور - نظایر: يوم جدید رزق جدید . روز از نو روزی از نو

هر گونون بیر ایشی وار - نظیر : A chaque jour suffit ses taches

هر گیده ن گلله قبرستاندا کی اولیلرده گلر

هر نه دیسن اوزوه گیده ر - نظایر : فن نکث فانما ینکث علی نفسه . آنکه تف خونین بدبکری میاندازد پیش از همه لبهای خود را می آلابد (چینی)

* هر نه اوتو کوب بو یغیشد یروب - ترجمه: هر چه او ریخته این جمع کرده

هره اودی اوز قبا قینه ایشر - نظیر: کل یجر النار علی قرصه

هره اوز قوتورون قاشیر - نظیر: کلب لیسد خویش ریش خویش را

* هره بیر به بیر جوانلار هره سی بیر اسب کلگون قره قانجیق اشک اوسته اوتوران سنلن من اولسون (تمثل)

هر یانه یاخون پاشا قابوسیندان اوزاق - نظیر : Les grandes cloches sont de mauvais voisins

هر یراقیم دوز لمیشدی قال میشدی صقال دراقیم - نظیر : همه کارها آراسته است کارد کله بی دست است

هر یرین بیر دبی وار - ترجمه: هر جا رسم وعادتیه دارد. نظیر: Chaque pays chaque mode

هریمیشین بیر دادی وار - نظیر: هر کب بوئی دارد

هکماوار اوزاق کردیسی یاخین (۱) - نظیر : این گوی

این میدان

✱ هکماوارین سویی دوشوب (۲)

هله هاراسین گورورسن ؟ (۳)

هله هله لر باشارمیر قالسون کرانکله لر - نظیر : جائیکه

عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

۱- شخصی ادعا کرد که در محله ما هکماوار کرتی است بعرض هفت

ذرع و من بارها از روی آن پریده ام. حضار گفتند : « هکماوار ... »

۲- سابق که وسایل نقلیه مثل امروز وفور نداشت زنان تبریز برای

استحمام در آب حمام هکماوار که از محلات دوردست تبریز است پای پیاده

براه میافتادند و عصری نیز پای پیاده بمنزل مراجعت می کردند در نتیجه آن

روز با اشتهای کامل غذا می خوردند و شب آتی را نیز در اثر خستگی باصطلاح

تخت می گرفتند می خوابیدند و این دوم مجزه را از برکت آب حمام هکماوار

دانسته و بهمدیگر که می رسیدند می گفتند : آب هکماوار برای من ساخته است

۳- مردی دختر را بزنی گرفت. شب زفاف دختر علی الرسم رویش

را محکم گرفته بود تا رونمایی از داماد بگیرد. داماد پس از آنکه هدیه بوی

داد و چادر را رد کرد دید که عروس آبله رو است و با تعجب بوی گفت معلوم

میشود که آبله رو بوده ای ؟ عروس جواب داد کجاش را حالا دیده ای ؟ مرد

کمی که دقت کرد دید که يك چشم دختر نیز مصنوعی است و وقتیکه این

این موضوع را برخ او کشید پاسخ شنید : کجاش را حالا دیده ای ؟ آنگاه

که دستش را بگیسوان عروس برد دریافت که گیش نیز عاریتی است باز

دختر همان جمله را تکرار کرد و وقتیکه به بستر شدند داماد بدبخت دریافت

که عروس دوشیزه نیز نبوده است خواست اعتراض کند عروس پیشدستی

کرده گفت : از اول اینجاش را میگفتم

☆ هله یاراسی ساحالمیوب - نظیر: هنوز گاوش نلیسیده
همان آشدور همان کاسه - ترجمه و نظیر: همان آتش است
همان کاسه

همپالیه قوه گوره دانیش - ترجمه: به نسبت همپالیت (زمین
زراعتیت) اظهار عقیده کن. نظیر: Cordonnier ! pas plus haut
que la chaussure

همپانی ایاقدان سالماقه گلمز - ترجمه: زارع را از هستی ساقط
کردن شاید. مورد استعمال وقتی که از کسی توقعی دارید نباید در خرج
تراشی افراط کرد

همسایه همسایه اولسا کور قیزی می اره ویره رم
همسایه نی الله تاپیشیروب - ترجمه: همسایه را خداوند
توصیه کرده است

همشینون باب ایله گورهن دیسون هایله - نظیر: همشین
تو از تو به باید. رجوع شود به تای توشوی ...

☆ همی زیارت همی تجارت - نظیر: هم فال است هم تماشا
همیشه آی بولوت آتدا قالماز - ترجمه: همیشه ماه بزیر ابر
پنهان نماند

همیشه ییز گوروروق ییر یولدا سن گور (۱)
همیشه دوه قوز ... ماز - نظیر: همیشه خر خرما نمیریند
همیشه سیل کوتوک گتیرمز - رجوع شود بمثل بالا
همیشه شعبان ییر یولدا رمضان

☆ همی میرسن همی مرده شیر (مرده شور) - نظیر: ریش و قیچی
را داده اند دست یک نفر

۱- درحین بریدن گوسفند ازجوی دنبه اش بالا رفت. بز آواز داد:
دیدیم گوسفند لبخند تمسخر آمیزی کرده گفت: « همیشه ییز... »

* همی نالا (نمله) وبریر همی میخا - ترجمه ونظیر : هم به نمل
می زند هم به میخ

همی یاغ بیر همی پاپاسدان قورخور - ترجمه : هم روغن
میخورد (پرهیز میشکند) هم از کشیش می ترسد

* هنده منده دانیشیر - نظیر: کله اش بوی قورمه سبزی میدهد
هوسدور بسدور - ترجمه : هوس است بس است . نظیر: حاجی
فیروز سالی بکروز

هولی (هلو) گل آغزما دینه یولداشیمینکینا دا گلسون (۱)
نظایر: تنبل مرو بسایه سایه خودش می آیه . سوختم بگو رفیقم هم بسوخت
هونگین گون سوداسینا نه ربطی وار- رجوع شود به آغاجدان...
* هیچ بولور هانکی شاهین دورانیدور - ترجمه : اصلا نمی داند
که دوره سلطنت کدام شاه است

هیچدهن ییدور - نظیر: کاجی به ازهیچی
هیچ کیم آدمه قوش دوتماز - نظیر: کس نخارد پشت من جز
ناخن انگشت من

هیچ کیم اوز آیرانه ترش دیمز - ترجمه ونظیر: کس نکوید
که دوغ من ترش است . خربوزه فروش خربوزه خود را شیرین میداند (چینی)
هیچ کیمین چراغی سجره جن یانمیوب - ترجمه: چراغ کسی
تاصبح نسوخته

* هیچ بنددور - نظیر: عروس حمام بر است !
هی هی قارپوز مرباسی - نظیر: هی هی هندوانه

۱- دوتن تنبل در زیر سایه درخت هلو خوابیده بودند اولی نظری
به هلوها انداخته گفت : هلو بیا بدهم . دومی که تنبل تر بود از اولی خواهش
کرد بگو بدهم رفیقم نیز بیا

ی

یا بویه تومار ایلسن شلاق آتار - ترجمه : اگر یابو را بیمار
کنی جفتک می اندازد

✱ باتار باتار باشی شیشر دوراندا بیتین آختاری اتی ویره پیشکه
قونشونون ابیتین آختاری (تمثل)

یاتان اولمز یقن اولر - نظیر: اجل گشته میرد نه بیمار سخت
یاتان آردینجا اویاق اولماسون - ترجمه : مبادا بیداری دربی
خواهیید باشد

یاتما تولکی دالدا سهندا قوی یسون اصلان منی - رجوع شود
به کچه نامرد ...

یا حسن کچل یا کچل حسن - نظیر : C'est jus vert
ou verjus

یا خشی اوردووی یلندیر میسن اگر باغبان امرود ویره
(ریاحی)

یا خشی ییچینچی خرچین یردهن چیخاردار - رجوع شود به
چوره کی ویر ...

یا خشی هوست آدمه قلیا داشی یدیردهر (۱) - ترجمه: دوست
خوب سنک قلیا خوراندت. نظیر: یار بد بدتر بود از مار بد

۱- گاهی در امثال کلمه ای را گویند و معنی مخالف آنرا قصد
کنند چنانکه در مثل معروف فارسی «سک خوب موقع شکار بازیش میگیرد»
مراد سک بد است. در این مثل نیز منظور از یا خشی دوست «یامان
دوست» میباشد

یاخشی دوست قرداشدان ایره لیدور - ترجمه: دوست خوب
از برادر مقدم تر است. نظیر: رب اخ لم تله امك

یاخشی دوست یامان گونده بللنور - ترجمه: دوست خوب در
روز بد پدید شود. نظیر: ولدی الشدائد تعرف الاخوان

یاخشی قیزی اشیکه ویرمه حیقدور یامان قیزی اوزگیه
ویرمه عیقدور (ریاحی)

یاخشی گونون یولداشی یامان گونوم دوشدی گل - نظایر:
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی.
اخاك من واساك

یاخشیلاری یرتانیر! - نظایر: بادمجان بد آفت ندارد. اگر
خوب بود زیر خاک رفته بود

یاخشی یرده دکان آچدوق! الله ویره مکان اول! - نظیر:
عجب جائی دکان باز کردیم!

✱ یاخشی بیر اوشاقلیلار! - نظیر: مادر بنام بچه میغورد
قند و کلوچه

یاخشلیق ایتمز - ترجمه: نیکی هدر نمی رود. نظیر: لم یذهب
العرف بین الله والناس. Un bienfait n'est jamais perdu

یاخشلیقه یاخشلیق هر کشینین ایشیدور یامانلیقه یاخشلیق
نر کشینین ایشیدور - ترجمه: نیکی بجای نیکی کار هر کس است ولی
نیکی بجای بدی مختص جوانمردان است

یاخشلیقه یامانلیق - کور اشکه سامانلیق!
یاخشینی هامو یولا ویره شرط اودور پیسی (یامانی)

ویره سن

یاد قوهوم اولنه جن یاد دور (مراغی)
یاده یاریه جن قودیه دبینه جن - ترجمه: اغیار را نصفه اقربا

را تمام

یاراماز قونشونون یدی همسایه جن ضرری وار - ترجمه :
همسایه نااهل تا هفت در زیان آور است

یارامازله یار اولما اولولردن عبرت آل (استانبولی)

یارمنی یاد ایلسون بیر هلیله اودا پوک اولسون - ترجمه :
یار مرا یاد کند بایک هل پوک

یاره سی آنلینده اولانون طبیعی قارشو گلور - ترجمه : آنکه
زخمش دریشانی است طبییش ازروبرو برسد

یاره لی اشك چوق آنقرار - نظیر : La plus mauvaise
roue d'un chariot fait toujours le plus de bruit

یاریمادوق ایسی سیندهن کور اولدوق توسی سیندهن - ترجمه :
از حرارتش خیری ندیدیم از دودش کور شدیم

✱ یاریم بیزه کلدی کیجه قالدی کیجه کیتدی بیلیم نهجه کلدی نهجه
قالدی نهجه کیتدی (تمثل)

✱ یاریم شاهلیق ایش الیندهن کلمز - نظیر : بر برف بشاشد
آب نشود

یارینان (یاريله) اوزون دانیش آرالیق سوزی ایو یخار -
رجوع شود به آرالیق سوزی ...

یاری هنك یاری دگنك - نظایر : بین الخوف والرجاء . نیمى
شوخی نیمى جدی

یازان سن پوزان سن کیم دییر یالانسان ؟ - نظیر : ریش و
قیچی دردست تست

✱ یاز بوزا قوی گونه - نظیر : برات بخ است

✱ یاز گونی بنیر چورهك یاربوزونان یای گونی آبدوغ
چوره کدون بوزونان پائیز گونی بنیر چورهك قاربوزونان قیش

گونی ایسی کرسی بیر قیزینان (تمثل)

یا زور یا زر یا شهر دهن سفر - نظیر: بهر دیار که بر چشم خلق
خوارشوی سبک سفر کن از آنجا برو بجای دیگر

یازی اکینچیدور قیشی دیلنچی (ریاحی) - کذا؟

یاس ییه سی اوونوب یاسه گلن اوونمیوب! - نظایر: مدعی
سست شاهد چست! کاسه از آتش گرمتر!

✱ یاش بویون اله دوشمز قوری بویوندا تاپیلماز! - مورد استعمال:
کاش کردنم می شکست وباین کار اقدام نمی کردم

یاشدا قوری اودونا یانار - ترجمه ونظیر: ترهم بآتش خشک
میسوزد

✱ یاشی آت بازارینده صورالار - ترجمه: سن را در بازار اسب
فروشان می پرسند

یاغار اکینیمه یاغماز صندوقیمه یا یاغار انباریم دولار
یاغماز صندوقیم دولار

یاغاندا ایچ کسنده یات - نظیر: نم نم باران بمیخواران
خوش است

✱ یاغلی الوی چک اوز که لرین باشینه - ترجمه: این دست چربت
را بر سر دیگران بکش. نظیر: این شتر را جلو منزل دیگر بخواهان
✱ یاغلیدی بیشیک آباردی - ترجمه: چربی بود گربه برد. نظیر:
لولو برد

یاغماساندا گورولدا - ترجمه: اگر نمی بساری لا اقل
غرضی کن

یاغموردان قاچان دولویه دوتولور (استانبولی) - ترجمه:
هر که از باران گریزد گیر تکرک می افتد. نظایر: هر که گریزد زخراجات
شاه بارکش غول بیابان شود. La crainte à une default fait

tomber dans un vice

یاغ یاغ اوسته گیدهر یارما یاوان قاینار - ترجمه : روغن روی روغن میرود بلغور خشک و خالی میجوشد. نظایر : المستحق محروم .

Money begest money

* یاغیده‌ن مال قایتاروب ! - ترجمه : از حرامی مال پس گرفته !
نظیر : کمان رستم را شکسته !

یاغیده‌ن یای بویونجا ! (مراغی)

یاغیشدان قورتولدوق دامچییه راست گلدوق - ترجمه : از گیر باران درآمدیم گیر چکه افتادیم ! نظیر : از گیر دزد در آمدیم گیر رمال افتادیم

یالان تر ایاق دوتار یریمز - ترجمه : دروغ زود با میگیرد
اما بیش نمی‌رود. نظایر : للكذب جولة و للصدق دولة . Lie has no legs

* یالان سوزدهن فایده یوقدور - نظیر : از خدا پنهان نیست از شما چه پنهان

یالان سوز قلب مالدور صاحبینه قاییدار - ترجمه : حرف دروغ سکه قلب است بگوینده‌اش بر می‌گردد

یالانچی اولماسیدی دوغری دانیشان بللنمزدی - ترجمه : اگر دروغگو نبود راست گو شناخته نمی‌شد

* یالانچی پهلواندور - نظیر : رستم در حمام است

یالانچی طمعکاری آلالدار - ترجمه : دروغگو طمعکار را کول زند

یالانچی کیمدور اشیدیگینی سویلیندور - ترجمه : دروغگو کیست؟ کسی است که شفته‌هایش را بگوید

یالانچینین ایوینه کیمین - رجوع شود به یالانچینین شعی ...

بالانچینین ابوینه اود دوشدی هیچکس اینا نمادی -

ترجمه: خانه دروغگو آتش گرفت کسی باور نکرد

بالانچینین شاهی یانیندا اولار - ترجمه: شاهد دروغگو دم

دستش باشد. نظیر: دم روبه گواه روباه است

بالانچینین شهمی عشا نمازینه قدهر یانار - ترجمه: چراغ

دروغگو تاوقت نمازخفتن روشن است (چه دروقت ادای نماز خفتن باجماعت

ازهر صنف درمسجد گردد میآیند و آنوقت است که مشت دروغگو باز میشود)

نظایر: چراغ دروغ بی فروغ است. Le menteur ne va pas loin

Lie has no legs

بالانین خوروزی یوقدور که بانلا سین - ترجمه: دروغ را

خروسی نیست که بانك برآرد

یالوارانین تاریمی اولماز :

یالیقین نهسی وار ویره یولوقا - ترجمه: عور چه دارد که بلغت

دهد. نظیر: عمتك مثلك

یامان آدامین باشینه داش سالمان چیگنینه دوشر - ترجمه:

اگر بر سر آدم نااهل سنك فرودآری بر کتفش افتد نظیر: بادمجان بدآفت ندارد

یامان اینك یامان گونده بز اولار (ریاحی)

یامان قونشی یامان آرواد یامان آت بیریندهن کوچ

بیرین بوشلا بیرین سات

یامان گونون عمری آز اولار - ترجمه: روزهای بد عمرشان

کوتاه است. نظیر: بگذرد این روزگار تلختر از زهر

✽ یامان برده بیخلدیم دوتمادی یاد الیمدهن - (فلکون داد الیندهن

اولمادیم شاد الیندهن یامان ...) (تمثل)

یامان ییجون اولسون یامان دیگییجون اولماسون - رجوع

شود به کیشین ...

یا مجتهد اول یا مقلد - ترجمه: یا مجتهد باش یا مقلد .

نظیر: چون پیمبر نه‌ای زامت باش

پا موسی کتکی ده یدون شیر برنجیده (۱) - ترجمه: یاموسی
هم کتک را خوردی و هم شیر برنج را

✱ یانانا یانماق کرهك ! ترجمه: دلسوز را باید دلسوزی کرد!

یانان یرده اوت بیتمز - ترجمه: درشوره زار علف نروید. نظیر:

زمین شوره سنبل برنیارد دراو تخم عمل ضایع مگردان

یانان یردهن توتون چیقار (مراغی) - نظیر: دود از آتش

خیزد

✱ یاندیقیندان یارما دارتیر - نظیر: حسود را چه کنم که زخود

برنج در است

✱ یاندی سنون چراغین گچدی منیمکی !

✱ یانسون چراغی گلسون ایشیقی ! - رجوع شود به قوداشیم

ساخ اولسون ...

۱- گویند یک روز که حضرت موسی برای مناجات بطور رفته بود از

حضرت باری تعالی پرسید که من امروز ناهار را چه خواهم خورد ؟ جواب شنید

شیر برنج خواهی خورد. حضرت موسی بمنظور اطمینان خاطر که برای العین به بیند

که چگونه مشیت الهی تحقق پیدا خواهد کرد تصمیم میگیرد که آنروز را تا میتواند

شیر برنج نخورد و برای این منظور سر به بیابان مینهد تا از آبادی دور باشد

پس از مدتی طی طریق به چوپانی تصادف کرده و خوراکی میخواهد. چوپان

فورا بزی را دوشیده و باکمی برنج که در انبان داشت شیر برنج لذیذی

پخته بحضور میهمان میآورد ولی حضرت موسی از خوردن امتناع میکند.

چوپان که از این حرکت عصبانی میشود چوب دستیش را بر سر پیغمبر خدا

فرود آورده و داد میزند: چرا معطلی؟ چه عیبی میگذاری؟ در زیر شکنجه

حضرت موسی شیر برنج را تا آخر میخورد و خطاب میرسد: «یاموسی ...»

یانمیاندا یانماز ایستر پوفله ایستر ائکله (دهخوارقانی)
 باووق قوئشی اوزاق قوهومنان یاخشیدور - ترجمه: همسایه
 دیوار بدیوار بهتر ازخویش دور است
 یایده هر دیوارین دیبی بیر ایودور - ترجمه: درتابستان بای
 مردیوار کاشانه ایست. نظیر: تابستان پدر بینوایان است
 بای وار قیش وار چوق ایش وار - نظایر: هنوز اولعشق
 است. شب دراز قلندر بیدار. سحر تا چه زاید شب آبتن است
 یابین یاخیئتییسی با یابین تور تو کونتوسی قیشین آتش دادی
 اولار - ترجمه: ریخت و پاش تابستان چاشنی آتش زمستان تواند بود.
 نظیر: هرچه درچشم خوار آید روزی بکار آید
 یتیم یتیم یتیمه داش آتیر - نظیر: خرمکس معرکه شده است
 یتیم اوشاقمان قوریل بات
 یتیم قیزدان بیله اوز آقلیق (مراغی)
 یتیمه وای وای دییهن چوق اولور چوره ک ویرهن آز -
 مراد آنکه فقرا را دلسوز فراوان و دستگیر کم است
 یتیمی ویرما دوگمه چوره کین الیندهن آل
 یخیلانا بالتا ویران چوق اولار - نظایر: محنت زده را زهر
 طرف سنک آید. پر میکنند طایر درخون طیبده را
 یتیم آبلیق دکلن کی - نظیر: مگر هفت ماهه بدنیا آمده ای ؟
 یتیم پادشاهی یوخودا کوروب - ترجمه: هفت پادشاه را بخواب
 دیده. مراد آنکه مدتی است که خوابش برده
 یتیم دگیر ماندا بیر بونزه اونو یوقدور - نظیر: درهفت آسمان
 یک ستاره ندارد

یتیم دگیرمانین سویون قاتیر بیر بیرینه - ترجمه: آب هفت
 آسیاب را بهم قاطی میکند. نظیر: ازاین شاخ بآن شاخ میبرد. مراد آنکه

خلط مبحث میکند

یدی قوردا بیر چرک (چارک) نیلسون (استانبولی) - نظیر :
یک مویز وچهل قلندر؟

✱ یدی قونشی بیرقازانا محتاجدور ! - ترجمه: هفت همسایه یک
دیک محتاجند. مراد آنکه فقر و مسکنت کاملاً حکمفرماست

یدی ملا بیر سربک (عمامه) یدی تولکی بیر دلک
(ریاحی)

یربرک اولاندا اوکوز اوکوزدهن گوره - ترجمه : زمین
که سفت باشد گاو از چشم گاو بیند . مراد آنکه هروقت در اقدامی شکست
میخورند تقصیر را گردن هم می‌اندازند

یرلی ... یرسیز سوزدن یراق - ترجمه : گوز باجا بهتر از
حرف بی جا است

✱ یریدیقی یره منت قوبور - ترجمه: بر زمینی که روی آن راه میرود
منت میگذارد

✱ یریمیشدهن یوگورور - رجوع شود به سیجان ...

یرینه ایشماقی بس دگل شیرین چایدا ایستیور - ترجمه :
برختخواب شاشیدنش بس نیست چائی شیرین هم میخواهد ! نظیر : گوز
داده تقار شکسته طلاق هم میخواهد !

یکه گوزون ایشیقی اولماز - ترجمه: معمولاً چشمهای بزرگ
کم نور است . نظیر: هرچه بزرگتر میشود ضایع تر میشود

✱ بل چالیر ینکه لر اوینور - نظیر: لیس فی الدار غیره دیار
بل قیه‌دهن یا بل قره‌دهن (۱) نه آپارار - نظیر: دزد از خانه

۱- قره یا بعبارت دیگر قره رعیت دردهات اشخاصی را گویند که

گاو وزمین نداشته باشد

مفلس خجل آید بیرون

* یل کتیریب کون قورودوب - نظیر: عیسی رشته مریم بافته
یل هایباندان گلسه اویانا چوئر - نظیر: بوجار لنجان است
یلین گلله یلین گیده - ترجمه و نظیر: باد آورده را باد برد
یماقنان دویمادون یالاماقتان دویاجاقسان؟ - نظیر: سوراخ
کن بیانداز بگردنت

یماقه ده کمک ایشلماقه ده کمک - رجوع شود به اکمین بالقوز...
یمدون مالوندور - نظایر: هرچه را نخوری داری. که یخنی
بود هرچه ناخورده ای

یممیسن غاز اتین بولممیسن لذتین - نظایر: نان و پنیر و
خربز - بخور به بین چه خوشمزه است. حلوای تفتتانی تا نخوری ندانی.
من لم ینق لم یدر

یمیشیز لپقدان ایگدیه قاقا دییر - ترجمه: از بی آجیلی سنجید
را قاقالی میگوید: نظیر: ازدرد لاعلاجی خرا گوید خانجایی
یمیشین یاخشیسین چاقال ییر - نظایر: خربزه شیرین نصیب
شغال است. الثراب اعرف بالتمر

ینگیم یه (۱) - نظایر: آستین نو پلو بخور. C'est la robe

۱- گویند شبی که بهلول جایی دعوت داشت در صدر مجلس می نشیند
چون لباسش مندرس بود بعد از وی هر کس می آید بالادست بهلول می نشیند
در نتیجه بهلول از صدر بکفش کن منتقل میشود. دوسه شب بعد از نو بهلول
را بهمان جا دعوت میکنند اینبار یکدست لباس نو عاریه گرفته و در میهمانی
حضور بهم رسانده و دم در می نشیند و هر کس بعد از وی می رسد پائین دست
بهلول می نشیند و آنگاه که اطاق بر میگردد محل جلوس بهلول صدر مجلس
میشود موقع صرف شام بهلول آستینش را توی ظرف خورش کرده میگوید:
آستینم بخور... چه ترا دعوت کرده اند نه مرا

qu'on salut

یوخونا گلمه اییون (ایگون) گلیر اوزاقه گیتمه جانیم
چیقار

یوخی یانا یورار - ترجمه: غالب خوابها چپ باشد
یورت ییه سیر قالاندا دونقوز تپیه چیقار - نظیر: مهر
درخشنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود
یورقان دوشك سوزی یورقان دوشكده قالار - ترجمه: گفتار
رختخواب در رختخواب می ماند - نظیر: کلام اللیل بمحوه النهار
یورقانونه گوره ایاقوی اوزات - نظیر: باندازه گلیمت پایه
را دراز کن

☆ یورقونجا کوبك بیر سوری حیران آراسیندا (تمثل)
یورقون اشك هوشی آلهدان ایستر - ترجمه: خر وامانده
چش از خدا خواهد
یورولموش آتا قمچی ویرسان شلاق آتار - ترجمه: اگر
اسب خسته را شلاق بزنی لگد می براند
یوز آلتون دانیسانی یوز کیشی دانیشانماز - نظایر: زور
صد مرد چه حاجت زر يك مرد بیار - زر را سر فولاد نهی نرم
میشود

☆ یوز آلتونه دنبك چالیر: - ترجمه: برای سنار (صد دینار)
تنبك میزند. نظیر: برای يك شاهی انك میاندازد
یوز ایگنه یغسان بیر چوالدوز اولماز - ترجمه: صدسوزن
جمع کنی يك چوالدوز نشود

یوزایل اوت او تلیه سن گینه ده آغزون دوه آغزینا اوخشاماز
(شاهسونی) - ترجمه: ولو صدسال علف بچری بازهم دهانت بیوزه شتر
شبه نخواهد شد

یوز دانا نون باشین بیردانا کسر - نظیر : یکی مرد جنگی
به از صدهزار. در نسخه نق « بیر یل کسر » قید شده است

یوز قیقا ناق (۱) یوز آلتون بورجی اوده مز (دهخوارقانی) -
ترجمه : صد خاکینه صد دینار قرض را ادا نکند . مراد آنکه باسور دادن
نمیشود طلب اشخاص را خورد

یوز ماما یغیشا گوج دوغانا دوشر - ترجمه : ولو صد ماما
جمع شوند بازهم زحمت زایمان را زانو متحمل میشود

* یوز نامردین چوزه کین دوغراسان کاسا دولماز - (عزیزیم
کاسا دولماز مرد الی کساد اولماز یوز...) (تمثل)

یوغون ایشگلینجه نازک اوزولر - رجوع شود به یوقورت...
یوغونی یورقان آتدا (آلتیندا) دور - ترجمه : سرگنده اش
زیر لحاف است. نظایر : کجایش را دیده ای؟ بقی اشدہ انتکم فالیه الافاعی
یوقاری (یوخاری) باخوب غم ایلینجه اشاقی باخوب دم
ایله - نظایر : ار خسی افتدت بدیده منال سوی آنکس نگر که ناییناست
Quand on n'a pas ce que l'on aime il faut aimer
ce que l'on a

یوقاری باشدا یر یوقدور اشاقی باشدده راضی دقل -
ترجمه : درصدر مجلس جا نیست بکفش کن هم راضی نمیشود

یوقاری توپوروره ییغدور اشاقی توپوروره صقال -
ترجمه : بیالا تف میکنم سبیل است بیاین تف میکنم ریش است. مراد آنکه
بین المحظورین گیر کرده ام

یوقاری کند سو ایچر اشاقی کند آند - ترجمه : ده بالا آب
میخورد ده باین قسم میخورد نظیر : آنا نکه باتش نزدیکترند بیشتر گرم میشوند

یوقا (یوقه) قلم ایشلمز - نظایر: المفلس فی امان الله . خر نخت
را بالان نکیرند

یوقصول آقچه تاپدی یر تاپمادی (استانبولی) - رجوع شود به
کاسب دهن ...

یوقصوللوق عیب دگل - ترجمه: نداری عیب نیست نظایر: الفقر
فخری (حضرت رسول اکرم) . Pauvreté n'est pas vice

یوقورت تو کولسه یری قالار آیران تو کولسه نیی قالار ؟
یوقورت قورتولاندان صورا باتمانیله آلان چوق اولار !
یوکون یونگولی ترمزله چاتار - ترجمه: بارسیک زود بمنزل رسد
یوگورهن آت آرپاسین آرتیرار - ترجمه: اسب تندرو جوش را
زیاد کند

یوگورهن آت اوزونه قمچی یدیتمز - رجوع شود بمثل بالا
یول حرامیسی اول یولداش حرامیسی اولما - ترجمه: حرامی
راه باش حرامی سفره مباح

یولچی یولچیلله ساواشدی ایتون گونی دوغدی - ترجمه :
کدا با کدا دعوا کرد «کاو سک زایتد»

یولچی یولدا گرهك - رجوع شود به آوچی آودا ...
یولچیلیق کاندور قدرین ییلن یوقدور - نظیر: گدائی کار بیما به است
یولچیلیقه گیده چولمکین دال سیندا دو تماز - نظیر: شترزدی
و خم خم !

یولداش اولمگین ایستره م قره چولمکین ایستره م (ریاحی)
یولدان چیقماق عیب دگل یولا قلمماق عیب دور !
یولسوزی یولا تاپشور - ترجمه: بیدین را بدین حواله کن
یولونان گیده آزماز - ترجمه و نظیر: کس ندیدم که کم شاز
ره راست

☆ یوله نردبان قویاق - نظیر: سخن نردبان راه است

☆ یومورتاسی ترسه دوشوب - نظیر: کلافه شده است

☆ یومورتاسی لق اولدی - ترجمه: تخمیش لق شد

☆ یومورتا وون ساریسی یوقدور - نظیر: از تو آدم تخم بخرد

زردہ ندارد

☆ یومورتدامادون فاله نی نیه ایچیرسن - رجوع شود به درویشہ ییر...

☆ یوموروقی ییزه ویرمازلار - ترجمه: مشت بدرفش نکوبند.

نظیر: آدم دانا به نیشتر نزنند مشت (شاطر عباس)

☆ یوموشاق پرین ییلداریدور - ترجمه: بیلزن اراضی شل است

درباره اشخاصی که تن بزحمت نمیدهند مورد استعمال است

☆ یولہامیش قاشقدور - ترجمه: قاشق نهشته است. نظیر: دستش

بهرج و عجم بند است

☆ ییوب اوستونده نده سو ایچیب - نظیر: از هضم رابع گذرانده

است

ییرسنی خستیه دیلر! - نظیر: نیکوئی و پرسش؟

ییهن آغیز اور گشر - نظیر: آنکه خورده خورده دانش درد

میکند. از نخورده بگیر بده بخورده

ییهن بولمز دوغریان بولور (مراغی)

ییه نیله گیہ نینکین الله یتیره یا ییجیلہ گیجینکین الله

یتیره - ترجمه: نصیب خورنده و پوشنده را خدا رساند. نظیر: ضامن

روزی شده روزی رسان چند بهرسوی دوم چون خسان . Spend and

god will send



کتابخانه شخصی

پایان

بی رسم